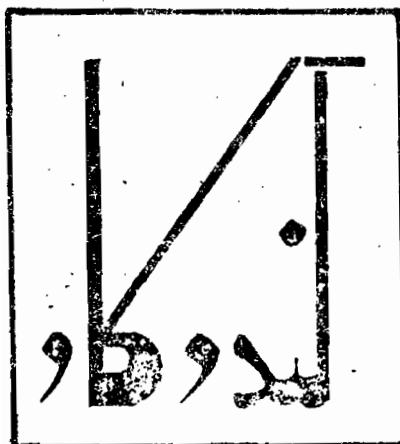




شماره ۲ - تابستان ۱۳۵۹

خرده‌بورژوازی و انقلاب

زن، اسلام و انقلاب

لنین و مفهوم آگاهی طبقاتی

در افغانستان چه می‌گذرد؟ بیانیه بین‌الملل چهارم درباره افغانستان

معرفی و نقد کتاب: "تروتسکیزم سقط دیالکتیک لنینی"

تروتسکی دوران بعد از جنگ: گزیده‌ای از یک مصاحبه با مندل

نقد به نظرات "راه‌کارگر" درباره ماهیت طبقاتی دولت

بها: ۱۰۰ ریال

خرده بورژوازی و انقلاب

پیش درآمد

تعظیم فرد خواهد آورد . در تحلیل نهائی دوراه بیخود باقی نخواهد ماند . سازش با بورژوازی یا انقلاب سوسیالیستی برگزیدن راه دوم مستلزم انتقاد خلاق ، ریشه‌ای و بیرحمانه از هر نوع تئوری سازش ، منجمله تئوری انقلاب دمکراتیک است . مقاله زیرین کوششی در این جهت است .

بحران چپ

بنظر می‌رسد جنبش چپ "مارکسیست-لنینیست" (م-ل) در ایران گرفتار بحران ایدئولوژیک بسیار عمیق است . نداشتن برنامه انقلابی ، درک نکردن ضرورت برآمدن انقلابی و بی‌اهمیت جلوه دادن این کمبود ، نبودن بین‌بخشی در حلقه اول بصورت بی‌برناگی و نداشتن رهبر ، مستقل برای عمل توده‌های طبقه کارگر به چشم می‌آید . مثلاً سازش چریک‌های فدائی خلق را در نظر بگیرید . از روزی که با آنها با آنهمه مشکلات برنامه‌ای و عملی که جنبش کارگری با این روبرو بوده است ، حتی یک شعار مستقل (مستقل از جناح‌های گوناگون احزاب بورژوازی) و ملموس (منسوب از احفاد سعد) آگاهی و رزمندگی کنونی بودها (که پیشبرنده مبارزات کنونی طبقه کارگر باشد) را پیش نکشیده‌اند . چه رسد به اینکه برنامه کاملی برای جلو بردن همه جوانب مبارزه طبقاتی و ارتقاء کیفی آن داده باشند . خود رفقای فدائی در باره این مسئله بحران ، بعد از قیام می‌پویند :

وقتی "ما به شبکه‌ها برگشتیم و همه از ما برنامه خواستند ، فلج شدیم . دو مرتبه درگیری بر سر آنکه برنامه کار چه باید باشد مطرح شد . (نگاه کنید به جزوه در بحران درون سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران ، ریشه‌های آن ، ص ۲۸)

این بی‌برنامگی بناچار به زیگزاگ‌های متضاد و آشفتگی در عمل منجر شده است که هر کدامشان برای بحرانی کردن اوضاع یک سازمان کافی هستند . مثلاً برخوردشان با لبرالیسم

و وظیفه فرموله کردن این بی‌برنامگی ، ارتقاء آن از یک کمبود فلج کننده ، به یک تئوری ، و حتی یک فضیلت ، برعهده علی کشتگر (که وصف واقع بین و بصیرتش را در روزنامه مردم زیاد خوانده ایم) افتاد . ایشان در جزوه چند مقاله (درباره مسائل کنونی جنبش) که بی‌تاریخ چاپ شده ولی به گمان باید یکی دو ماه قبل از قیام نوشته شده باشد ، به کسانی که عجلانه سه ساله هژمونی پرولتاریا را در همان اول راه مطرح می‌کنند و با دادن شعارهای پرولتری با صدای بلند زیاد بر سر هژمونی پرولتاریا سرودا راه می‌اندازند حمله می‌کند . به نمی‌دانیم رفیق کشتگر راجع به چه کسانی صحبت می‌کند ، ولی جوابی که بآنها داده جالب است :

مقاله ای که در زیر می‌خوانید حدود چند هفته قبل از علنی شدن مبارزه ایدئولوژیک بین جناح‌های اقلیت و اکثریت سازمان چریک‌های فدائی خلق نوشته شده است . به همین دلیل نیز بحث‌هایی که در اول مقاله در باره بحران درونی سازمان آمده ، از سیر وقایع قدری عقب است . ولی در هر صورت تحول بحران در همان مسیر پیش‌بینی شده اتفاق افتاده است . و از این لحاظ آشکار شدن جوانب جدید بحران ، همراه با انشعاب اقلیت از سازمان فدائیان ، تأییدی است بر مواضع و مسائل مطرح شده در مقاله . و این اواخر ، این امر روز به روز واضح تر می‌شود که راست روی روز افزون رهبری سازمان چریک‌های فدائی خلق سازمان را گرفتار بحرانی هر چه عمیق تر خواهند ساخت . بحث پیرامون ریشه‌های این راست روی ، نه فقط حول حمله به خود راست روی ، هم اکنون یکی از حاد ترین مسائل مورد بحث جنبش کمونیستی ایران است .

مسائلی که اقلیت در انتقاد به مشی سازمان مطرح کرده عبارتند از ماهیت طبقاتی دولت کنونی ، ماهیت حرکت خرده بورژوازی و رهبری آن و مساله دنباله روی سازمان فدائیان از جنبش خود انگیزه و از هیات حاکمه برای یافتن متحدینی برای خود در میان هیات حاکمه

در اینکه این مسائل ، مسائلی هستند که با بحران کنونی چپ در ایران عمیقاً پیوند دارند شکی نیست . ولی باید پذیرفت که اینها دقیقاً مسائلی هستند که تئوری انقلاب دمکراتیک استالین به همه آنها (ماهیت طبقاتی دولت ، ماهیت خرده بورژوازی ، مساله متحدین پرولتاریا در میان هیات حاکم و برنامه و چگونگی وحدت) پاسخ صریح داده است . اینکه این مسائل هم اکنون بصورت مشکلات مبهم مطرح شده‌اند خود بیانگر برش از آن پاسخ‌های صریح ، جزئی و مهم نهایتاً سازشکارانه است ؛ بیانگر بیدار شدن (اجتناب ناپذیر) دیدگاه انتقادی به دگم‌های استالینیستی انقلاب دمکراتیک نوین ، و نقولات متافیزیکی خلق و ضد خلق است ؛ بیانگر برش از دگم‌هایی است که نهایتاً جز توجیه سازش چیز دیگری نیستند ؛ اینکه این نقد و برش تا چه حد موفقیت آمیز باشد بستگی به این دارد که تا چه حد مبانی و ریشه‌های تحریف را مورد توجه و حمله خود قرار دهد . ولی هرگاه انتقاد صرفاً به نق زدن در باره راست روی بسنده نکند ، مانطور که در مورد بشیاری از سازمانهای غراچپ کنونی صادق است (مثلاً انتقادات سازمان رزمندگان به سبب له کار شماره ۵۹) ، آنوقت ، تجربه تاریخی نشان داده است بالاخره نق زدن در مقابل واقعیات مبارزه طبقاتی سر

نیروهای طبقاتی است . . .

" این مساله . بعد از قیام بهمن ماه . در بحث های مربوط به ماهیت طبقاتی دولت جمهوری اسلامی کرا را خود را نشان داده است و در ریاضه ماه گذشته . . . بحران ایدئولوژیک درون جنبش کمونیستی ایران را شدت و عمق داده است . . . برخی سازمان ها . با مشاهده اقدامات ضد خلقی و ضد انقلابی دولت حاکمیت کنونی را . کاملاً بحق . ضد خلقی ارزیابی می کنند . اما از آنجا که معتقدند روحانیت نماینده خورده بورژوازی سنتی مرفه است . . . باین نتیجه نادرست می رسند که " خورده بورژوازی مرفه سنتی " نیز به صف ضد انقلاب پیوسته است . اما از سوی دیگر می بینند که این نتیجه گیری شان با اعتقادات دیگر شان در باره مختصات انقلاب دمکراتیک (که در آن خورده بورژوازی ضرورتاً در صفوف خلق قرار دارد) تناقض پیدا می کند . پس بناچار برای جمع و جور کردن نظراتشان باین نتیجه نادرست می رسند که " خورده بورژوازی مرفه سنتی " فقط برای يك دوره به صف ضد انقلاب پیوسته است (برای نمونه مراجعه کنید به ضمیمه شماره ۳۴ نشریه پیکار)

مشکل غامضی است ! ولی ادامه بدیم

" پاره ای از سازمان های انقلابی درست با همین منطق و همین درك از " مساله نمایندگی " به نتیجه گیری معکوس و کاملاً عجیب و تاسف بار می رسند . اینها می گویند از آنجا که خورده بورژوازی مرفه سنتی در صفوف خلق قرار دارد و از آنجا که " روحانیت مبارز " نماینده سیاسی خورده بورژوازی سنتی است . بنا براین حاکمیت کنونی خلقی . ضد امپریالیست و مترقی است . (برای نمونه مراجعه کنید به ضمیمه شماره ۳۵ نشریه کار و شماره های بعدی آن)

و باین ترتیب راه کارگر حق سازمان های م - ل را يك بيك كف دست شان می گذارد . و انصافاً باید گفت نمود بحران ایدئولوژیک " را خوب بیان کرده است . و البته باید اضافه کرد که واضح است این مارکسیسم نیست که دچار بحران شده بلکه تئوری انقلاب دمکراتیک (یا بقول راه کارگر " مختصات انقلاب دمکراتیک ") است که گرفتار بحران شده است . شك نیست که راه کارگر . اگر تیز بینی کنونی را از دست ندهد . همراه با جلو رفتن اوضاع مرتباً ابعاد جدیدی از این بحران را کشف خواهد کرد .

اما . راه کارگر ساده لوحانه می پندارد که خود از این بحران پرکنار است . آنهم باین دلیل که گویا فرمولی کشف کرده است که بطور معجزه آسا هم " خورده بورژوازی مرفه سنتی " را در صف خلق نگاه می دارد (و شکاف هایی را که در دگم استالینی انقلاب دمکراتیک پدید آمده درز می گیرد) و هم حکومت فعلی را " ضد خلقی " ارزیابی می کند . و این فرمول معجزه آسا فرمول " کاست حکومتی " است . کاست حکومتی نوعی بنابارتیسم است که به هیچ طبقه معینی وابستگی ندارد از طبقه استقلال نسبی دارد و رسالتش حفظ مناسبات سرمایه داری وابسته است (خلاصه آن چیزی است که مارکس در پاره حکومت بنابارتیستی گفته) . می نویسد :

" ما جناح طرفدار " ولایت فقیه " را در بلوك قدرت

را در نظر بگیریم . بعد از قیام سیاست آنها پشتیبانی از حکومت بازگان بود . بعد . پس از جریان سفارت . ناگهان وضع تغییر کرد . و لیبرالها شدند تضاد عمده . و البته این تغییر جهت را هم مستقلاً انجام ندادند . بلکه وقتی خمینی نسبت به بازگان . جهت گیری اش عوض شد . آنها هم بدنبال خمینی جهت عوض کردند . هم اکنون جهت گیری خمینی نسبت به لیبرالها دوباره عوض شده است . نمی توان گفت سازمان فدائیان دوباره همانطور پسزعت جهت گیری کرده (تا حالا در يك میزگرد که بیشتر با لیبرالها شرکت نکرد اند) ولی می توان گفت که ناگهان گرفتار سردرگمی شده است . و اینرا به بهترین وجهی در سر مقاله های کار . مخصوصاً کار ۸ و ۹ می توان دید . و حالا راه نجات از سردرگمی را بوروکراسی ضد انقلابی مسکو دیده اند . آن موقع که هیات حاکم تحت لوای مبارزه با امپریالیسم زمینه سرکوب را تدارک می دید . آنها تحت عنوان اینکه تضاد عمده لیبرالیسم است . بدنبال روی از آن پرداختند . حالا که هیات حاکم به سرکوب قاطعانه روی آورده بار دیگر به سازشکاری و علاوه بر آن به دنباله روی از بوروکراسی مسکو پرداخته اند . و این تحت لوای اینکه دولت شوروی پیگیرترین مدافع دولت ایران است !

و البته باید گفت سازمان های م - ل " دیگری که به " راست روی " و بی برنامه گی فدائیان نقد می نویسند (سازمان های فرا چپی همچون راه کارگر و پیکار) خود شان برنامه مشخص و روشنی برای پیشبرد مبارزه مستقل زحمتکشان ارائه نکرد اند

این رسالت سازمان راه کارگر بود (که نگفته نگذیریم مدعی است اکسیر حل " بحران ایدئولوژیک چپ " را کشف کرده است) که بوجود این بحران اعتراف کند . و در اولین ضمیمه ایدئولوژیک . نشریه راه کارگر . ایشان این بحث را تحت عنوان " توضیح چند نکته در باره کاست حکومتی " آغاز کردند . اما در هر حال يك حقیقت است . حقیقتی است تلخ . اما در هر حال يك حقیقت است . چپ انقلابی در يك بحران ایدئولوژیک دست و پا می زند . این بحران ایدئولوژیک بیانگر انزوای چپ نیست . بلکه نشان دهنده ناتوانی آن در ارزیابی وضعیت سیاسی و تناسب

مساله روشن است : طبقه کارگر با شرکت فعال در مبارزات رهایی بخش پیوسته رشد می کند . پیوسته تشکل بیشتر و بالاتر می یابد و با ضربه های پیاپی که به دشمن وارد می سازد . پیوسته در سطح جنبش از حیثیت و اعتبار بیشتری برخوردار می شود و از آنجا که پیگیرترین طبقه انقلابی است به تدریج همراه با رشد مبارزه سرانجام هژمونی خود را اعمال می کند . این يك واقعیت مسلم و اثبات شده تاریخی است . (!!) و واقعاً اگر پهلوتاریا با شرکت فعال در جنبش کمکم . ولی سرانجام هژمونی خود را بالاخره اعمال می کند . پس لزوم برنامه انقلابی در چیست ؟ جد آ که دنباله روی از حرکت خود بخودی جنبش . کم بهادادن به نقش تئوری انقلابی و نفی ضرورت دخالت عامل آگاه (چونگی آن بکنار) از این روشن تر بانی لازم نداشت .

موظف ساخت با حزب بورژوازی کومینتانگ ائتلاف کند. و باین کارش کردن حزب را شکست. مگر خرد بورژوازی. مخصوصاً "مرفه سنتی". نخست در غالب سیاسی روحانیت و سپس در حزب جمهوری اسلامی و سایر سازمان هایی که تحت پوشش اسلامی فعالیت می کنند. بحرکت در نیامد؟ یعنی همان احزاب و سازمان هایی که بنظر شما ارتجاعی یا مدافع ارتجاع هستند. یا باید گفت تئوری ائتلاف طبقات بی معنی است. که در آن صورت باید دگم استالینی ائتلاف طبقات و انقلاب دمکراتیک را رها کرد. یا آنکه باید اذعان داشت که می شود با احزاب ارتجاعی و مدافع ارتجاع هم "در مرحله انقلاب دمکراتیک" ائتلاف کرد: تئوری من در آوردی "کاست" باین سؤال جواب نمی دهد.

ریشه بحران کجاست

همانطور که در بالا گفتیم آنچه که راه کارگر تحت عنوان بحران "چپ انقلابی" بیان می کند در واقع بحران استالینسم است. بحرانی است که در اثر آشکار شدن تضاد آشتی ناپذیر بین واقعیت انقلاب و تئوری انقلاب دمکراتیک بوجود آمده است.

هواداران تئوری انقلاب دمکراتیک معتقدند کمنا سبات تولیدی غالب در ایران سرمایه داری وابسته است (یعنی سرمایه داری) ولی از آنجا که سرمایه داری رشد ناچیزی کرده و طبقه کارگر هنوز اکثریت جامعه را تشکیل نمی دهد در مرحله کنونی (مرحله دمکراتیک) تضادی که باید حل شود تضاد خلق با امپریالیسم است نه تضاد کار و سرمایه. زیرا اقشار و طبقات دیگر که بعلمت ناچیز بودن وزن طبقه کارگر نقش شان در انقلاب خیلی مهم است. ضد امپریالیسم است.

* مناسبات تولیدی را سرمایه داری وابسته نامیدن اشتباه فاحش متدولوژیک است. وابستگی مشخص کننده مناسبات تولیدی نیست. بلکه مشخص کننده کل اقتصاد ایران (بطور کلی اقتصاد سرمایه داری در هر کشوری) است. مثل این می ماند بگوئیم که مناسبات تولیدی در آمریکا سرمایه داری نیرومند است. در حالیکه نیرومندی ربطی به مناسبات تولیدی ندارد بلکه کل اقتصاد را مشخص می کند. مناسبات تولیدی یعنی روابط و ضوابطی که بر تولید حاکم است. اگر این روابط تولید بخاطر سود باشد، می گویند روابط سرمایه داری است. حالا در هر شرایطی (وابستگی، قدرت) انجام شود.

این اصطلاح غیرمارکسیستی باین خاطر مد شده، که در مقابل آن "شیوه تولیدی" سرمایه داری مستقل (که باز هم واژه ای غیرمارکسیستی و از لحاظ عملی کاملاً تخیلی است) قرار داده شود و تغییر زیربنایی انقلاب دمکراتیک در واقع "دگرگونی" شیوه تولیدی اول و رسیدن به دومی باشد. این تجدید نظر طلبی محض و ناهنجاری است. سرمایه داری مستقل نه تنها ناممکن که بی معنی است.

ارتجاعی و ضد انقلابی می دانیم. تنها ما فکر می کنیم می شود حساب اینها را از خرد بورژوازی (حتی مرفه و سنتی) جدا کرد. اینها يك "کاست حکومتی" را تشکیل می دهند و از زمانی که قدرت را بدست آورد مانند از خرد بورژوازی فاصله گرفته اند و بجای اینکه مدافع منافع خرد بورژوازی باشند مدافع بقای قدرت دولتی هستند "راه کارگر" ضمیمه شماره ۱۱ ص ۵)

بدون تردید کوشش راه کارگر در دفاع از حیثیت انقلابی و خلقی تاجران بازار و اقشار بالایی خرد بورژوازی (که در مجموع خرد بورژوازی مرفه سنتی نام گرفته اند) ستودنی است! و فعلاً به اشکالات تئوریک این تحلیل کاری نداریم. مسأله اساسی جای دیگری است. بنظر میرسد راه کارگر سر خود را در کاست حکومتی فرو کرده و واقعیت يك فراموش شده است. فراموش شده است که خود طبقات (روحانیت بکنار) چه حرکتی کردند و حالا چه میکنند. مگر تئوری انقلاب دمکراتیک و ائتلاف طبقات نمی گوید که ائتلاف چهار طبقه (کارگر، دهقان، خرد بورژوازی، و بورژوازی ملی) در انقلاب دمکراتیک به این معنی است که حزب طبقه کارگر باید با احزاب نماینده سه قشر و طبقه دیگر ائتلاف کند و با يك برنامه واحد با آنها فعالیت کند؟ (همانطور که بورکراسی استالینیستی در سال ۱۹۲۶ حزب کمونیست چین را

* روحانیت از همان ابتدا نمایندۀ آن تشری از سرمایه داری ایران بوده و هست که بر سر تقسیم سود با دارو دسته دربار مخالفت داشتند (اکثراً سرمایه داران سنتی بازار) دعوی کنونی آنها با "لیبرالها" و امپریالیسم هم (تا آنجا که بتوان آنرا جدی گرفت) بهمان جا برمی گردد. سیاست ضد انقلابی آنها هم دقیقاً بیانگر اهداف ارتجاعی سرمایه داری سنتی ایران است و نه بیانگر استقلال نسبی آنها از "خرد بورژوازی مرفه سنتی". برای تحلیل ماهیت طبقاتی روحانیت مراجعه کنید به کندوکاو دوره دوم شماره ۱ مقاله انقلاب ایران به کدام سو می رود. در مورد "کاست حکومتی" و تناقضاتی که برای راه کارگر ایجاد کرده، قطعه زیر از روزنامه کار جالب توجه است.

از راه کارگر بازگفت می آورد:

"اما روحانیت در طول این مبارزه میان بلوک قدرت سعی خواهد کرد با تظاهر به مبارزه ضد امپریالیستی ... از سویی نشان دهد که رقیب قدرت طلب او با امپریالیسم سرو سری دارد ... و از سوی دیگر پیوند خود را با پایگاه توده های مستحکم سازد تا بتواند از این سکوی پرش برای نیرومند تر ساختن موقعیت خود در بلوک قدرت سود جوید."

و ادامه می دهد:

"در اینجا تحلیل طبقاتی رفقای مارکسیست لنینیست خط ۴ با تئوری ها بورژوایی منطبق شده است. حرکات اجتناب روحانیت "تظاهر" به نبرد برای کسب "قدرت" و آن هم "قدرتی" که هیچ محتوای طبقاتی ندارد ارزیابی شده است. در اینجا راه کارگر تئوری طبقات مارکسیسم را رها کرده و به تئوری قدرت روی آورده است."

بواقعیت پیکار طبقاتی نشان می‌دهد که روند واقعی این پیکار شباهتی به تصویر انقلاب دمکراتیک ندارد. نیروهای "خلق" هر یک بر اساس منافع طبقاتی خویش به پیکار خویش مشغولند و برنامه و هدف پیکارشان گاه با هم ۱۸۰ درجه تفاوت دارد. در اینجا کوشش در جهت مطرح نکردن برنامه ویژه طبقاتی خویش، بمنظور حفظ وحدت، به معنی تسلیم در مقابل برنامه طبقه متخاصم است! رفقای راه کارگر، بهتر است از اطاق مطالعه خود بیرون بروند و به واقعیات نگاهی بیندازند. آیا برای طبقه کارگر، برای دفاع از خود، در مقابل حملات پی در پی سرمایه داری و دولت سرمایه دار راهی بجز تشکیل شوراهای متحد و ایجاد کنترل سراسری کارگری مانده است؟ و اگر چنین است آیا این مبارزهای سوسیالیستی نیست؟ آیا قدمی بسوی سوسیالیسم نیست؟ بقول لنین، آموزگار کبیر پرولتاریا، آیا اگر از رفتن به سوی سوسیالیسم باک داشته باشیم اصلاً شانس پیروزی داریم؟

البته این کاملاً صحیح است که ما وحدت عمل انتشار و طبقات گوناگون در مبارزه را، مخصوصاً بطور خیلی بازر در این مشاهده کردیم. مبارزات ضد استبدادی برای سرنگونی سلطنت پهلوی، و مبارزه مسلحانه کنونی در کردستان نمونه های بارز آن هستند. ولی اینها همه نمونه های وحدت در عمل هستند نه وحدت در برنامه. نیروهائی که در عمل برضد ارتش شاهنشاهی متحد بودند، برنامه و چشم انداز واحدی نداشتند. شکافهای کنونی در آن جبهه (بقول راه کارگر شکاف در بالائی ها و شکاف بین بالائی ها و پائینی ها)، بهترین گواه این امر است. این در مورد کردستان هم صادق است.

و در واقع این وحدت در عمل است که ایجاد آن باید هدف پیشگامان انقلابی پرولتاریا باشد، نه وحدت در برنامه. تمایز بین مارکسیسم انقلابی و استالینسم دقیقاً در اینجا است. این را بعداً بیشتر خواهیم شکافت. فعلاً همین را ذکر کنیم که برنامه ضد امپریالیستی کارگران (که ملی کردن واقعی تمام صنایع، بانک ها و تجارت خارجی برای قطع واقعی بندهای نفوذ امپریالیسم است) را با برنامه ضد امپریالیستی خمینی (که حداکثر بجای خود نشان دادن کارترو وادار کردن او به معاملات بهتر و نرمش بیشتر با بورژوازی ایران است) یکی دانستن، مثل اینست که انسان اشتباهی گرگ و میش را یکسان فرض کند، زیرا هر دو بالاخره اشتها دارند!

اشکال تئوری انقلاب دمکراتیک در واقع دوگانه است. اولاً چندین جا با دیدگاه مارکسیسم سخت تصادم پیدا می‌کند. و اساساً نظریات تخیلی و غیر علمی (یعنی غیر مارکسیستی) است. ثانیاً، در عمل، رهنمودهای آن یا آنچنان تخیلی هستند که به ناکجا آباد می‌گرایند (مثلاً انتظار قاطعانه انقلابی بودن را از جناح هایی از بورژوازی داشتن و امیدوار بودن به اینکه جناحی از بورژوازی بزرگ پرچم پرولتاریا بیاورد) و یا آنکه سازش کارانه و تسلیم طلبانه هستند (پذیرفتن رهبری جناحی از بورژوازی تحت عنوان حفظ وحدت ضد امپریالیستی). پیروی از این تئوری در عمل یا بمعنی سازش

هستند ولی ضد سرمایه داری نیستند. بعبارت دیگر مسئله انقلاب نه سرنگونی مناسبات سرمایه داری بلکه کسب استقلال از امپریالیسم و از بین بردن وابستگی است. (بقول خودشان سرنگونی سرمایه داری وابسته) بهمین دلیل، بعقیده آنها انقلاب سوسیالیستی نیست و دمکراتیک است. و مناسبات تولیدی بعد از انقلاب نیز کماکان مناسبات سرمایه داری هستند. (اگرچه بعضی از گرایش های "م - ل" معتقدند "بسمت گیری سوسیالیستی"؟) چنین دیدگاهی از انقلاب البته صف بندی طبقاتی زیرین را ایجاب می‌کند. در مبارزه طبقاتی دو جبهه در مقابل یک دیگر ایستاده اند. یکی جبهه خلق یعنی آنها که با امپریالیسم در تضادند و خواهان استقلال از امپریالیسم هستند. کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی ("حتی مرفه و سنتی") و بورژوازی ملی (اگرچه برخی معتقدند این یکی در بطن بورژوازی وابسته تحلیل رفته است) - و اینها که برنامه شان در مبارزه ضد امپریالیستی با هم یکسان است (کسب استقلال و آزادی و ۱۰۰٪ متحداً در مقابل امپریالیسم مبارزه می‌کنند) و در مقابل آنها صف ضد خلق قرار دارد که عبارتست از نیروهای وابسته به امپریالیسم (سرمایه داران بزرگ وابسته، یا بقولی بورژوازی کپران و...) و هدف اصلی مرحله دمکراتیک انقلاب سرنگونی ضد خلق و کسب استقلال از امپریالیسم است.

در زمینه خط مشی سیاسی، وجود عینی یک چنین صف بندی در مبارزه ایجاب می‌کند که سازمان های سیاسی انقلابی نیز خط مشی و صف بندی خود را براین اساس تعیین کنند. بنابراین، همه سازمان های سیاسی نماینده نیروهای خلقی باید در یک جبهه با یک برنامه واحد، ضد امپریالیستی، مشترک بین همه این نیروها متحد شوند. و نیروهای ستدیده تر و مبارزترین جبهه (مثلاً کارگران)، برای برهم نوردن اتحاد باید از ارائه برنامه هایی که مورد قبول نیروهای خلقی دیگر نباشد (شعارهایی که به حل تضاد بین کار و سرمایه و برنامه ضد سرمایه داری مربوط می‌شود) خودداری کنند.*

واضح است کسی که با چنین دید ساده ای از صف بندی طبقاتی وارد مبارزه طبقاتی شود در اولین برخورد با واقعیات بکلی گیج و سردرگم می‌شود. اگر صف "خلق" واقعاً بر علیه "ضد خلق" متحد است، مثلاً بیش از یکسال بعد از از هم پاشیدن ارتش ضد خلق هنوز ضد خلق سرنگون نشده است (مگر ضد خلق بجز ارتش خود پایانه دیگری هم دارد؟) مگر آنکه قبول کنیم از آن زمان تا بحال بخشی از نیروهای خلق آگاهانه یا نا آگاهانه (و در هر صورت پنهانی) زیر بار ضد خلق را گرفته اند. یا آنکه تصور کنیم بخش عمده ای از نیرو هایی که قبل از قیام در صف "خلق" می‌جنگیدند در واقع "ضد خلق" بوده اند، و آنها هستند که ضد خلق را هنوز سر پا نگهداشته اند (؟!) و گذشته از آن سطحی ترین نگاه

* اگرچه برخی از گروه های "م - ل"، مثلاً راه کارگر معتقد است مبارزه ضد امپریالیستی از مبارزه ضد سرمایه داری جدا نیست!

پیش ببرند، حاضر به سازش با بورژوازی و دنباله روی از آن نیستند، بلکه برای رسیدن به منافع طبقاتی خود حاضرند در عمل قاطعانه از بورژوازی ببرند. اینکه کدام طبقات و اقشار حاضرند تا این حد پیش روند (و در صف انقلاب قرار گیرند) از پیش داده نیست. بستگی به گسترش مبارزه طبقاتی و دخالت عامل آگاه و مداخله سیاسی پرولتاریا همچون پیشگام انقلاب دارد. اگر اقشار پیشرو و آگاه پرولتاریا در فکر اتحاد برنامه‌ای با اقشار و طبقات بینابینی و ائتلاف در برنامه با احزاب نمایندگانه آنها باشند، شکست انقلاب حتمی است. زیرا این به معنای پذیرش برنامه بورژوایی از طرف پیشروترین گردانهای مبارزه است. ولی چنانچه آنها استقلال کامل عمل و برنامه خود را حفظ نمایند، می‌توانند با مداخله آگاه در روند مبارزه طبقاتی اقشار بینابینی، آنها را بسوی مبارزه قاطعانه و بریدن از بورژوازی سوق دهند. در هر صورت این مرزبندی از پیش معین نیست. مثلاً به بحث لنین درباره دهقانان روسیه، در آوریل ۱۹۱۲ (۵ ماه قبل از پیروزی انقلاب سوسیالیستی) توجه کنید:

"حالا وظیفه نوین و متفاوتی در مقابل ماست و آن عبارتست از منشعب کردن عناصر کارگری... عناصر "کمونیست"، انترناسیونالیست و مخالف جنگ، عناصری که موافق رفتن به سمت کمون (دیکتاتوری پرولتاریا) هستند از عناصر خرده بورژوا و خرده مالک (۰۰۰ که مخالف رفتن به سمت کمون و موافق پشتیبانی از بورژوازی و حکومت بورژوا هستند).

"کسی که حالا صحبت از "دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان" کند... در عمل در مقابل مبارزه طبقاتی پرولتاریا طرف خرده بورژوازی را گرفته است... "بلشویکهای قدیمی اینطور استدلال می‌کنند... چرا دهقانان نمی‌توانند قدرت را بگیرند و باین ترتیب انقلاب بورژوا دمکراتیک را تمام کنند؟، چرا چنین چیزی غیرممکن است..."

"جواب ما اینست که کاملاً ممکن است ولی در ارزیابی اوضاع مارکسیستها از آنچه هست حرکت می‌کنند نه آنچه ممکن است..."

"و واقعیت اینست که دهقانان و سربازان آزادانه و به میل خود به حکومت بورژوا می‌پیوندند، و آزادانه آنها را تکمیل می‌کنند و همانطور آزادانه قدرت را به بورژوازی می‌دهند..."

تولیدی در جامعه بیانگر منافع اوست. تئوری انقلاب دمکراتیک می‌گوید سرمایه داری بعد از انقلاب از بین نخواهد رفت و گسترش خواهد یافت. مارکسیسم می‌گوید رشد سرمایه داری به دولت سرمایه داری نیاز دارد نه دولت خلق. از این لحاظ تئوری انقلاب دمکراتیک در واقع می‌تواند بمنظور بسز کردن دولت بورژوازی، با مهر خلقی بر آن زدن، بکار رود. آرزوی بورژوازی همیشه این بوده است که دولت طبقاتی را با اسم دولت خلقی، به خلق الله قالب کند.

با هیات حاکم و پشت کردن به زحمتکشان است و یا به معنی غوطه ور شدن در ایده آلیسم و اکتفا کردن به سخن پراکنسی های چپ نمایی در واقع بی محتوا.

این دو ایراد را بیشتر بررسی کنیم. از دیدگاه مارکسیسم انقلابی، انقلاب اجتماعی یعنی دگرگونی روابط تولیدی در جامعه و تا زمانیکه روابط تولیدی دگرگون نشوند صحبت از انقلاب اجتماعی بیهوده است. تضادهای موجود در روابط تولیدی در واقع سرمنشأ همه بحران ها و تضادهای اجتماعی هستند. بنابراین، حل کلیه بحران های اقتصادی - اجتماعی (مثلاً در کشورما، بیکاری، عقب ماندگی صنعتی، وابستگی به امپریالیسم و غیره) تا وقتی که این روابط دگرگون نشوند غیر ممکن است. مارکس انقلاب را چنین تعریف می‌کند: نیروهای مولده در مرحله‌ای از روند گسترش خود با روابط تولیدی موجود در جامعه در تضاد می‌آیند - در چار چوب این روابط تولیدی گسترش بیشتر اقتصادی امکان پذیر نیست. روابط تولیدی نه تنها سدی در راه گسترش اقتصاد، که بدل بمخرب آن می‌شوند (همانطور که مثلاً در ایران روابط تولیدی سرمایه داری نقش مخرب اقتصاد کشاورزی را بازی می‌کنند). لازم است روابط تولیدی دگرگون شوند و روابط دیگری جایگزین آن گردند که گسترش اقتصادی و نیروهای مولده را تضمین کند. بنابراین از دیدگاه مارکسیسم واضح است که انقلاب در دوران کنونی تنها می‌تواند سوسیالیستی باشد (دگرگون کردن روابط سرمایه داری یعنی انقلاب سوسیالیستی)، و مرزبندی بین انقلاب و ضد انقلاب نهایتاً مرزبندی بین نیروهایی خواهد بود که می‌خواهند روابط سرمایه داری را حفظ کنند و نیروهایی که در جهت نابودی آن به پیش می‌روند. محدود ساختن انقلاب به دگرگونی برخی از ظواهر روبنایی بحران اجتماعی (مثلاً وابستگی، استبداد و غیره) و نپرداختن به ریشه این بحران ها، که همان روابط تولیدی هستند، در سطح تئوری، غیر مارکسیستی و غیرعلمی و در عمل، تخیلی است.

و واضح است که چنین مرزبندی با مرزبندی ساده گراییه "خلق و ضد خلق"، که در آن کارگر و دهقانان و خرده بورژوازی ("حتی مرفه و سنتی"، بخوان بورژوازی بازار) به طور قالبی در صف خلق و انقلاب قرار دارند متفاوت است. در اینجا فقط آن طبقات، و اقشاری از طبقات انقلابی اند که حاضرند قاطعانه و تا به آخر مبارزه برای کسب حقوق خود را

* روابط سرمایه داری را سرمایه داری وابسته نامیدن، و دگرگونی آن را در از بین بردن وابستگی جلوه دادن از نظر متدولوژیک نادرست است. نگاه کنید به یادداشت ۰۲.

افزون بر این تئوری انقلاب دمکراتیک با تئوری مارکسیستی دولت نیز در تناقض آشکار است. این تئوری می‌گوید دولت حاصل از انقلاب جمهوری دمکراتیک خلق است. دولتی که نماینده چهار طبقه است (کارگر، دهقان، خرده بورژوازی و جناحی از بورژوازی). حال آنکه از دیدگاه مارکسیسم دولت ابزار حاکمیت یک طبقه است که حفظ و گسترش مناسبات

مختصات خرده بورژوازی

بحث طولانی و بی حاصلی که هم اکنون در میان م - ل ها بر سر خرده بورژوازی براف افتاده است از تاروشنی آنها در مورد مسئله فوق ریشه می گیرد. هدف از این بحث طولانی بر سر ماهیت خرده بورژوازی این است که براساس کدام فرمول و برنامه بستن بلوک میان پرولتاریا و خرده بورژوازی امکان دارد؟ در پاسخ به این سؤال بار دیگر تکرار می کنیم که حرکت خرده بورژوازی از قبل تعیین شده نیست و بستگی به گسترش و روش مبارزه پرولتاریا دارد.

گسترش سرمایه داری بزرگ موجودیت خرده بورژوازی را به خطر می اندازد. زیرا خرده بورژوازی قادر به رقابت با سرمایه داری صنعتی بزرگ نیست. بنابراین برای حفظ موجودیت خود خرده بورژوازی وارد مبارزه با سرمایه بزرگ (وابسته به امپریالیسم) و دولت مزدور او می گردد. ولی برنامه مبارزه خرده بورژوازی تولید سرمایه داری را مورد سؤال قرار نمی دهد. زیرا خرده بورژوازی در چارچوب تولید کالایی است که زندگی و رشد می کند. بهمین دلیل برنامه احزابی که خرده بورژوازی بوجود می آورد، نه نابودی سرمایه داری بلکه اصلاح آن است. (غالباً در جهت ارتجاعی، یعنی به عقب برگرداندن سرمایه داری یا جلوگیری از گسترش سرمایه بزرگ) و عاقبت همیشه این احزاب واقعیت تولید سرمایه داری (که عبارتست از تسلط سرمایه بزرگ بر شئون جامعه) را می پذیرند و با بورژوازی بزرگ سازش می کنند، یعنی به منافع همان خرده بورژوازی که نمایند هاش هستند خیانت می کنند. اگر خرده بورژوازی بخواهد قاطعانه در راه منافع طبقاتی خود مبارزه کند می باید از احزاب خرده بورژوازی ببرد و مستقل از آنها وارد مبارزه شود. و این کار را فقط بکمک پرولتاریا که حرکتش آگاهانه ضد سرمایه داری است می تواند انجام دهد. اینکه خرده بورژوازی کدام راه را برگزیند از قبل معین نیست. بستگی به این دارد که پرولتاریا تا چه حد خود را از نفوذ ایدئولوژی خرده بورژوایی خلاص کرده، تا به کجا مبارزه مستقل خود را پیش برده، و چه روشهایی را برگزیده است.

دوم اینکه پرولتاریا برنامه خود را براساس تحلیل علفی از ماهیت طبقاتی انقلاب، مائز ریزنایی که انقلاب می باید حل کند، مسایل حاد سیاسی و اجتماعی که باید در باره شان قاطعانه موضع گرفت و حرکت کرد و راه حل واقعی و قاطعانه مسایل اجتماعی قرار می دهد، نه براساس ضرورت بلوک بندی با این یا آن جناح خرده بورژوازی. مضافاً باینکه تا آنجا که

باید در نظر گرفتن واقعیت امروز، مسخره است که به واقعیات پشت کنیم و از امکانات سخن گوئیم. شاید دهقانان شروع به گرفتن زمین ها کنند. مانده تنها این را فراموش نکردیم بلکه در برنامه مان از پیداشدن شکاف عمیق بین کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر از یک طرف و دهقانان مالک از طرف دیگر صحبت کردیم. ولی امکان دیگری هم هست. ممکن است دهقانان به نصیحت احزاب خرده بورژوایی سوسیال - رولوسیونرگوش فرا دهند. حزبی که تسلیم نفوذ بورژوازی شده، از جنبه طرفداری می کند و نصیحتش به توده ها اینست که منتظر مجلس موسسان بنشینند. مجلسی که حتی تاریخ فراخواندن آن هنوز معین نیست. ممکن است دهقانان معامله خود با بورژوازی را حفظ کنند و ادامه دهند.

بهمین دلیل پرولتاریا نمی تواند برنامه خود را بر مبنای حفظ وحدت با خرده بورژوازی معین کند. حرکت خرده بورژوازی نامعین است و اگر مسئله پرولتاریا حفظ وحدت با خرده بورژوازی باشد چه با که بدنبال او به هزار سازش ضد انقلابی با هیأت حاکمه کشانده بشود. فقط با حفظ استقلال کامل طبقاتی و برنامه ای خود است که قشر پیشتاز و سیاسی پرولتاریا می تواند آنچنان تاثیری بر مبارزه طبقاتی خرده بورژوازی بگذارد که اقشار وسیعی از آن را به سمت مبارزه قاطعانه و انقلابی سوق دهد. در عمل پرولتاریای روسیه چگونه دهقانان را با خود متحد کرد؟ آیا براساس سازش با برنامه احزاب خرده بورژوا؟ برعکس، با در دست گرفتن قدرت عناصر انقلابی حزب بلشویک در روستاها برنامه انقلابی را در میان دهقانان تبلیغ می کردند. در سازمان دادن دهقانان فقیر در شوراها مستقل دهقانان فقیر شرکت می کردند و به آنان می آموختند که منتظر مجلس موسسان (که تا وقتی بورژوازی در قدرت است تشکیل نخواهد شد) ننشینند، بلکه شوراها را تشکیل دهند و مستقلاً اقدام به تقسیم زمین ها بین دهقانان فقیر کنند. زمانی که جنگ دهقانی بر سر مساله زمین در روستاها آغاز شد پرولتاریا در شهرها قدرت را در دست گرفت. با این کار ضربه مهلکی بر پیکر بورژوازی و ضد انقلاب وارد کرد. باین ترتیب در جنگ دهقانی ورق به سود دهقانان فقیر برگشت. و با شکست ضد انقلاب در روستاها پایه های قدرت کارگری تثبیت شد. این تنها نمونه ای بود از چگونگی تاثیر گذاری پرولتاریا بر مبارزه طبقاتی خرده بورژوازی. ولی اگر پرولتاریا مستقلاً متشکل نشده بود و آماده تسخیر قدرت نبود چگونه می توانست چنین تاثیری را بگذارد؟

تولید را بخطر انداخته است . (و این را هرکسی که اندکی باکیفیت جنبش کارگری و دهقانی بعد از انقلاب آشنا باشد بروشنی خواهد دید) . و برای جلوگیری از گسترش انقلاب لازم است حقوق دمکراتیک سرکوب شود ، عناصر مبارز نابود شوند ، نیروهای انقلابی ریشه کن شوند و غیره* . ایمن سرمایه داری است که سد راه گسترش جنبش انقلابی شده است . زیرا گسترش جنبش انقلابی سرمایه داری را مورد سؤال قرار می دهد و نهایتا نابود می کند . باین ترتیب می بینیم با آنکه اقشار و طبقات مستعیده گوناگون (دهقانان ، خرده بورژوازی ، ملیت ها ، زنان ، ...) در این موقعیت نیستند که بر سر یک برنامه ضد امپریالیستی واحد توافق داشته باشند و متحد شوند ، و بر اساس منافع طبقاتی شان هر کدام برنامه ویژه ای را قبول می کنند ، ولی روند عینی حرکت و مبارزه طبقاتی شان ، اگر گسترش باید حاکمیت سرمایه داری در جامعه را مورد سؤال قرار می دهد . و کسانی که برنامه شان حفظ سرمایه داری (بهر نوعی) باشد ، خود نهایتا سد راه گسترش انقلاب می شوند . (همانطور که از عمل کرد برخی از سازمان های " انقلابی " می بینیم) ، و اگر خود عامل ضد انقلاب نباشند دستکم شکل گیری و تحکیم آنرا تسهیل می کنند . برای گسترش انقلاب لازم است که پیشگامان توده های انقلابی (طبقه کارگر) از اجزایی که به نوعی در حفظ سرمایه داری می کوشند بپروند و بر اساس برنامه ای که نه متکی بر حفظ سرمایه داری یا سازش با برخی احزاب بورژوازی و خرده بورژوازی بلکه بر اساس دفاع از حقوق و منافع زحمتکشان و تسهیل گسترش مبارزه طبقاتی آنها و تحقق منافع ویژه آنها به طریق انقلابی تدوین شده است . بجلو بروند . ولی دفاع از حقوق زحمتکشان به طریق انقلابی فقط می تواند به مبنای حرکت بسوی ایجاد سازمان های توده ای انقلابی زحمتکشان و استقرار کنترل این سازمان ها بر جامعه باشد . زیرا مبارزه با ضد انقلاب فقط از طریق استقرار حاکمیت زحمتکشان در جامعه و از بین بردن حاکمیت سرمایه داری (بخوان حاکمیت ضد انقلاب) ممکن است . و این قدمی است ، بی چون و چرا بسوی سوسیالیسم .

پرولتاریا و خرده بورژوازی

ولی اینجا خرده گیری ها آغاز می شود . " شرایط انقلاب سوسیالیستی در ایران فراهم نیست " . چرا فراهم نیست ؟ " چون انقلاب سوسیالیستی احتیاج به سازماندهی سراسری و آگاهی عالی طبقه کارگر دارد و این شرایط در ایران دیده نمی شود " . این حرفی است ساده و درست . ولی باید نتایج درست هم از آن گرفت . اولاً بدون سازماندهی سراسری و

* پس برای توضیح ماهیت سرکوب گرانه دولت نیازی به مقولات و مفاهیم متافیزیکی چون خلقی و ضد خلقی نداریم . دفاع از مناسبات سرمایه داری و مالکیت خصوصی ایجاب می کند که دولت سرمایه دار در شرایط شکستن مبارزه طبقاتی ، به سیاست سرکوب روی آورد .

خرده بورژوازی نمایندگی سیاسی مخصوص بخود دارد (به صورت حزب یا سازمان) ، این سازمان برنامه اش نهایتا بورژوازی است . یعنی اگرچه ممکن است درخواست اصلاحات رادیکال در آن باشد ، ولی نهایتا بر مبنای حفظ سرمایه داری است نه بسیدن آن و نابود کردن آن . بنابراین بلوک سیاسی با این سازمان ها بستن یعنی کشاندن پرولتاریا به دفاع از مبنای سرمایه داری (که در تحلیل نهایی یعنی دفاع از ضد انقلاب) . تبلا گفتیم بین منافع عینی و حرکت عینی خرده بورژوازی و اهداف و حرکت احزاب خرده بورژوازی تضاد عمیقی موجود است (به فرمول لنین که در مورد دهقانان آوریم توجه کنید . می گوید : " ممکن است دهقانان به نصیحت احزاب خرده بورژوازی سوسیال رولوسیونر گوش فرادهند . حزبی که تسلیم نفوذ بورژوازی شده و از جنگ طرفداری می کند " . در آن صورت حرکتشان ضد انقلابی خواهد بود . ولی " شاید دهقانان شروع به گرفتن زمین ها کنند " که در این صورت برخلاف برنامه احزاب خرده بورژوا قدم برخوانند داشت . و این تضادی است که باید تشدید شود . پس هدف اساسی انقلابیون کمونیست نه بلوک بندی با احزاب خرده بورژوازی ، و جستجوی فرمول سازش بلکه سعی در تشدید تضاد بین خرده بورژوازی مستعیده و احزاب خرده بورژوازی (در واقع بورژوازی) ، و سوق دادن آنها بسمت بریدن از این احزاب و عمل قاطعانه انقلابی است . و این کار را با برنامه روش صحیح می توان انجام داد (و البته اینجا داریم از اقشار مستعیده خرده بورژوازی صحبت می کنیم نه آن معجونی که اسمش را " خرده بورژوازی مرفه سنتی " گذاشته اند) . منتها به شرط اینکه پرولتاریا خود گرفتار توهّمات خرده بورژوازی نباشد . و چشم انداز و حرکت انقلابی برای خودش روشن باشد . هرگونه بلوک سیاسی ، با برنامه واحد ، با احزاب خرده بورژوازی ، حتی خرده بورژوازی رادیکال (مثلاً سازمان مجاهدین خلق ایران) بلوکی سازشکارانه ، رفرمیستی ، و نهایتا ضد انقلابی خواهد بود .

سوسیالیسم تنها چشم انداز

اگر استدلال تئوریک کافی نیست واقعیت انقلاب ایران دیگر باید این واقعیت را نشان داده باشد که در ایران جز سوسیالیسم و سرنگون کردن سرمایه داری چشم انداز انقلابی دیگری وجود ندارد . چرا هیات حاکم جدید از بدو به قدرت رسیدن سعی کرده است تا تمام حقوق دمکراتیک را زیر پا لگد مال کند ، و در این راه وحشیگری را از حد گذراند ؟ است ؟ چرا به سرکوبهای وحشیانه و حیوانی دست می زند ؟ چرا کارخانه ها را تعطیل می کند ؟ چرا نیروهای مبارز را از کارخانه ها ، و همه وزارتخانه ها و مراکز آموزش تصفیه می کند ؟ چرا از نیروهای انقلابی آنقدر می ترسد که برای از بین بردن آنها وحشیگری بی سابقه و فراموش نشدنی در دانشگاهها به نمایش می گذارد ؟ تنها یک علت دارد : گسترش روند انقلاب ، تولید سرمایه داری و مالکیت خصوصی بروسایل

بر علیه برخی سیاست های بازدارنده، حکومت بازرگان تظاهرات را بخوانند و توده های سازمان نیافته را به تظاهرات بکشند. گمان می کردند در چارچوب حکومت بازرگان امکان جنبش کارهای موجود است. تصور می کردند بدون پشتوانه سازمان های گسترده، کارگری می شود تظاهرات گذاشت! اولین تظاهراتی که فراخوانند در اعتراض به انتصابات ارتش و حمله به حقوق دمکراتیک بود، که بازرگان بحض رسیدن به حکومت آغاز کرد. آنهم از جلوی دانشگاه به جلوی خانه "امام". وقتی امام مخالفت کرد تظاهرات را لغو کردند، گرد هم آیی بی سرو تهی در دانشگاه گذاشتند و بعد از آنهم هرگاه می شد بدون آبرو ریزی، در دفاع از سیاستهای دولت تظاهرات گذاشت اقدام به این کار کرده اند. (و همه این بی عملی و جهت گیری نادرست از توهمات "انقلاب دمکراتیک" و متحد دانستن زحمتکشان و جناحهایی از سرمایه داران ناشی می شود.)

حال آنکه مسئله اساسی چیز دیگری بود و شعار اساسی چیز دیگر: کارگران و زحمتکشان، به سرمایه داران و احزاب آنها اعتماد نکنید. پشتوانه حقوق شما سازمانهای مستقل خود شماست. سازماندهی، سازماندهی، و باز هم سازماندهی.

شکست آن سیاست، گردش به راست را در خود داشت. و سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از گردش به راست خود، در اولین پلنوم (اخیر) سازمان گویا دیگر سیاست فشار گذاشتن بر دولت از طریق تظاهرات را بکلی رها کرده است. حالا سازمانهای فرا چپ، نظیر پیکار و راه کارگر، پا در جای پای آنروز چریکهای فدائی خلق گذاشته اند، و گمان میکنند با قرار دادن خود بجای طبقه و فراخواندن تظاهرات پشت تظاهرات میتوانند خلا را پر کنند و بر سیاست های دولت تاثیر بگذارند. و تعجبی ندارد که تعداد شرکت کنندگان در این تظاهرات مدام تقلیل پیدا میکند.

ولی سازماندهی مستقل طبقه کارگر اگرچه شرط لازم برای

انقلاب است، شرط کافی نیست. پرولتاریا بدون کمک و پشتیبانی تمام ستم دیدگان نمیتواند انقلاب را به پیروزی برساند. ولی این اتحاد را نمیتوان از طریق بلوک بستن سازمان های کمونیستی و انقلابی با سازمانها و احزاب خرده بورژوازی ایجاد کرد. چنین کلری در عمل به معنای پذیرفتن برنامه های بورژوایی و نهایتاً ضد انقلابی از طرف پرولتاریاست. می باید روند های عینی انقلابی مبارزات ستم دیدگان را تسهیل کرد و با تمام قوا در راه پیشبرد و گسترش کیفی و کمی آن کار کرد. تاکتیک های لازم برای این کار عبارتند از:

۱- پشتیبانی از همه حرکت های پیشبرنده ستم دیدگان بر علیه استبداد یا برای احقاق حقوق طبقاتی شان (تحت هر ایدئولوژی که باشد) و مبارزه برای کمک به پیشبرد آنها و جلوگیری از سرکوب آنها (نه آنکه با آغاز از پیش شرط های ایدئولوژیک خود را در مقابل بسیاری از این مبارزات مثلاً

آگاهی طبقه کارگر نه تنها انقلاب سوسیالیستی که هیچ پیشرفتی در روند انقلاب ممکن نیست. مگر نمی گوئید که پرولتاریا باید رهبری انقلاب دمکراتیک را در دست داشته باشد. آیا پرولتاریا میتواند بدون سازمان های سراسری و آگاهی طبقاتی، رهبری انقلاب دمکراتیک را برعهده گیرد؟ در پشت آن سؤال این پندار نهفته است که شاید تحت رهبری دمکرات های بورژوا (جناح های رادیکال تر بورژوازی) انقلاب می تواند تا مرحله معینی جلو برود و تثبیت بشود (مرحله دمکراتیک) و در آن چارچوب تازه سازماندهی سراسری طبقه کارگر آغاز می شود. ولی واقعیت درست عکس این است. در مبارزه بر علیه سیاست های ضد انقلابی با اصطلاح جناحهای رادیکال بورژوازی است که طبقه کارگر سازمان می یابد، نه تحت رهبری آنها.

این درست است که بدون بوجود آمدن سازمان های سراسری کارگران تحت رهبری کارگران آگاه و انقلابی، پیشبرد انقلاب به سمت سوسیالیسم (یا هر پیشبرد انقلاب) ناممکن است. برای سرنگونی سرمایه داری لازم است ابتدا آن طبقه ای که مبارزه اش آگاهانه ضد سرمایه داری است بطور مستقل متشکل شود. ولی این مسئله را نباید به صورت مثلاً جذب تک کارگران به سوسیالیسم علمی و متشکل ساختن آنها در حزب دید. چنین دیدگاهی است که انقلاب سوسیالیستی را ناممکن می نماید. مسئله این است که در دوران انقلابی، در مبارزه طبقاتی پرولتاریا روند های برجسته ای به سمت سازمان دهی سراسری و انقلابی موجود است و با مبارزه آگاهانه و پیگیر در راه تسهیل و گسترش این روند ها است که می توان به غایت مطلوب رسید. این روندها، که در برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی، بطور خلاصه درج شده اند، بعد از قیام به نحو برجسته ای در مبارزه طبقاتی کارگران ایران آشکار بودند. نمونه های برجسته تشکیل شوراها، حتی اتحاد سراسری شوراها، و کنترل کارگری گسترده را بعد از قیام تاکنون دیدهایم، که در شدت، عمق، دوام، دفاع از خود و سازماندهی واقعا شگفت انگیز بوده اند. این روندها آشکارا روند های بی سویی سازماندهی انقلابی هستند. علت اصلی این که این روندها نتوانستند آنطور که باید گسترش پیدا کنند، دخالت غلط و منحرف عامل آگاه (یعنی سازمان های چپ کارگری) بوده است. و گرنه کارگران تشنه رهنمود برای از میان برداشتن مشکلات مبارزه طبقاتی شان و گسترش آن بودند. شعار انقلابی، بعد از قیام بهمن ماه، می باید همان رهنمودی می بود که لنین بعد از سرنگونی تزار به کارگران روسیه داد: کارگران و زحمتکشان، شما معجزه مبارزه جویی و فداکاری در جنگ داخلی را به نمایش گذاشتید، حالا موقع آن است که معجزه سازماندهی خود را به نمایش بگذارید. سازمان دهی، سازماندهی و باز هم سازماندهی. ولی کدام یک از سازمان های چپ بعد از قیام اینطور جهت گیری کرد؟ سازمان چریکهای فدائی خلق گمان می کرد، با پشتیبانی از حکومت بازرگان، و فشار گذاشتن گاه گاهی بر آن می توان انقلاب را به پیش برد. راه این فشار گذاشتن هم بنظرشان این بود که

ها و احزاب خرده بورژوازی رادیکال را نیز به مبارزه متحد حول این شعارها فراخواند . در اینصورت اگر آنها مبارزه متحد حول مسایل مشخص عملی و ملموس را قبول نکنند که تزلزلشان آشکار می شود ، اگر هم قبول کنند ، در عمل مبارزاتی می شود . تزلزلشان را نشان داد . و در هر صورت مبارزه در راه وحدت صفوف ستمدیدگان در عمل مشخص در مقابل ارتجاع یکی از مهمترین روشهای راستا دادن به مبارزات خورده بورژوازی و سایر ستمدیدگان و ایجاد وحدت بین پرولتاریا و متحدینش است . این تاکتیک ، با روش بلوک بندی با احزاب خرده بورژوا یکسره متفاوت است . بلوک بندی یعنی اتحاد در برنامه ، یعنی پذیرش برنامه خرده بورژوایی . مثلاً ، اتحاد برنامه ای بر سر مبارزه ضد امپریالیستی با سازمان مجاهدین خلق یعنی محدود کردن برنامه به یک سری خواسته های روبنایی و حذف خواست های ضد سرمایه داری از برنامه . یعنی سازش با سرمایه داری . ولی جبهه واحد یعنی وحدت در عمل مشخص ، با حفظ استقلال برنامه ای تمام نیروهای شرکت کننده . مثلاً در مورد مبارزه ضد امپریالیستی وقتی مسئله مسلح کردن توده ها در مقابل امپریالیسم تبدیل به مسئله حادی بشود ، حزب طبقه کارگر همه احزاب و سازمانهایی را که مدعی دفاع از حقوق زحمتکشان هستند به وحدت عمل برای مسلح کردن مردم دعوت می کند . هر سازمانی با هر برنامه ای ، تا آنجا که با آغاز مسلح کردن مردم در عمل موافق باشد می تواند در آن جبهه شرکت کند .

پس برای کشاندن خرده بورژوازی به مبارزه قاطعانه و انقلابی (که روند عینی آن بر علیه سرمایه است) و متحد کردن آنها با پرولتاریا هیچ نیازی به بستن بلوک برنامه ای با سازمانهای خرده بورژوازی نیست ، بلکه برعکس پرولتاریا فقط وقتی می تواند این کار را بکند که خود به قاطع ترین برنامه دمکراتیک (که از چارچوب برنامه و عملکرد احزاب خورده بورژوایی خیلی فراتر می رود) مسلح باشد .

جنبش تبریز ، قرار دهیم)

۲- راستا دادن به مبارزات این اقشار ، با مطرح کردن شعارهایی که منافع طبقاتی آنها را در عمل ، نه در حرف در خود داشته باشد و سازمان دادن مبارزه حول این شعارها . مثلاً در مورد کسب حقوق دمکراتیک و استقرار دمکراسی ، مبارزه برای مجلس موسسان ، در مورد حقوق ملیت ها ، مبارزه در راه مجلس موسسان ملی ، و غیره . اینک می گویند پرولتاریا پیشگام مبارزه برای دمکراسی است دقیقاً به این معناست که برای رسیدن به حقوق دمکراتیک همگانی برنامه قاطع عمل و مبارزه ارائه می دهد و خود قاطعانه در آن راه مبارزه می کند . پرولتاریا نه تنها باید پیگیرترین مدافع حقوق ستمدیدگان باشد ، بلکه باید راه مبارزه در راه این حقوق را به آنها نشان بدهد .

۳- وحدت ستمدیدگان . سرمایه داری قادر به پاسخ دادن به خواست های هیچ یک از طبقات و اقشار ستم دیده جامعه نیست . به همین دلیل مبارزه خرده بورژوازی برای خواسته های طبقاتی اش نیز ، اگر بخواهد قاطعانه باشد باید بر علیه سرمایه داری پیش برود . این پایه اتحاد کارگران و سایر ستمدیدگان است . ولی مانع عمده بر سر راه اینکسره خرده بورژوازی راه مبارزه قاطعانه را در پیش گیرد رهبری سازمان های خرده بورژوایی است ، که با جمله پردازی های چپ نما ، پر از شور انقلابی و ایده آلیسم ولی بی محتوا و بدون نتایجی عملی ، هم توده عظیمی از خرده بورژوازی و سایر ستمدیدگان را بدور خود جمع می کنند ، هم از دادن رهنمود عملی برای پیشبرد مبارزات خودداری می کنند و سد راه گسترش مبارزات می شوند . باید به همه ستمدیدگان کمک کرد تا خود را از یوغ رهبری این احزاب رها کنند ، برای این کار کافی نیست که پرولتاریا شعارهای مشخص ، روشن و عملی برای پیشبرد مبارزات در دفاع از منافع خرده بورژوازی و ستمدیدگان را مطرح کند (آنچه در شماره ۲ گفتیم) ، بلکه باید سازمان

زن، اسلام و انقلاب



منیر شایق
۱۲ تیر ۱۳۵۹

مقنن زنان آغاز شد. از همان نخستین روزها غیرمانوسی
بودن سقط جنین به که بعنوان انتقادی به روحانیت در زمان
حاکم کابینه شریف امامی اعلام شده بود، نشست شد، قانون
حمایت خانواده غیر اسلامی اعلام شد و نفوذ گردید. به زنان
قاضی و کارآموزان قضایی گفته شد که در نیاز کارهای اداری
باشند. و بالاخره درست يك روز پیش از مراسم روز جهانی
زن، جنسی اعلام کرد که زنان در ادارات دولتی و خارج از
حاکم باید یا حجاب باشند. زنان مازنی که بتوانند شاهد
از هم فروپاشیدن يك نظام ظلم و ستم بودند هیچوجه نمی
توانستند قبول کنند که بهمین زودی زورگویی جدیدی جایگزین
زورگویی پیشین بشود. روز بعد دهها هزار از زنان مبارز
با شعار "آزادی باید نباید ندارد به خیابان ها آمدند و
در طی چندین روز بعد صدای اعتراضات وسیع ران هیات
حاکم را به عبور به عقب نشینی کرد. ولی در طی همین تظاهرات
نیز برای زنان مبارز باور نکردنی بود که چگونه بخشی از همان
زنان و مردانی که تا دیروز دوشادوش یکدیگر علیه نظام پهلوی
می جنگیدند اکنون با شعارهایی نظیر "یاروسری یا توسری"
در مقابلشان ایستاده اند و آنان را طرفدار اشرف و بختیار و
هزاران نام بدتر و وقیحانه تر می خوانند.

عقب نشینی موقت حکومت، وقت، ولی، پایان حملات
نمود. از آن زمان تا به امروز حملات روحانیت حاکم به حقوق
زنان پس از دیگری ادامه یافته است. چهره زنان در
زندگی اجتماعی برای حاکمین جدید غیر قابل تحمل است.
مگر آنکه کاملاً بنا به نیازها و مقتضیاتی باشد که آنان خود
تصمیم می گیرند. زنان از تلویزیون حذف شده اند، فشارهای
شدید اجتماعی و اخیراً بخشنامه های رسمی وزارتخانه ها

یکی از چشمگیرترین ویژگی های جنبش بوده این کسبه
منجر به سرنگونی نظام شاهنشاهی پهلوی شد. وسعت و کیفیت
شرکت زنان در آن بود. در تاریخ معاصر ایران، و بهرجهت
می توان گفت در تاریخ معاصر اکثر کشورهای تحت استعمار
این درجه از شرکت زنان در مبارزات اجتماعی بی سابقه نبود.
در کلیه تظاهرات چند میلیونی خیابانی قسمت معزای متشکلی
از تظاهرکنندگان را زنان تشکیل می دادند. گذشته از
تعداد، آنچه جلب توجه می کرد این بود که اکثریت این زنان
را زنان چادری تشکیل می دادند و به زنان بی حجاب نیز
همواره روسری و چادر قرض داده می شد و اینان نیز برای
آنکه سر مساله ای بظاہر بی اهمیت تفرقه ای در جنبش نیکنند
و همبستگی خود را با بقیه نشان دهند با حجاب در تظاهرات
شرکت می کردند.

امید بسیاری بر این بود که خود این درجه از شرکت
فعال زنان در تظاهرات و مبارزات زمینه ای مساعد فراهم
سازد تا زنان به ستم خود آگاه گردند و برای کسب حقوق
خود متشکل شده و مبارزه را ادامه دهند. ولی پس از سقوط
رژیم پهلوی اوضاع بصورت دیگری شکل گرفت. بسیاری از مبارزین
زن سقوط آن نظام را آغاز گسترش مبارزات خود برای کسب
حقوق و آزادی از قیود و ستم های کهن تلقی کردند و بدین
منظور دست به تشکلات متعددی زدند. بویژه ۱۲ اسفند
۱۳۵۷، یعنی نخستین روز جهانی زن پس از سقوط رژیم
پهلوی، فرصتی بدست داد تا با برگزاری مراسم ویژه توجه
عمومی به مساله ستم کشی زن و مبارزه زنان جلب گردد. آنچه
برای اکثر این زنان مبارز غیر منتظره و باور نکردنی بود
حملاتی بود که از همان نخستین روزهای حکومت جدید علیه

مبارزین را برای سازمان دادن ، هدایت سیاسی و پیشبرد این مبارزات آتی آماده کند .

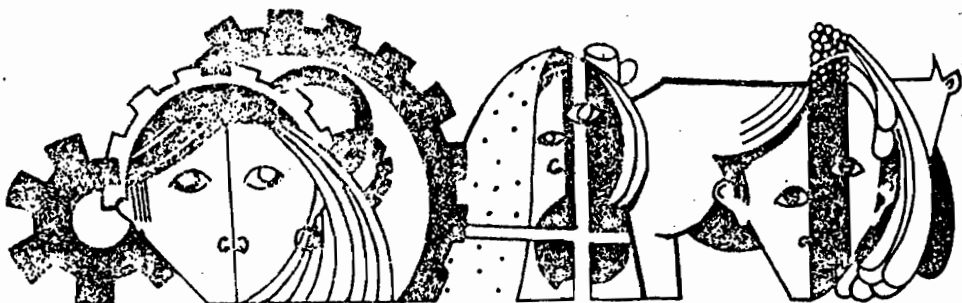
۱- زمینه عینی شرکت زنان در مبارزه

تأثیر رشد سرمایه داری بر ساختار اجتماعی ایران در طی دو دهه گذشته زمینه عینی گرایش های متضادی را که در میان زنان دیده می شود فراهم آورده است . بررسی کوتا داین تأثیر بر وضع زنان چند مطلب را به اجمال روشن خواهد ساخت . نشان خواهد داد که چرا زنان روستایی از این صحنه مبارزات سیاسی غایب بوده اند و چگونه در میان زنان شهری هم ، تکی دوران مبارزه علیه رژیم پهلوی به سرعت از هم پاشید . چرا بخشی از زنان شهری چهره واقعی خود را در اسلام سرنگون می کنند حال آنکه برخی دیگر از همان روزهای دهه سی میلادی با در تقابل با حاکمین جدید یافتند . ترکیب متضاد موجب بدتر شدن شرایط زندگی روزمره زنان روستایی ، تشدید استثمار و تحکیم سنن و نقش های همیشگی آنان شد . اولاً یکی از نتایج اصلاحات ارضی دوران شاه این بود که استیلا بر کار زنان و کودکان در مزارع دهقانی افزایش یافت . اکثریت عظیمی از دهقانان در جریان اصلاحات ارضی ، زمین های بسیار کوچک و اغلب چند پاره ای دریافت داشتند . کبیوت زمین نبود ماشین آلات کشاورزی را تنها کار زمین در خانواده دهقانی می توانست جبران کنند . در بسیاری موارد مرد دهقان همراه با پسران ارشد خانوار در جستجوی کار ساختمانی یا صنعتی راهی شهرها شدند تا اندکی بر درآمد نقدی خانوار بیفزایند . بار کار زراعی بدوش زنان و کودکان رها می شد . مکانیزه شدن اندکی نیز که در کار زراعی رخ می داد اغلب در آن بخش از تقسیم کار زراعی بود که به سنت مسئولیت زنان نبود . نظیر استفاده از تراکتور در شخم زمین . ثانیاً رشد واحدهای تولیدی مکانیزه کشت و صنعت و کشت بسیاری از محصولات جدید کشاورزی - صنعتی (نظیر چغندر قند ، برخی دانه های روغنی) به کار شدید فله ای محتاج است . اکثریت کارگران زراعی فصلی را زنان و کودکان روستایی تشکیل می دادند . ثالثاً رشد بازار داخلی و همچنین صادرات قالی تعداد بیشتری از زنان

زنان کارمند را مجبور به قبول حجاب کرده است . در شهرهای کوچکتر کاسبکاران و بازاری ها ، بنا به ابتکار روحانی محل ، از فروش اجناس به زنان بی حجاب خودداری می کنند . کلیه مؤسسات آموزشی مختلط (بجز دانشگاه ها تا بحال) پسرانه - دخترانه شده اند ، فعالیت های ورزشی زنان محدود شده ، زنان بجرم شنا در دریا شلاق می خورند ، صدها زن و مرد بجرم زنا اعدام شده اند ، قوانین اسلامی طلاق و ازدواج و صیغه تثبیت شده اند ، و " مادری " بعنوان مهمترین نقش زن در جامعه اسلامی در قانون اساسی گنجانیده شده است .

این حملات برای اکثر زنان غیر منتظره و باور نکردنی بوده است . از خود می پرسند آیا نظام شاهنشاهی را بر انداختیم که وضعیتمان بدتر شود ؟ فول و قرارهای حمینی و سایر سیاستمداران کنونی در دوره قبلی در مورد احترام به حقوق زن در اسلام چه شد ؟ همین حالت ناپاوری یکی از دلایل عدم مقاومت متشکل زنان علیه این حملات بوده است . پس از یک دوره اولیه از مبارزات ، اکنون هر گونه مقاومتی فروکش کرده و بیشتر حالت یاس ، زدگی و تسلیم شدن به اوضاع موجود در میان زنان حکمفرما شده است . علاوه بر این ، شکل گیری تشکلات اولیه زنان عمدتاً بشکل سازمان های زنان این یا آن گروه سیاسی و بدور برنامه سیاسی این گروه ها و بدون یک برنامه عمل مشخص که بتواند همه زنان آزادخواه را بسردر خواستهای مبارزاتی روشن و مشخص متشکل کند ، به پراکندگی و فروکش کردن این مبارزات کمک کرد . پس از فرونشستن تأثیرات حملات مرداد ۱۳۵۸ ، برخی حرکات دوباره در جهت تشکل و هماهنگی گروه های زنان و مبارزه علیه قوانین جدید خانواده آغاز شد که راه بجایی نبرد .

ولی فروکش کنونی نیز ابدی نخواهد بود . تضاد عینی که بین مبارزه برای آزادی زن و کسب حقوق مساوی با مقتضیات حکومت اسلامی وجود دارد دو باره بروز خواهد کرد . نه تنها مبارزه علیه ستم کشی زن همچنان در برنامه مبارزات اجتماعی انقلابی باقی است ، چرا که هیچیک از مسائل ریشه ای این ستم حل نشده اند ، بلکه ویژگی های سیاسی حکومت اسلامی و موازین عمیقاً ارتجاعی اسلام در مورد زنان موجب خواهد شد که مکرراً این مسائل صحنه مبارزات سیاسی را بخود اختصاص دهند . فهم روشن از مسائل و مبارزات یک سال و نیم اخیر ، زمینه عینی شرکت زنان در جنبش علیه رژیم پهلوی ، و همچنین درک تأثیر حاکمیت روحانیت و اسلامی بودن حکومت بر مبارزه زنان ضرورت اولیه ای است که بتواند



نفر به ۱۹۸ هزار نفر رسید و تعداد زنان شاغل با تحصیلات بالاتر از دیپلم از ۱۲ هزار نفر به ۱۰۹ هزار نفر افزایش یافت.

دلیل این گونه شکل گیری رشد اشتغال زنان را در خصوصیات رشد صنعتی در ایران باید جستجو کرد. رشد محدود صنعتی و ماهیت "سرمایه بر" آن بدین معنی است که این صنایع عموماً قادر به جذب تمامی جمعیت مذکری نیست که از روابط سنتی تولیدی (مثلاً از طریق اصلاحات ارضی) ریشه کن می شوند نیستند تا چه رسد به جذب زنان در بخش صنایع. ولی همین جریان رشد سرمایه داری به حد معینی از رشد کارکنان ماهر و شبه ماهر، رشد بوروکراسی دولتی و خدمات اجتماعی (نظیر گسترش مدارس و بهداشت) نیازمند است که دولت را مجبور به بسیج حداکثر مردان و زنانی که از حداقل آموزش و مهارت لازم برخوردار باشند می سازد. منشاء اجتماعی این اقبال جدید زنان شاغل از کجاست بود؟

به تقریب می توان از نظر منشاء اجتماعی این زنان را به دو دسته تقسیم کرد. دسته اول زنانی که در واقع نسل دوم یا حتی سوم زنان شاغل را تشکیل می دهند، یعنی از خانواده های هائی هستند که از زمان آغاز ساخته شدن دولت جدید بورژوازی در ایران - به تقریب از دوران رضا شاه به بعد - به گونه ای در اشتغالات و خدمات وابسته به رشد دستگاه دولتی جدید درگیر شده بودند. پدران و مادرانشان، و حتی در مواردی یک نسل قبلی هم، کارمندان دولتی، معلمان، ارتشیان، پزشکان و پرستاران (و سایر مشاغل نظیر آن) بوده اند. برای فرزندان این خانواده ها امکانات جدید اشتغال دولتی و خصوصی، رشد نیاز به نیروی کار ماهر و تخصصهای گوناگون، فرصت یا ایزشی بود تا زنان بیشتری با ادامه تحصیلات عالی به مشاغل متنوعتری راه یابند، استقلال مالی پیدا کنند و در ضمن با در نظر گرفتن بالا رفتن سطح مصرف و هزینه زندگی پاسخگوی نیازهای جدید مصرفی باشند. بسیاری از زنان این قشر با درگیر شدن بیشتر در زندگی اجتماعی خود را رویاروی مسائل سیاسی و اجتماعی دوران شاه می بیندند، به آگاهی سیاسی و اجتماعی دست می یافتند، و بسیاری به سازمان های مبارزه مخفی می پیوستند. گذشته از این امکانات استعدادی و فردی این زنان با محدودیتهای و نابرابری ها و تعصب های کهن در باره نقش زن در جامعه در تقابل می افتاد و آنان را به مسائل ستم کشی و نابرابری حقوق زن آگاه و حساس می کرد. بسیاری از این زنان سالهایی از تحصیل خود را در دوران رشد و گسترش جنبش آزادپخواه زنان در اروپای غربی و آمریکای شمالی در این کشورها گذرانده بودند و تحت تاثیر این جنبش ها، خواست ها و مبارزات آنان نیز قرار گرفته بودند. برای این زنان سقوط رژیم پهلوی بمثابة سرآغاز دوره ای از مبارزات برای گسترش حقوق و کسب آمال خود دیده می شد و هم اینان بوده اند که در طی یکسال و نیم اخیر در مقابل حملات بی دریغی روحانیت به اشکال مختلف مقاومت کرده اند.

و کودکان روستایی را به پای دارهای قالی نشانند. بیش از ۹۰ درصد قالی بافان زنان هستند و چهل درصد آنان را نوجوانان و کودکان کمتر از پانزده سال تشکیل می دهند. تعداد زنان روستایی قالبیاف فقط در عرض شش سال از ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۰ از ۳۲۵ هزار نفر به ۴۴۰ هزار نفر افزایش یافت. مجموعه این گونه عوامل همگی بمعنی تشدید کار روزمره زن روستایی بود. علاوه بر این، نیاز به کار کودکان فشار سنتی بر زن روستایی را که هر چه بیشتر "یدکار" تولید کنند افزایش داد. انعکاسی از این شرایط مشقت بار زن روستایی را در نسبت بالای بیسواد و ازدواج های به سنین پائین می توان دید. بنا به سرشماری ۱۳۵۵، یعنی پس از دوازده سال به اصطلاح مبارزه با بیسوادی، ۸۳ درصد زنان روستایی بیسواد بودند و ۳۸ درصد زنان سنین ۱۵ تا ۱۹ سالگی شوهر داشتند. بنابراین شگفتی ندارد که تحت چنین فشارهای کار مشقت بار روزمره، و ساختار اجتماعی و ارزشی سنتی و خفه کننده، زنان روستایی شرکتی در صحنه مبارزات سیاسی نداشته اند.

وضع زنان در شهرها بکلی متفاوت بود. سطح کلی اشتغال زنان در شهرها بین دو سرشماری اخیر، یعنی از سال ۱۳۴۵ تا سال ۱۳۵۵، از ۳۱۹ هزار نفر به ۴۸۸ هزار نفر رسید. بعبارت دیگر جمعیت شهری، ولی درصد اشتغال زنان شهری از ۱۰ درصد به ۹ درصد کاهش یافت. تغییر مهم، ولی، در ترکیب اشتغال زنان رخ داد. بخش اعظم افزایش اشتغال زنان نه در صنعت بلکه در بخش خدمات صورت گرفت. تعداد زنانی که در صنایع شهری اشتغال به کار داشتند در بین دو سرشماری مذکور تنها از ۱۴۰ هزار نفر به ۱۴۲ هزار نفر افزایش یافت (بخشی از این رشد عددی کم ناشی از تغییر برخی تعریف های آماری است، ولی عموماً اشتغال زنان در صنایع شهری رشد چشمگیری نکرد). حال آنکه اشتغال زنان در بخش خدمات اجتماعی و خانگی در عرض همین مدت از ۱۴۰ هزار نفر به ۲۶۸ هزار نفر رسید. قسمت اعظم این افزایش در بخش دولتی رخ داد. تعداد زنان کارمند دولتی از ۵۴ هزار نفر در سال ۱۳۴۵ به ۲۲۴ هزار در سال ۱۳۵۵ رسید. دوره بندی از مشاغل آهنگ رشد بیشتر داشتند. یکی "کارکنان ماهر، فنی و امور مربوطه"، تعداد زنان شاغل در این رده شامل کلیه کارکنان فنی و علمی، پزشکی، معلمان، کتابداران و مشاغل شبه آن (از ۴۸ هزار نفر به ۱۷۰ هزار نفر رسید). دومی "کارکنان اداری و مدیریت" (شامل ماشین نویسان، اپراتور کامپیوتر، کارکنان مخابرات)، تعداد زنان شاغل در این رده از ۱۴ هزار نفر به ۶۴ هزار نفر افزایش یافت.

تغییر مشابهی در سطح تحصیلات و سواد زنان شاغل شهری رخ داد. درصد زنان با سواد در میان زنان شاغل از سی درصد در سال ۱۳۴۵ به ۶۵ درصد در سال ۱۳۵۵ رسید. قسمت اعظم این تغییر در سطح تحصیلات عالی دیده می شود. تعداد زنان شاغل دیپلمه از ۲۳ هزار

دسته دوم از زنانی که در اثر رشد سرمایه داری در دوره اخیر به حیطه اشتغال خارج از چار دیواری خانواده کشانده شدند، برخلاف دسته اول، نسل اول بودند و اکثراً از خانواده‌های خرد بورژوازی سنتی شهری، بازاری‌ها و توده تولید کنندگان و توزیع کنندگان خرد شهری تحت تأثیر رشد تولید کارخانه‌ای و ایجاد شبکه‌های وسیع توزیع سرمایه داری وضع عمومی زندگی بسیاری از این رده رو به و خامت نهاد. برای جبران این لطامات بسیاری از زنان این خانواده‌ها به جستجوی اشتغال راهی ادارات دولتی، بیمارستان‌ها و سایر مراکز اشتغال شدند. دختران جوان این خانواده‌ها به امید این گونه مشاغل ادامه تحصیل را بر ازدواج‌های معمولی برگزیدند. نفوذ عقاید اسلامی در اکثر این خانواده‌ها بسیار عمیق است. در چنین خانواده‌هایی فرزند دختر از کودکی با مفاهیم مشخصی از نقش و ارزش اجتماعی خویش پرورش می‌یابد که اکنون با "دنای خارج" در تضاد می‌افتاد. جدایی سنتی بین زن و مرد در این خانواده‌ها بسا اختلاط روزمره با دانشجویان و همکاران مرد سازگار نبود. مفاهیم اسلامی از عفت زن و حجاب با رویاروشدن با زنان بی حجاب با ارزش‌های اخلاقی متفاوت نمی‌خواند. اینس تقابل دائمی میان محیط جدید تحصیل و کار و ارزش‌های سنتی نمی‌توانست منجر به جستجوهای سیاسی و فکری برای حل این تقابل نشود. برخلاف دسته اول و نسل‌های قبلی که در دوره پس از انقلاب مشروطیت و تحت تأثیر گسترش کلیسیا افکار تجدید طلبی این تقابل را از راه تلاش برای حقوق مساوی زن و راه یافتن زنان به امور اجتماعی و سیاسی به گونه‌ای می‌خواستند حل کنند، تلاش‌های فکری و سیاسی این دسته اخیر به شکل گرایش‌های گوناگون اسلامی نمود یافت.

دلیل این مطلب را در اوضاع سیاسی عمومی باید جستجو کرد. در سال‌های اخیر اسلام بمنزله یک راه حل سیاسی و اجتماعی برای مسائل ناشی از رشد سرمایه داری بیشتر و بیشتر قوت گرفت. ریشه‌های تاریخی این مساله به شکست ۲۸ مرداد، یعنی شکست بورژوا ناسیونالیسم و استالینیزم، باز می‌گردد. این شکست راه را برای ورود روحانیت به‌مثابه یکنیروی مستقل سیاسی و مدعی رهبری ملت باز کرد. مصائب ناشی از رشد سرمایه داری در دهه بعدی نیز زمینه اجتماعی رشد اسلام و نفوذ روحانیت را فراهم ساخت. در میان اقشاری از خرد بورژوازی سنتی شهری بویژه، ایس پایگاه و نفوذ زمینه مساعد طغیان این اقشار علیه مصالح سرمایه داری را فراهم آورد. ویژگی‌های ایدئولوژیک تشیع زیان مناسبی برای این طغیان شد. بقول علی شریعتی: "و تشیع - که با "نه" آغاز شد، "نه" در قبال مسیری که تاریخ انتخاب می‌کرد - عصیان علیه تاریخ بود. ... شیعه تاریخ را نپذیرفت ... و این سنت "عصیان علیه تاریخ" بدلیل ترکیب عوامل اقتصادی و سیاسی دهه‌های معاصر توانست بیانگر عصیان خرد بورژوازی و اقشار وسیعی از توده‌های تهیدستان شهری علیه تاریخ معاصر - یعنی علیه مسائل و مصائب ناشی از رشد سرمایه داری - گردد.

در چنین شکل گیری عمومی افکار سیاسی بود که زنان این دسته دوم نیز بدنبال راه حل تقابل‌ها و تضادهای روزمره خویش بودند. با روی آوردن به اسلام این زنان می‌کوشیدند (و می‌کوشند) پاسخ خود را به این مشکلات بیابند. در آن واحد اسلام، و به گونه‌ای سمبلیک چادر، بیانی شد از مقاومت این زنان در مقابل "دنای خارج" - خارج از خانه و بیگانه نسبت به ارزش‌ها و شعائر سنتی آنان - بیانی از هویت ویژه‌ای که متمایز از زنان غیر مذهبی و برابری خواه می‌باشند. و بیانی از راه متمایزی از "آزادی و انسانیت" زن که در تقابل با مفاهیم آزاد یخواهی گروه اول قرار داشت. روی آوردن به اسلام و چادر نه تنها بیان مقاومت و نوعی مبارزه تدافعی علیه دنیایی بود که به داخل آن کشانده می‌شدند، بلکه در شرایط سیاسی دوران شاه بعدی سیاسی نیز پیدا کرد. در شرایطی که خفقان و دخالت دولت در تمام سطوح زندگی اجتماعی و سیاسی رو به افزایش بود، در شرایطی که برای گسترش بازار داخلی مصرف دولت سعی در بالا بردن سطح مصرف کالاها و خانگی و گسترش مفاهیم جدیدی از فرهنگ بدین منظور بود، از نشر این گروه از زنان چسبیدن به اسلام و سنت‌ها گونه‌ای "نه" گفتن به این واقعات جامعه سرمایه داری شد. در مقابل مصرف گرای، ساده گرایی و "احتراز از اسراف" و مقابله با تمام مظاهر فساد ارزش‌ها و فرهنگ اسلامی و نوظهور شاه و غرب دیده می‌شد. قرار می‌گرفت بدین ترتیب بند ریج در مقابل تصویر "زن مصرف گرایی" که دولت شاه سعی در ایجاد آن داشت زنان این دسته مشغول پرورش هویت اسلامی "زن بی میل و محجوب" بودند. در تقابل با زنان دسته اول که تضاد بین امکانات جدید برای پرورش خلاقیت انسانی خویش را با محدودیت‌های سنتی و نظام سیاسی حاکم می‌خواستند از طریق مبارزه برای تساوی قانونی، گشوده تر شدن تمام مشاغل به روی زنان، ایجاد تسهیلات لازم کارخانگی و مهد کودک‌ها، مبارزه برای پنج روز کار در هفته و غیره حل کنند، زنان دسته دوم دست رد به این گونه تساوی طلبی‌ها و آزاد یخواهی‌ها می‌زدند. چرا که قبول دارند زن و مرد موجودات نامتشابهی خلق شده‌اند، از نظر جسمانی، روانی و فکری متفاوتند و حقوق و مسؤولیتهای متفاوتی از مردان را باید احراز کنند. بدنبال راه حل اسلامی مساله نقش زن تعاون زنان صدر اسلام، زینب و فاطمه، مبدل به آرمان‌های کنونی شد. زنانی که به قول شریعتی، دختران خوبی برای پدرانی خود بودند، همسران خوبی برای شوهران خود بودند، مادران خوبی برای فرزندان خود بودند، ولی در عین حال، دین خود را نیز به اسلام ادا می‌کردند.

۲- تأمین اسلام

بر مبارزات زنان

تأثیری را که این شکل گیری سیاسی بر آگاهی زنان و

همه امر شود و دیگران باید از آنچه بد دانسته می شود تنهی شوند. اختلاف بین بنی صدر و آیت نیز بر سر ضرورت امر و نهی نیست، بلکه بر سر اینست که با "ارشاد" بهتر می توان امر و نهی کرد یا با چماق. آنجا که "ارشاد" موثر نیفتد (نظیر کردستان و دانشگاه ها) بنی صدر نیز برای امر و نهی اسلامی اش به وحشیانه ترین سرکوب ها متوسل می شود.

مساله در سایر موارد نیز بهمین گونه است. مبارزه برای حق طلاق و علیه کلیه امتیازاتی که شوهر بر زن دارد از همان نخستین قدم در خارج از چارچوب حکومت اسلامی قرار می گیرد. حتی مبارزه برای خواست هایی نظیر ایجاد مهد کودک های رایگان و شبانه روزی به سرعت با برنامه های اجتماعی حکومت اسلامی در تقابل می افتد. چرا که اسلام مهمترین نقش زن را مادری می داند و این در قانون اساسی نیز آمده است و بهمین منطق نیز به شوهر حق می دهد که بنا به صلاحیت خود به زن اجازه کار در خارج از خانه ندهد. ناهر این از نظر حکومت اسلامی منطقی است که ملاحقوق شوهر اگر لازم است بالا برده شود ولی زن در خانه بماند و نسل بعدی مسلمین را پرورش دهد.

نتیجه این امر اینست که هرگونه مبارزه برای تساوی حقوق و نهل به آزادی زن جز خارج از حیطه نفوذ روحانیت و کاملاً مستقل از آن، نمی تواند شکل بگیرد. روشن است که این مبارزات به حول خواست های مبارزاتی مشخص شکل خواهند گرفت، ولی به دلیل باهیت موازین اسلامی و ماهیت حاکمیت روحانیت از همان نخستین گام ها خود را رویا روی هیات حاکم خواهد یافت.

این مطلب مسئولیت سیاسی سوسیالیسم انقلابی را هم در تدوین برنامه مشخص مبارزاتی ناشی از این ویژگی سیاسی، به مثابه بخشی از کل برنامه انقلابی، و هم در پیش قدم شدن در سازماندهی این مبارزات برجسته می کند. نه تنها گرایش های اسلامی، حتی مترقی ترین آنها یعنی سازمان مجاهدین خلق، بدایلی که ذکر شد قادر به ارائه چنین برنامه ای و مهم تر از آن حاضر به سازماندهی مبارزات مشخص برای خواست های بحق زنان آزادی خواه نیستند، بلکه گرایش های دیگر نیز از جبهه ملی و مشتقات آن گرفته تا حزب توده و دنباله روان آن هر يك به نوعی و تا درجه ای در مقابل روحانیت حاکم، سرخم کرده اند و هر يك توجیهات رنگارنگی برای تسلیم طلبی خود ارائه می دارند. در چنین شرایطی آشتی ناپذیری راسخ با حاکمیت روحانیت و ارائه يك برنامه انقلابی در مقابل برنامه حکومت اسلامی لازمه مبارزه برای آزادی زن شده است.

مبارزه زنان برای آزادی بر مبارزه طبقه کارگر برای استقلال طبقاتی نیز موثر واقع خواهد شد. در شرایط حاضر همبستگی وسیعی در میان کارگران، چه زن و چه مرد، با مبارزه زنان مثلاً علیه حجاب وجود ندارد. حتی در برخی موارد روحانیت با استفاده از نفوذ سیاسی خود می تواند تحت عناوینی نظیر این زنان سرمایه دارند و طرفدار بختیار و غیره بخشی از کارگران زن و مرد را علیه زنان آزادی خواه برانگیزد.

مبارزه برای حقوق و رهایی زن می گذارد بهیچوجه نمی توان دستکم گرفت، بویژه که سقوط سلطنت پهلوی منجر به استقرار جمهوری اسلامی و کوشش روحانیت در اجرای موازین اسلامی در مورد زنان شده است.

توانین اسلامی، بر پایه آیات قرآن، در مورد زنان کاملاً روشن و بی پرده اند. حقوق مرد به زن، تا حد اجازه تنبیه بدنی زن، در قرآن آمده است (بقره، آیه ۳۲). حق تمتع از کنیزان و زنان مشخصاً ذکر شده (نساء، آیات ۲۲ و ۲۵؛ بقره آیه ۲۲۳). تعداد زوجات بهمچنین (نساء آیه ۳). این مساله که شهادت حقوقی زن حداکثر نصف شهادت حقوقی مرد بشمار می آید در سوره بقره، آیه ۲۸۲ آمده است و همچنین سهمیه ارث زن نصف مرد در سوره نساء آیه ۱۱. گرایش های متفاوت اسلامی از سازمان مجاهدین خلق گرفته تا منتهی الیه ارتجاعی ترین آنها هیچیک منکر این آیات نیز نیستند. تفاوت اصلی بین توجیهات و تفاسیر گوناگون از این آیات است. سوره نور، آیه ۳۱ پوشش زن را مشخص می کند، پس نمی توان در قبول چارچوب موازین اسلامی منکر ضرورت حجاب شد. صرفاً می توان در تفسیر و تعبیر از آن مفاهیم مختلفی ارائه داد. ما در فرصت دیگری به مرور تعبیر و تفاسیر این طیف وسیع گرایش های اسلامی در مورد حقوق زن خواهیم پرداخت، ولی در بحث کنونی بر این واقعیت ساده می خواهیم تاکید کنیم که با در نظر گرفتن موازین بسیار روشن و بدون ابهام اسلام در مورد زن نمی توان هم خواهان تساوی زنان و رهایی آنان از باره های ستم قرون گذشته و باز شدن راه برای شکوفایی انسانیت زن بود و هم خود را در چارچوب ایدئولوژیک و سیاسی اسلام نگاه داشت. چند مثال ساده و زنده از وضع زنان در جمهوری اسلامی این مطلب را روشن می کند.

مساله حجاب بتازگی در مرکز مسائل سیاسی روز قسراً گرفته است. با وجود آنکه نخستین سعی خمینی در تحمیل حجاب در اسفند ۱۳۵۷ در اثر مبارزه زنان با شکست مواجه شده بود ولی بتدریج زمینه ریزی های یکسال و نیم بعد و تحکیم حکومت اسلامی راه را برای حملات مجدد و تحمیل جدید باز کرد. همانطور که اشاره شد ضرورت پوشش زن به صراحت در متن قرآن آمده است. همین مطلب باعث میشود که حتی گرایشی نظیر سازمان مجاهدین خلق که در برنامه خود از برابری زن و مرد داد سخن می دهد از دفاع از ابتدای ترین حقوق زن عاجز بماند. وزنه ایدئولوژیک این مطلب بقدری است که حتی رئیس جمهور مملکت که معلوماتش از داده های مدرسه فیضیه وسیعتر است و بقول خودش پانزده سال در خارج در عالیترین مراکز علمی تحصیل و تدریس کرده است این لاطائلات را که از موی زن اشعه ای پخش می شود که مرد را تحریک می کند بعنوان يك نظریه علمی قبول می کند. نه تنها در چارچوب اسلام نمی توان علیه ضرورت حجاب موضع گرفت بلکه علیه تحمیل حجاب نیز نمی توان موضع گرفت، زیرا که اسلام معتقد به انتخاب فرد و آزادی فرد نیست. در اسلام آنچه خوب تشخیص داده می شود باید به

این مساله شگفتی ندارد . همانطور که ذکر شد زمینه عینی برای مبارزات آزادی خواهانه زنان در وهله اول در میان آن قشر زنان بوجود آمده است (و این محدود به ایران نیز نیست) که از تجربه خویش امکانات انسانی خویش را با محدودیت های اجتماعی و سیاسی موجود در تقابل می بینند و علیه این محدودیت ها وارد مبارزه می شوند . بسیاری از گروه های چپ به بهانه های بظاهر طبقاتی که این زنان از طبقه کارگر نیستند و یا این مسائل زنان کارگر نیست در عمل تسلیم دشمن طبقاتی می شوند و بدین ترتیب با تسلیم در مقابل یک جنبه از سیاست های روحانیت حاکم به تحکیم نفوذ آن بر طبقه کارگر نیز کمک می کنند . برعکس مبارزات مستقل و مترقی زنان برای برابری و آزادی ، اگر چه در کوتاه مدت ممکن است همبستگی طبقه کارگر را بر نینگیزد ، ولی با تضعیف عمومی

هیات حاکم عملا شرایط مناسب تری را برای سایر مبارزات ایجاد می کند و از آن گذشته با نشان دادن عواقب ارتجاعی حاکمیت روحانیت و اسلام بر وضع قشری از انسان های این جامعه و دست رد زدن به این سیاست ها بتدریج به ایجاد این جو سیاسی کمک خواهد کرد که شاید عدالت و انسانیت واقعی با آنچه این هیات حاکم می گوید واقعا مغایرت دارد . تنها از راه پیشگام شدن در هدایت سیاسی و ابتکار عملی مبارزات زنان و ترکیب این سیاست با روشنگری میان کارگران و سعی در برانگیختن همبستگی آنان با مبارزات بحق زنان است که سوسیالیزم انقلابی خواهد توانست تکلیف دوگانه و بس سنگین خود را در مبارزه علیه هرگونه ستم به انجام برساند .

لنین و مفهوم آگاهی طبقاتی

به مناسبت صد و دهمین سالگرد تولد و.ا.لنین

پیش از اینکه به بحث اصلی این مقاله که در بزرگداشت صد و دهمین سالگرد تولد لنین نوشته شده بپردازیم تذکر دو نکته ضروری است که بحث نظریات لنین در مورد آگاهی طبقاتی همچون مجموعه آراء لنین بطور عام و نظریه او در مورد سازماندهی حزب بطور خاص بحثی است تاریخی، بدین معنی که باید مجموعه حیات بلشویسم و تکامل تاریخی مارکسیسم انقلابی و در این رهگذر تکامل نظریات لنین را مورد نظر داشت. از اینرو برخی احکام متفاوت از لنین در این مورد مستقیماً به تعالی و تکامل نظریات او مربوط میشوند.

آگاهی طبقاتی و انقلاب سوسیالیستی

در نخستین آثار لنین و حتی جزوه های بعدی که او در رابطه با اختلافهای درونی سوسیال دموکراسی روسیه و انشعاب جناح های متخاصم این جنبش نوشته است، هنوز درک دقیق و روشنی از دوران تاریخی حاضر به چشم نمیخورد. البته لنین به عنوان یکی از مهمترین رهبران جنبش انقلابی کارگران روسیه بواسطه تماس مداوم با مبارزات پیشروترین اقشار طبقه کارگر گونه ای برداشت از این دوران را حتی در

مارکس در خانواده مقدس میگوید "مساله این نیست که کدام هدف برای این فرد یا آن فرد پرولتاریا و حتی برای کل این طبقه تعیین شده است. مساله این است که پرولتاریا چیست و کدام طریق عمل از نظر تاریخی به او تحمیل شده است." اهمیت مبارزه پیشروان پرولتاری روسیه و جمع بندی نظری پیکار آنان در آثار بلشویکها و خاصه لنین در این است که نه فقط به ما می آموزند "کدام طریق" بطور تاریخی به پرولتاریا تحمیل شده است، بلکه چگونه میتوان این طریق را از میان برد.

نظریات لنین، آنجا که از مارکس پیش میرود و قلمرو قلمرو سیاسی و فهم عمیق ذهنی و سوژکتیو را مطرح میکند بیش از هر لحاظ دیگری دارای اهمیت و اعتبار است. ویژگی اندیشه روشن او هسته زنده ای که تمامیت این اندیشه را نمایش میدهد در این قلمرو به قدرت نمایان میشود: بدین شکل که جنبش اعراف در این حکم نیست که آنچه پس از لنین در کسب قدرت مارکسیستی بر آگاهی طبقاتی و شالوده سوژکتیو روسیه شده است تحت تاثیر آثار او قرار دارد. کاری مشکل نیست که در آثار عمده گرامشی، تروتسکی یا لوکساج بتوان تصور متدلی و منظم و قاطع لنین را یافت.



لنین هنگام صحبت برای کارگران و سربازان

خلاف طبقات انقلابی در اشکال و وجوه تولیدی پیشا سرمایه داری از هرگونه سلطه اقتصادی بی بهره است. مقایسه انقلاب پرولتری در دوران ما با انقلابهای بورژوازی در دوران طولانی انتقال از فئودالیسم به وجه تولید سرمایه داری در اروپا میتواند مساله را روشن کند. بورژوازی پیش از تسخیر قدرت سیاسی، در قلمرو حیات اقتصادی به تولید و باز تولید مناسبات اقتصادی سرمایه داری موفق شده بود، عملاً بخش عمده‌ای از کارکرد زندگی اقتصادی را در اختیار گرفته بود و در عین حال با تکیه به کار مزدوری بخش عمده‌ای از محصول افزوده اجتماعی را در اختیار داشت. غالبترین نمونه‌های انقلاب بورژوازی چیزی جز تغییر شکل سیاسی - حقوقی جهت تکمیل این روند کسب سلطه نهائی بورژوازی محسوب نمیشوند. در حالیکه کارگران در جامعه سرمایه داری از وسائل زندگی و ابزار تولید بی بهره‌اند و صرفاً قادر به فروش نیروی کار خویش می‌باشند. هیچ روال در خود و مکانیکی تکامل تاریخی ضامن پیروزی جنبش انقلابی آنان نیست و از هیچ پایه و اهرم اقتصادی بهره‌مند نیستند. در آثار مارکس و انگلس نیز این نظر مکانیکی به صراحت رد شده که زندگی روزمره و مبارزه اقتصادی کارگران جهت تحصیل حقوق صنفی آنان خود بخود گونه‌ای آگاهی سیاسی که جهت تخریب نظام بهره‌کشی سرمایه داران لازم باشد را فراهم می‌آورد. از سوی دیگر در آثار این پیشروان جنبش کارگری بارها به صراحت از این حقیقت که در یک دوران تام تاریخی ایدئولوژی طبقه حاکم، آرمانها و عقاید حاکم بر جامعه را می‌سازد یاد شده است. به این واقعیات باید این نکته را هم افزود که از خود بیگانگی محصول باز تولید مناسبات تولید کالائی نیز کارگران را (که بهر حال در جامعه سرمایه داری از امکانات انباشت فرسنگی کاملاً بی بهره هستند) از آگاه شدن باز می‌دارد.

از این رو در نظریه لنین سهم عمده‌ای به پیشروترین افشار مبارز پرولتاریا داده شده که سطح و تداوم مبارزاتش از حد مبارزه مجموعه طبقه فراتر می‌رود. واضح است که این پیشگام رزمنده خود پیوند ارگانیک با حیات مجموعه افشار طبقه دارد و تافته جدا بافته‌ای نیست. چه کارگران مبارزی که در این قشر پیشرو جای گرفته‌اند و چه آن روشنفکران - عمدتاً با ریشه خرده بورژوازی - که تحت تاثیر سلطه مبارزه کارگری و یا تدوین نظری مبارزه پرولتاریا به اردوی کارگران پیوسته‌اند، از مجموعه حیات جنبش کارگری جامعه آموزش یافته‌اند. آگاهی آنان (همچنان گنجینه نظریات مارکسیستی) دستامده مبارزه تاریخی - جهانی پرولتاریاست نه محصول فکری یا مادی حیات طبقات دیگر جامعه بورژوازی.

همین نکته به یکی از ستادول ترین استقادات به نظریه لنین پاسخ می‌دهد. لنین غالباً از جانب شبیه مارکسیست ها متهم شده است که "به اصل ماتریالیستی برآمدن آگاهی طبقاتی از زندگی مادی و روزمره کارگران خط بطلان کشیده" چرا که "بدنبال کائوتسکی اعتقاد داشته

همین آثار خود طرح کرده‌است. لیکن این، هنوز طرحی خام و غیر دقیق است و رگه‌هایی را در خود دارد که جهت تکاملی آنان بالقوه امکان فهم روشن تری را می‌دهند. تاریخ معاصر گواهی می‌دهد که این رگه‌ها به شکلی یکبه و خارق العاده تکامل یافتند. از این نظر در اوایل قرن، آثار لنین در کل سوسیال دمکراسی روسیه و حتی بین الملل دوم ممتاز هستند. جزد ر آثار تروتسکی و روزالوکزامبورگ به زحمت میتوان حتی این طرح ابتدائی را در آثار رهبران و نظریه پردازان بین الملل دوم مشاهده کرد.

روش مارکسیستی و دقیقی که لنین در تحلیل تکامل پدیده‌ها داشت به او امکان داد که دائماً خطاهای نظری گذشته را نقد کند، و گونه‌ای تعالی را جهت عقاید خویش تضمین نماید. مثال عمده‌ای که جهت اثبات این حقیقت میتوان زد فهم برنامه‌ای - سیاسی لنین و بلشویکها از مساله ارضی روسیه بود که نه فقط کلیه جنبه‌های خطا را از برنامه آنان زدود بلکه مبداء درک صحیح از تکالیف انقلاب روسیه و از این راستا "مرحله" انقلاب شد که عاقبت بصورت صریح و موجز در ترهای آوریل نمایان گردید. در این رابطه مساله عمده برای پژوهشگران و شاگردان لنین در کتاب وی دو تاکتیک سوسیال - دمکراسی روس روش مارکسیستی بحث اوست و نه دقیق ترین و یا جزئی ترین احکام ارائه شده در کتاب (چرا که این احکام صرفاً در پرتو تکامل بعدی اندیشه لنین، رشد مبارزه بلشویکها و تغییرات برنامه‌ای حزب آنان قابل درک است). به همین شکل برای ما مساله نظریه لنین در مورد عنصر ذهنی، آگاهی طبقاتی و حزب در پرتو تکامل اندیشه لنین مورد بحث است.

اما مهمترین جنبه تکامل فوق، فهم لنین از دوران معاصر به مثابه دوران انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم است. از یکسو تحلیل روشن وی در مورد بازار جهانی، امپریالیسم و مکانیسم تراکم و تمرکز سرمایه (عمدتاً در سالهای جنگ امپریالیستی و پیش از رخداد انقلاب ۱۹۱۷) و از سوی دیگر انکشاف انقلاب جهانی و مختصات آن (عمدتاً در سالهای فوری پس از پیروزی اکتبر) خطوط عمده نظریه او را کامل ساخته است.

مفهوم انقلاب پرولتری بعنوان ضرورت محتوم این دوران تاریخی سهم عمده‌ای از آثار لنین و سپس آثار انقلابیون متشکل در بین الملل سوم را به خود اختصاص داده‌است. دقیقاً در جهت این مفهوم از فعلیت انقلاب سوسیالیستی است که بحث لنین از آگاهی طبقاتی بطور کامل و دقیق خود مطرح میشود.

آنچه در آثار لنین بصورت یک خط سرخ ادامه دارد این نظر اساسی است که انقلاب سوسیالیستی دارای ویژگی و صفت خاص خود است و از کلیه انقلابهای پیشین جداست چرا که انقلابی است آگاه. زمانی هگل به دقت بیان کرده بود که "گذر از محدوده ضرورت به قلمرو آزادی سفری است آگاه" و به راستی پیروزی انقلاب پرولتری به مثابه شرط اساسی این گذر باید آگاهانه انجام گیرد. پرولتاریا بر

و تعالی داد که محور نظام استثمار را در دستور قرار دهند. انکشاف انقلاب بطور مداوم توازن قوا را تحت تاثیر تغییرات آگاهی پرولتاریا، جذب اقشار واپس مانده به رهبری قشر پیشرو، و سرعت رشد اعتماد جنبش کارگری به خود تغییر میدهد. شکل سازمانی این روند چیزی جز حزب نیست. اهمیت نظریات لنین صرفا در این نیست که این شکل را تشریح کرده او پیش از هر چیز خود این روند را مورد بررسی و شناخت دقیق قرار داده است.

از سوی دیگر آگاهی روزمره طبقه کارگر آگاهی ناموزون است. هر پاره از این طبقه تحت تاثیر مبارزات صنفی و اقتصادی و یا حتی سیاسی خود به درجهای از آگاهی، اعتماد به نفس و درکنش خویش دروند تولید نائل میآیند. بعنوان مثال تجربه کارگران کارخانه نورد اهواز که قادر به تشکل شورائی، پیشبرد مبارزه حق طلبانه و استفاده از روش های انقلابی و مبارزاتی شده اند. آنچنان آگاهی سیاسی به آنان داده است که بهر راستی مشکل نیست به آنان دشمن طبقاتی و ابزار دست او را شناساند. در حالیکه تجربه کارگران در کارخانه یا کارگاهی به مراتب کوچکتر، با تعدادی محدود تر از کارگران روزمزد و سابقه مبارزاتی کمتر، مطلقا چنین نتیجه ای ندارد. به عبارت بهتر شاخه ای از طبقه کارگر قادر به جمع بندی مبارزات خود و فهم سیاسی روشن از ماهیت و عملکرد نظام بهره کشی سرمایه هست و شاخه ای دیگر چنین توانائی را بواسطه مبارزه روزمره خویش ندارد. کافی است مجموعه این ناموزونی برآمده از مبارزه پرولتاریا را در نظر بگیریم تا عدم توانائی کارگران را در پیروزی توسط فقط آگاهی موجود یا روزمره دریابیم.

حزب انقلابی قادر خواهد بود که به دمکراتیک ترین شکلی این تجربه های متفاوت و نظریات گوناگون را جمع بندی و متمرکز نماید و بصورت رهنمود های روشن به کل طبقه باز گرداند. علاوه بر هیچ شاخه ای از طبقه کارگر ممکن نیست که به تنهایی بر مجموعه واقعیت نظام استثمار سرمایه داری آگاه شود. صرفا در حزب انقلابی که دستامده مبارزه مجموعه طبقه کارگر و چکیده تجربیات تاریخی - جهانی پرولتاریاست میتوان درک روشنی از این مجموعه بدست آورد. مفهوم راستین مرکزیت دمکراتیک نیز در این نکته موجود است. این اصلی سیاسی است و به زندگی روزمره طبقه کارگر باز میگردد. نه یک اصل تشکیلاتی که صرفا به رژیم حزبی رجوع کند و برای بهتر تصمیم گرفتن در جلسات حزبی وضع شده باشد. نقطه ضعف استدلال هر دوی منتقدین به لنین - ستایشگران استالینیست او کم مرکزیت دمکراتیک را بعنوان اصل تشکیلاتی می شناسند، در این است که آنان قادر به فهم این مساله نیستند که اصل فوق محصول تحلیل دقیق لنین از پدیدار شکل گیری و تکامل آگاهی طبقاتی پرولتاریا میباشد. این نکته که استالینیست ها بدین دلیل از لنین تجلیل می کنند و منتقدین - عمدتا بورژوائی - به این دلیل به لنین انتقاد دارند ذره ای از این واقعیت کم نمیکند که روش و نقطه شروع هر دوی این جریان هایکی است.

که آگاهی از خارج از طبقه بدرون طبقه برده میشود. مفهوم "انتقال آگاهی از خارج" که به راستی لنین نه فقط در کتاب چه باید کرد بلکه در آثار دیگری هم بدان اشاره کرده است، آنگاه درک میشود که در نظر بگیریم به غیر از کارگران روزمزد و نیمه پرولتارها اقشار عمده ای در جامعه هستند که قادرند به طرف طبقه کارگر جذب شوند. بخش عظیمی از این اقشار بدلیل متفاوت (انباشت فرهنگی - تجربه نزدیک با زندگی کارگری - انتقال از تهیدستان شهری به لایه هایی از خرده بورژوازی مرفه و برعکس) میتوانند به برنامه سیاسی حزب کارگری، تاریخچه جنبش انقلابی پرولتاریا، انتقال تجارب پرولتاریای جهانی آگاه گردند و دقیقا به همان دلائل قادر به آموزش کل طبقه نیز خواهند بود. همانطور که قبلا یاد شد این جا مفهوم "خارج از طبقه" به معنای دقیق کلمه یعنی "خارج از زندگی اقتصادی و روزمره طبقه" بکار رفته و بمعنای خارج از سلطه جنبش کارگری نیست. از سوی دیگر همانطور که ارنست مندل به درستی یادآوری میکند گرچه مفهوم فوق به کل طبقه باز میگردد لیکن در این میان باید به پیشروترین اقشار طبقه کارگر نیز اشاره شود که کاملا قادرند از متن مبارزات روزمره خویش به آگاهی سیاسی یا بقول لنین به آگاهی سوسیالیستی دست یابند.

لنین در چه باید کرد بدستی یادآوری میکند که آگاهی توده کارگران نمی تواند آگاهی طبقاتی واقعی باشد مگر زمانیکه کارگران از حوادث و وقایع ملموس و بالاتر از همه، از حوادث و وقایع سیاسی روز بیاموزند که هر طبقه بایست طبقات اجتماعی دیگر را در تمامی جلوه های فکری، اخلاقی و سیاسی آن در نظر بگیرد. به همین دلیل لنین به این واقعیت توجه داشت که آگاهی سیاسی طبقه کارگر قادر است تمامی خواست های جنبش های مترقی طبقات دیگر جامعه را در برگیرد.

آگاهی روزمره و ناموزونی آن

تمایزی که لنین میان آگاهی اتحادیهای یا اقتصادی که از زندگی روزمره طبقه کارگر بدست میآید با آگاهی سوسیالیستی که امکان تغییر نظام تولیدی را در خود دارا است قائل می شود تمایزی صوری و یا خیال بردازانه نیست. تاریخ نیم قرن اخیر بطور کامل ثابت کرده است که آگاهی اتحادیه ای طبقه کارگر قادر به گذر از مرحله معین و مفروضی نیست و تبدیل این آگاهی به آنچنان درک تام و جامع طبقاتی که مساله سرنگونی نظام تولیدی سرمایه داری و از میان بردن کامل ابزار آن را در دستور کار بخش های عظیم توده های پرولتری قرار میدهد جز بیماری تشکل انقلابی قشر پیشروی پرولتاریا گرد برنامه انقلابی ممکن نیست.

تاکید لنین در اینجا بر خلاف اتهامی که دائما به او زده میشود در این نیست که جنبه های تشکیلاتی و صوری تمرکز اهمیت کلیدی دارند، کاملا برعکس، مساله عمده لنین این است که چگونه میتوان آگاهی روزمره پرولتاریا را در یک روند دگرسانی همه جانبه به آنچنان آگاهی سیاسی ارتقا

دولتی و ناموزونی منتج از ترکیب ایران در بازار جهانی - امپریالیستی نبود - عالیترین نمونه آن را رژیم استبدادی شاه به نمایش گذاشته بود و حرکت موجود جامعه نیز صحت این حکم را ثابت میکند که برای بازسازی دولت بورژوازی و تضمین باز تولید مناسبات سرمایه داری راهی جز تشدید خفقان و استبداد حکومتی در مقابل "سازماندهندگان جامعه" نیست.

در مقابل این برنامه و طرح های سلسله مراتب روحانی و خرده بورژوازی، برنامه سیاسی طبقه کارگر شیوه نوینی از سازمان جامعه را متصور میشود - در آثار مارکسیستی بطور عمده عالیترین تجلی آگاهی طبقاتی پرولتاریا را حزب سیاسی انقلابی این طبقه میدانند - این بیان قطعاً صحیح و غیر قابل انکار است - لیکن باید به این واقعیت نیز اشاره کرد که بدنبال فعالیت حزب سیاسی در نهاد های خود انگیخته کارگری و واضحاً بدنبال تداوم مبارزات روزمره این نهاد ها، بتدریج شوراهای بصورت اهرم اصلی ابراز وجود طبقه کارگر، به مثابه نهادهای از قوای حکومتی کارگری (که در خود نیروی اجرائی و مسلح، نیروی قضائی و نیز مقتنسه را جمع دارد)، تجلی آگاهی طبقاتی کارگران میگردد - از این رو برنامه سیاسی طبقه کارگر که توسط شوراهای این طبقه فعلیت می یابد در خود واکنش شدیدی به بربریت و وحشیگری سرمایه داری است - دیکراسی کارگری همچنان که در روند مبارزه طبقه کارگر جهت تسخیر قدرت و یاحتی مبارزه صنفی این طبقه ضرورت تام دارد - پس از پیدایش حکومت شورائی نیز این ضرورت کامل را حفظ میکند -

لنین که در مقابل تلقی مکانیکی رهبران بین الملل دوم از تکامل جوهر راستین مارکسیسم را ارائه کرده و سهم تعیین کننده عنصر آگاهی را در انقلاب سوسیالیستی به بحث گذاشته در عین حال نشان میدهد که دامنه تاثیر این بحث از مقولات محدود مارکسیسم عامیانه و سنتی بسیار فراتر است - نظریه آگاهی طبقاتی نزد بلشویکها در مناسبت نستقیم با نظریه آنان در مورد سازماندهی حزب انقلابی، فعلیت انقلاب کارگری و اشکال حکومتی پرولتاریا قرار دارد - دقیقاً بهمین دلیل این مقاله در سالگرد تولد لنین به این مبحث اختصاص یافت چرا که در خود کلیتی را داراست که از ویژگی های بارز و مشخص اندیشه لنین بود -

مهدی سراج

حزب انقلابی عالیترین تجلی آگاهی طبقاتی پرولتاریاست - حزب آگاهی و ظرفیت بیان شده طبقه کارگر است - حزب نشان میدهد که آگاهی تجربی و روزمره طبقه بعنوان جزئی ضروری تکامل سیاسی - اجتماعی پرولتاریا مطرح است اما در عین حال حزب به مثابه بیان آگاهی تام و علمی بر اساس ادراک نظری و کامل سیاسی، این را هم نشان میدهد که آگاهی تجربی به تنهایی کافی نیست -

اینجا ضروری است به این نکته اشاره کنیم که به گمان لنین فقط پرولتاریا میتواند در مقابل آگاهی کاذب بورژوازی و برنامه سیاسی آن طبقه، برنامه ای منسجم جهت کل زحمتکشان و حل مجموعه مسائل جامعه ارائه کند - تجربه بلشویسم صحت این حکم لنین را اثبات کرده است - در شرایط امروز ایران که روند بازسازی دولت بورژوازی میخواهد از طریق سلسله مراتب مذهبی (بواسطه مجموعه ای در هم از علل تاریخی) انجام شود و جهان بینی و آگاهی کاذب خرده بورژوازی در قالب تعالیم مذهبی به صورت برنامه سیاسی بر زمین - ویژه ای انجام میشود که در آن از هم گسستگی منافس و آگاهی طبقاتی رو به رشد دارد و آگاهی تجربی و روزمره پرولتاریا هر دم غنی تر میشود، این درک لنین ارزش ویژه ای دارد - لوکاج در کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی بیان می دارد که دقیقاً در این معنا روشنگر است: "بورژوازی و پرولتاریا تنها طبقات ناب جامعه بورژوازی هستند - آنها تنها طبقاتی هستند که هستی و تکامل خود را مدیون و وابسته به طریق تکامل و تکوین تولید مدرن می دانند و صرفاً از دیدگاه این طبقات است که میتوان طرح و برنامه ای را برای سارباندان کامل جامعه متصور شد - بینش طبقات دیگر (خرده بورژوازی یا دهقانان) مبهم است، چرا که هستی آنان بطور کلی به نقش ایشان در نظام تولید سرمایه داری وابسته نیست بلکه به اشکال تولید فئودالی (پیشا سرمایه داری) گره خورده است - از اینرو هدف آنان نه پیشبرد سرمایه داری و نه تغییر ذاتی این نظام است، بلکه متوقف کردن آن و حداکثر تاخیر سرعت حرکت آن است - آگاهی طبقاتی آنان در نشانه ها و عوارض تکامل تمرکز یافته و نه در خود تکامل، به عناصری از جامعه وابسته است و نه به سازمان جامعه به مثابه یک کل" (ترجمه انگلیسی - ص ۷۹) -

برنامه ای که بورژوازی ایران جهت "سازمان جامعه به مثابه یک کل" تا کنون ارائه کرده جز تشدید اختناق



د افغانستان چه میگذرد!

بیانیه بین الملل چهارم درباره افغانستان

حق استفاده از آب را به اجاره می گذاشتند ، بذرو وسایل ابتدایی کشاورزی را تهیه می نمودند و در مقابل دو سوم محصول سالیانه دهقانان را طلب می کردند . بخش سرمایه داری در کشاورزی به اسطه کشاورزی صادراتی در اواخر دوره قبل از توسعه یافته بود .

بخش وسیعی از تولید معیشتی کشاورزی (گندم) بر روی زمین های دیم صورت میگرفت . درصد متناهی از جمعیت روستایی هیچ زمینی نداشت . حتی دهقانان فقیری که صاحب چند جریب زمین دیمی بودند ، برای تهیه بذور و وسایل کشاورزی ناچار به گرفتن وام بودند . در عرض دهقانان مجبور بودند تا نیمی از محصول خود را به زمین دازان ثروتمند تحویل دهند . همچنین دهقانان مجبور بودند برای پرداخت مخارج دیگر وام بگیرند یا مزارعی برکتشان را به رهن گزارند . مثلاً برای پرداخت " شیر بهای عروس " که مقدار آن بیش از آن بود که یک دهقان با سطح پائین کشاورزی معیشتی بتواند پس انداز کند .

بعلاوه ، کشاورزی دیمی کاملاً بستگی به باریدن باران داشت . باین ترتیب دهقانان کوچک و بشدت استثمار شده در خطر قحطی دائم قرار داشتند . قحطی به مالکین بزرگ امکان می داد که از موقعیت بهتری جهت احتکار ذخیره های غلات برخوردار شده و زمین های جدید نیز بدست آورند ، همانطوریکه در سال ۱۹۷۲ اتفاق افتاد .

بین روحانیت سنی ، مالکین بزرگ و رهبران جوامع روستایی روابط بسیار نزدیک وجود داشت . تعداد ۱۵۰۰۰۰ ملا از طرف حکومت پول دریافت می کردند (بوسیله نمایندگان محلی دولت که به زارعین ثروتمند وابسته بودند) و آنها همچنین از دهقانان هم هدایایی دریافت می نمودند . بسیاری از آنان ثروت قابل توجهی داشتند .

در کشوری که از بقیه دنیا جدا مانده بود ، وسائیل ارتباطی ناچیزی را دارا بود ، در کشوری که وابستگی دهقانان به " اربابان " شدید بود و جامعه روستایی تنها کانون ارتباطی برای بخش عظیمی از جمعیت بود ، اسلام در حیات اجتماعی و فرهنگی آن نفوذ وسیعی پیدا نمود . ملاها از این لحاظ ، قدرت و اعتبار قابل ملاحظه ای کسب نمودند . بر همین ساختارهای اجتماعی یک شبکه موروثی از

۱ - هنگامیکه حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ج - د - خ - ۱) در ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ قدرت را بدست گرفت ، افغانستان یکی از عقب افتاده ترین کشورهای دنیا بود . جامعه افغانستان وسیعاً روستایی بود . از جمعیت حدوداً ۱۵ میلیون ، تنها ۱۵ درصد شهرنشین شده بودند . بقیه از کابل ، با ۷۰۰/۰۰۰ سکنه ، تنها دو شهر با جمعیت بیش ۱۰۰/۰۰۰ نفر وجود داشت . ۱۴ درصد جمعیت هنوز خانه بدوش بود .

جامعه افغانستان هنوز در زیر یوغ ساختارهای اقتصادی - اجتماعی پیشا سرمایه داری قرار داشت . بقای این ساختارها و وزنه های که حفظ کرده بودند ، مستقیماً به انزوای افغانستان و عدم آبادی واقعی کشور بستگی داشت . معیشت ، گسترش تجارت و جذب تدریجی اقتصاد افغانستان در بازار جهانی سرمایه داری در طی چند دهه اخیر ، جریان تغییر مالکیت شبه فئودالی به شبه سرمایه داری را به حرکت آورد . این مساله منجر به رشد نابرابری های اجتماعی در روستاها و تسریع مهاجرت دهقانان فقیر بسمت شهرها گردید . بعضی از آنها جذب طبقه کارگر نو ظهور شدند (حدود ۱۵۰/۰۰۰ کارگر بکار در کارخانه ها و ساختمان سازی اشغال دارند) . اما بیشتر آنها در میان اقشار شبه پرولتاریا که در شهرها افزایش می یافتند بلعیده شدند . دهها هزار کارگر به ایران ، پاکستان یا کشورهای ساحل خلیج فارس مهاجرت نمودند .

علاوه بر بورژوازی تجاری و خرده بورژوازی سنتی ، در شهرها بویژه در کابل قشری از مستخدمین دولتی ، افسران ارتشی ، تکنسین ها ، مهندسان ها ، دکتورها و معلمین شکل گرفت . آنها بزودی با فقدان موقعیت های حرفه ای و رکود اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی منتج از انحصار قدرت توسط زمینداران بزرگ و خاندان سلطنتی روبه رو شدند .

در روستاها زمینداران بزرگ تقریباً قدرت مطلق را در اختیار داشتند . ثروتمندترین زمینداران نقش رهبران جامعه را در دست گرفتند . آنها بوسیله نظام مزارعه ، اجاره و نزول خواری کنترل خود را بر دهقانان حفظ می کردند . و مامورین دولتی را با رشوه میخردند . تمرکز مالکیت بر روی زمین های آبی بسیار بالا بود . مالکین زمین را اجاره می دادند

وجود داشت، در کشوری که تنها معدودی از مدارس در خارج شهر قرار داشتند و میزان مرگ و میر اطفال در آن بالاترین درصد را در دنیا داشت، صاحبان قدرت حاضر به چشم پوشی از مقدار کمی از امتیازاتشان نشدند.

به این ترتیب داوود حمایت آن اقلیتی را که امیدوار بودند اصلاحات بورژوازی موقعیتشان را بهتر خواهد نمود از دست داد. به علاوه داوود با مخالفت بخشی از ملاها، که از هر گونه رشد نهادهای تمرکز یافته بدلیل کم شدن قدرت خودشان در بیم بودند، روبرو گردید.

در اوایل ۱۹۷۵، داوود یک دیکتاتوری واقعی را تحمیل نمود. در همان موقع، رژیم او خود را به ایران نزدیکتر ساخت. در آوریل ۱۹۷۵، داوود قراردادی را با شاه ایران امضاء نمود که تقلیل وابستگی افغانستان در تجارت با اتحاد جماهیر شوروی را هدف قرار داده بود. بر طبق آن قرار داد ۲ میلیارد دلار بمنظور ساختن خط راه آهن میان هرات و بندرعباس به او ارائه می شد. ساواک کمک خود را جهت سرکوبی مخالفان رژیم داوود پیشنهاد نمود. با کشورهای عربستان سعودی، عربیت، مصر و حتی پاکستان رابطه برقرار گردید. با پاکستان درباره پشتوستان توافق بدست آمد. رژیم برای تعلیم افسران در مصر و پاکستان برنامه ریزی نمود. در سال ۱۹۷۷ داوود با ایران بر سر تقسیم آب رودخانه هیرمند به تفاهم رسیدند. پیشنهادی که در گذشته مخالفت یخس قابل ملاحظه ای از افسران ناسیونالیست علیه ظهیر شاه را با خود به همراه آورده بود. داوود برای سپتامبر ۱۹۷۸ قصد بازدید از ایالات متحده را داشت.

امپریالیسم آمریکا و متحدینش در منطقه بدنبال افزایش نفوذشان در کشوری بودند که از زمان جنگ جهانی دوم توسط بوروکراسی شوروی در موقعیتی مشابه کشور فنلاند در نظر گرفته می شد.

معهدا، رژیم داوود هنوز روابط نزدیک خود را با اتحاد جماهیر شوروی حفظ نمود. پیمان همکاری ۱۲ ساله در آوریل ۱۹۷۷ منعقد گردید. شوروی مهلتی ده ساله جهت پرداخت بدی ۱۰۰ میلیون دلار از افغانستان قائل شد و پرداخت ۵۰۰ الی ۶۰۰ میلیون دلار بعنوان کمک به آن کشور را تعهد نمود. همزمان با آن خریداری تقریباً تمامی گاز طبیعی افغانستان را عهده دار گردید. علاوه بر آن شوروی به تعلیم درصد عظیمی از افسران ارتش ادامه داد.

همراه با تعمیق بحران رژیم، سرکوبی اعضای ح. د. خ. و افسران ناسیونالیست هم تسریع گردید. در ۱۷ آوریل ۱۹۷۸، میر اکبر خیبر، روشنفکری که از رهبران اتحادیه ها، کارگری و عضوخ. د. خ. بود ترور شد. دو روز بعد هنگام تشییع جنازه او، تظاهراتی با شرکت ۱۵۰۰۰ نفر بر پا شد که بسوی سفارت خانه آمریکا حرکت کرد. رژیم دستور توقیف رهبران ح. د. خ. را در عکس العمل باین بسیج صادر نمود.

ایلات و عشایر تحمیل شده بود. تشکیلات قبیله ای هنوز هم میان کوچ کنندگان و ایلاتی که در کوهستانهای مرزی افغانستان و پاکستان بسر می بردند وجود دارد. باین ترتیب زمینداران و روسای خانه آنها و قبایل به هم پیوند خورده بودند.

بعلاوه، پراکندگی های نژادی و قومی هنوز وجود داشت و به جامعه افغانی شکل می داد. پشتوها که قریب ۴۵ درصد کل جمعیت را تشکیل می دادند، بزرگترین گروه قومی بودند. پشتوها غنی ترین زمین ها را تصرف کرده بودند و بازارها را در تحت کنترل داشتند. "خاکمیت پشتوها" بطور واقعی وجود داشت.

اقلیت های اصلی، که بد رجعات متفاوت تحت ستم بودند، از تاجیکها، هزاره ها (که شیعه هستند)، ترکمن ها و ازبکها تشکیل می شدند.

تداوم تقسیمات قبیله ای به استحکام قدرت محلی، مذهبین کمک نمود. همراه با تقسیمات نژادی و قومی، تقسیمات قبیله ای معرف مانعی بر سر راه مرکزیت دادن سیاسی کشور بودند. مانظور که تمام تاریخ افغانستان نشان داده است، این تقسیمات می توانستند، مجراهایی برای جنبش هایی شدیداً ضد "حکومت کابل" شوند.

در یک چنین جامعه ای، مساله ارضی به دهقانان نقش مهمی در انقلاب دمکراتیک محول می نماید. شرایط باین صورت می باشد هر چند که برای پرولتاریا گردآوری سیاسی توده های دهقانی بدور خویش جهت پیشبرد وظایف دمکراتیک تا به آخر و تضمین فرا روئیدن انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی، یعنی جریان انقلاب مداوم، ضروری است.

در ژوئیه ۱۹۷۳، محمد داوود بمنظور حفظ قدرت خاندان سلطنتی، سلطنت لرزان ظهیر شاه را به جمهوری تبدیل نمود. در طی سال های آخر دهه ۶۰، با انفجار تظاهرات دانشجویی پادشاه دانشگاه را بست. طبقه کارگر اولین موج مبارزات خود را، اگرچه محدود، (در سال ۱۹۶۸) براه انداخت. بدنبال دو سال خشکسالی، قحطی شورشها روستایی را برانگیخت. ارتش وحشیانه دهقانان را سرکوب نمود. در صفوف ارتش، مخالفت با رژیم در میان افسران "ناسیونالیست"، که اغلب در آکادمی های شوروی تعلیم دیده بودند گسترش یافت. داوود حمایتی را که برای سازماندهی کودتای ۱۷ جولای ۱۹۷۳ احتیاج داشت، از میان این افسران، بخشهایی از روشنفکران و همچنین بورژوازی کابل پیدا کرد. جناحی از حزب دمکراتیک خلق افغانستان (ح. د. خ. - خ. - ا) که در سال ۱۹۶۵ تشکیل شده بود با رژیم جدید همکاری نمود، یعنی جناح پرچم که توسط ببرک کارمل رهبری میشد.

برنامه نوسازی داوود - اصلاحات ارضی، اقدامات علیه فساد اداری و بازگرداندن حقوق دمکراتیک به مرحله عمل وارد نشد. در کشوری که ۹۰ درصد جمعیتش بیسواد بودند، از هر هشت مدرسه تنها یکی دخترانه بود. در کشور که در مقابل ۲۵۰ مدرسه پسرانه فقط ۳۵ مدرسه دخترانه

رهبری ح . د . خ . ۱۰۰ به منظور مصون نگاه داشتن خود در برابر ضربات جدید ، با همکاری افسران عضو ح . د . خ . ۱۰ و افسران " ناسیونالیست " کودتا علیه رژیم پوسیده را سازمان داد . ۱۰ " انقلاب ده ساعته " در ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ بوقوع پیوست . اما سرنگونی داوود بیش از آنکه به انقلاب شبیه باشد کودتایی بود که توسط بخشی از افسران وابسته به ح . د . خ . ۱۰ صورت گرفت .

بوروکراسی شوروی مسلماً این تغییر سریع را طرح ریزی نکرده بود . اما کودتای ۲۷ آوریل به گرایش بسط امپریالیزم توسط داوود شروع شده بود پایان داد و روابط نزدیک کرملین با افغانستان را همانگونه که در توافق نامه دسامبر ۱۹۷۸ منعکس گردیده ، تضمین نمود . (در مقایسه با توافقنامه ۱۹۷۷) .

۳ جنبش توده ای در طی روزهای قبل از کودتا آشکار بود ، اما کارگران و دهقانان با چشم انداز مبارزه جهت سرنگونی رژیم خاندان سلطنتی بسیج و سازماندهی نکردید ، بودند . این همانقدر انعکاس ماهیت پایه های اجتماعی ح . د . خ . ۱۰ بود که بیانگر جهت گیری سیاسی آن . از سال ۱۹۶۵ و مخصوصاً از اوایل دهه ۷۰ ح . د . خ . ۱۰ اکثراً در مناطق شهری و بیشتر در کابل رشد یافت . ح . د . خ . ۱۰ در میان دانشجویان ، " طبقه متوسط " جدید ، معلمین (بخصوص در دبستانها) و ۸۰۰۰ افسر ارتشی پشتو نفوذ داشت . پایگاهش در طبقه کارگر شهری هنوز نسبتاً محدود بود . در میان توده های دهقانانسی نفوذش ناچیز بود .

ح . د . خ . ۱۰ از زمان تشکیلش به جهتگیری سیاسی که بر ایجاد " حکومت دمکراتیک ملی " و ایجاد جبهه متحد دهقانان ، کارگران ، روشنفکران مترقی ، سرمایه داران ملی ، و خریده مالکین شهری و روستایی تکیه داشت ، شکل داد . به این ترتیب يك " انقلاب ملی و دمکراتیک " به عنوان مرحله ای در راه سوسیالیسم را خواستار بود .

انشعاب سال ۱۹۶۷ بین جناح پرچم و جناح خلق که توسط نور محمد تره کی و حفیظ الله امین رهبری شد ناشی از اختلافات سیاسی بر سر ویژگیهای جبهه ای که حزب می خواست تشکیل دهد و نقشی را که کارگران در آن می بایست ایفا نمایند ، بود . این اختلافات منجر به شرکت جناح پرچم در رژیم و سر باز زدن جناح خلق از آن ، گردید . اما علاوه بر آن عوامل شخصی و مومی مبارزات جناحی را تشدید نمود . پس از وحدت دوباره در سال ۱۹۷۷ اعضای ح . د . خ . ۱۰ از چند هزار نفر تجاوز نمی کرد .

۴ اولین اقدام رژیم جدید جمهوری دمکراتیک افغانستان تصویب تشکیل شورای ۳۵ نفری انقلاب با قدرت کامل حکومتی بود . مصوبه دوم ، کابینه بیست نفری وزرا ، مرکب از تعداد زیادی از رهبران ح - د - خ - ۱۰ و تعداد متناسبی از نمایندگان نظامی را منصوب نمود . کسانی که اصلاً پشتو بودند

اکثریت پست ها را اشغال نمودند . در طی ماههای اول ، شورای انقلاب يك سبزی اصلاحات ، بانضمام تعویض پرچم سنتی با پرچم سرخ ، را تصویب نمود .

در اواسط ژوئیه ۱۹۷۸ ، مصوبه شماره ۶ محو نزول - خواری و لغو نسبی وامهای رهنی و " رعیتی " ناشی از آن دو را هدف خود قرار داد . دهقانان بدون زمین را از پرداخت کلیه دیون خویش معاف شدند . خریده مالکین با پرداخت بخش کوچکی از وامهای گرفته شده پس از سال ۱۹۷۴ می - توانستند زمین هایی را که در نتیجه عدم پرداخت دیون خویش از دست داده بودند پس بگیرند . و اکثر همان سال ، مصوبه شمار ۷ هدفش دادن حقوق مساوی به زنان بود (عدم تبعیض در امور آموزشی ، از میان بردن ازدواج اجباری ، تقلیل سزیم " شیربها " و جبهیزه) .

در ۲۸ نوامبر ، مصوبه شماره ۸ در مورد اصلاحات ارضی اعلام شده بود این مصوبه برای مالکیت زمین در هر خانواده حدی قایل شد . این حد برای زمین های آبی بسیار کمتر بود (۶ هکتار) تا زمینهای دیم . این ضربه مهمی بر زمینداران بزرگ وارد آورد . زمینهای بیش از حد تعیین شده میبایستی بین کشاورزان مستاجر ، دهقانان بدون زمین و عشایر در حال سکنای تقسیم می شد .

تقسیم اراضی بر چند صد هزار خانوار تاثیر گذاشت (حدود ۵۰۰۰۰۰ خانوار بی زمین وجود داشت) . اجاره و یا فروش زمین های تقسیم شده ممنوع اعلام شد . (در سال ۱۹۷۶ زمینداران ثروتمند از اصلاحات محدود رژیم داوود با خرید زمین و افزایش املاکشان سود جستند) . این اصلاح بعنوان تقسیمات ارضی مرحله اجرا درآمد . اما مصوبه تشکیل شرکت های تعاونی را نیز تشویق می نمود .

بخش های صنعتی و معدنی - که تحت رژیم سابق توسط دولت که اکثریت سهام را در دست داشت کنترل میشد در برنامه ریزی توسعه ، اقتصادی قرار گرفت . تجارت خارجی در کنترل دولت قرار گرفت .

مبارزه علیه یسوا دی برای بهار ۱۹۷۹ برنامه ریزی شده بود . مسئولین امور در رژیم جدید برنامه سواد آموزی ۲/۵ میلیون کودک و ۵/۵ میلیون بزرگ سال را برای يك برنامه ۵ ساله طرح ریزی نمودند . این در سبب نمودن نفوذ ملاها بطور قابل ملاحظه ای موثر بود . اصلاحات محدودی بنفع اقلیت های فرهنگی و قومی ارائه شد . شورای انقلاب محدود نمودن نقش غیر مذهبی ملاها را هدف خود قرار داده بود .

اتحادیه های کارگری تاسیس شدند تا سال ۱۹۷۹ آنها شامل ۱۰۰۰۰۰ کارگر و ۶۰۰۰۰۰ کارمند خدمت مای بودند . اما اعضای این اتحادیه ها به بهانه آنکه " انقلاب سیاسی به پایان رسیده " و از آنجا که " کارگران وسائل مهم تولید را کنترل می کنند ، آنها نیازی به اعتصاب ندارند " حق اعتصاب نداشتند . جنبش اتحادیه ای باین ترتیب بیشتر نتیجه سازماندهی از طرف بالا بود تا يك خیزش واقعی در جنبش

شد. تأثیرات جنگ داخلی و مشکلاتی که اجرای برنامه های اصلاحی با آن روبرو بود. وضع را بدتر نمود. این برخوردها با اختلافات میان جناحهای پرچم و خلق منطبق شدند. اما آنها همچنین در میان جناح خلق نیز گسترش یافتند. دربر خوردها شیوه های مخصوص بورکراسی برای حل اختلافات داخلی با شیوه های سنتی برخورد میان قبایل مختلف ترکیب شدند.

در ژوئیه ۱۹۷۸، رهبران اصلی جناح پرچم بکنار گذاشته شده و به مقامهای سفارت در خارج تبعید شدند. نمایندگان اصلی پرچم در نوامبر ۱۹۷۸ پس از آنکه مجبور به انتقاد علنی از خود شدند، از حزب اخراج گردیدند.

در اوت ۱۹۷۸، افسران ارتشی "ناسیونالیست" اخراج شدند. این، حتی شامل عبدالقادر نیز بود. او نقش مهمی را در نداشتن کودتا اجرا نمود و پس از آن به وزارت دفاع منصوب شد. تعداد زیادی از افسران با پرچم رابطه داشتند.

حافظی الله امیر، رهبر جناح خلق که پیش از این مسول سازماندهی افسران بوده موعبت خود را تحکیم نمود. در مارچ ۱۹۷۹ او تعداد زیادی از مقامات مهم را اشغال نموده بود.

این برخوردها با سرنگونی برخی در سپتامبر ۱۹۷۹ به اوج خود رسید. حاشیین او امین تا آن زمان ریاست شورای انقلاب مقامات مهم دولتی و دبیران اول ج. د. خ. را بدست گرفته بود. این تحول برخلاف احساسات کرملین انجام گرفت. اما با این وجود ظکرافت یک سنتی فرستاده شد. این تصفیه ها و رفایدها تا بهرگز ترین ارکان رژیم جدید گسترش یافت. بحران را در پایههای ارتش تشدید کرد. دستگاه اداری را که با تغییرات سریع متزلزل شده بنود ضعیفتر نمود و از آنجا که هر یک از مراحل بحران رهبری را به تقویت شیوه های بورکراتیک و آمرانه سوق می دادند، حیلالت ضد انقلاب را تسهیل کردند. آنها به سوء استفاده های ضد انقلاب از مسئله ملیت ها (حتی در ارتش) کمک نمودند. تعداد زیادی از سربازان از قوم هزاره بودند.

در جامعه ای مانند افغانستان، دست زدن باصلاحات ترقی خواهانه توسط ج. د. خ. ا. مقاومت مسلحانه نیروهای محافظه کار را اجتناب ناپذیر می نمود. نیروهای محافظه کاری که از قبیل استثمار و رنج نوده های زحمتکش زندگی می نمودند و در گذشته بر سرنوشت محروم ترین مردم جهان حاکمیت بلا منازعه داشتند.

علیرغم ماهیت خرد مبرزویی رهبری ج. د. خ. ا. خواست آن برای پیشبرد "انقلاب ملی و دمکراتیک" شیوه های آن جهت اجرای برنامه اصلاحات وجود دو جبهه متخاصم جنگ داخلی که از بهار ۱۹۷۹ گسترش یافته است، بیانگر تخاصم شدید طبقات ستم دیده و استثمار شده با طبقات حاکم می باشد.

ائتلافی از نیروهای ارتجاعی علیه رژیم جدید بلند شد.

توده ها.

تحت شرایط عقب افتاده موجود در افغانستان، چنین اصلاحاتی - گذشته از محدودیت های ذاتی شان - تنها می توانست توسط بسیج و متشکل نمودن توده ها به مرحله اجرا درآمده و تحکیم گردد.

رهبری در افغانستان به ابداع و سازماندهی بسیج توده ای علاقهای نداشت. اولییتی هم برای ایجاد تشکیلات دهقانی، که خود به تنهایی قادر به پیشبرد اصلاحات ارضی و تلاشی روابط اجتماعی روستایی که قرنهای عمرش می گذرد بود، قابل نشد. چنین تکالیف مهمی توسط تصویب نامه های دولتی قابل حصول نمی باشند.

رهبران ج. د. خ. ا. از آن بیم داشتند که با نابودی روابط سنتی اجتماعی این جریان می تواند از کنترل آنها خارج شود. استراتژی آنان در مورد "انقلاب ملی و دمکراتیک" و جهت گیری سیاسی آنان که از مکتب استالینیستی کپی شده بود اتخاذ سیاست های ارائه اصلاحات تحت کنترل دستگاه دولتی و ارتش و با کمک سرکوب را، تحمیل نمود.

بنظور مقابله با قدرت تحریک ساختارهای کهن اجتماعی و کاهش تسلط متنفذین این کاملاً ضروری است که ارجحیت به سازمان دهی توده های دهقانی داده شود. تا آنکه آنها بتوانند مستقیماً در اصلاحات ارضی شرکت نموده و در مقابل کلیه اشکال زور و فشار و اخاذی از جانب زمینداران بزرگ و متحدینشان مقاومت نمایند.

از اینها گذشته، اقدامات جهت تقسیم اراضی و محو نزول خواری نمی تواند کاملاً موثر واقع شود. مگر آنکه به توده های روستایی امکان دست یابی به سیستم اعتباری (توسط بانک دولتی) و شبکه توزیع بذر، کود شیمیایی، وسائل کشاورزی و وسائل آبیاری داده شود. اصلاحات ارضی نیمه کاره نمی تواند از عکس العمل وحشیانه از جانب قشرهای ممتاز برحذر باشد. حتی نمی تواند توده های دهقانی را که مجبورند برای بذر، وام و امثال آن به استثمارگران سابقشان چشم داشته باشند، بظرفداری از خود بکشاند.

جهت گیری و شیوه های ج. د. خ. ا. تنها بر مشکلات عینی که اجرای اصلاحات مصوبه شورای انقلاب با آن روبرو بود افزود. آن مشکلات عینی شامل محدود بودن تعداد کادرهای با تجربه در مناطق روستایی، محدودیت زمین بخصوص در استانهای شرقی، خرابکاری های روز افزون زمینداران بزرگ، ترس مداوم دهقانان از آنکه تغییر رژیم در کابل منجر به موج سرکوب توسط مالکین شود و غیره بود.

نبودن طبقه کارگری که باند اداره کانی سازمان یافته و قدرتمند باشد - باستانی مبارزه و توانایی جذب توده های دهقانی بسوی خود - به رشد منطق انقلاب مداوم کمک نمی نمود. این واقعیت تنها می توانست تأثیر منفی سیاست های ج. د. خ. ا. را تشدید نماید.

بالاخره، ماهها پس از کسب قدرت، رهبری ج. د. خ. ا. با برخوردهای خشونت آمیز جناحی متزلزل

سیاست همزیستی مسالمت آمیز اهمیت بسیاری قائل می‌شوند . حفظ کنترل بر جریانهای سیاسی و استراتژیک منطقه و بهمین منظور روابط نزدیک با رژیمهای موجود در افغانستان برای بوروکراتهای شوروی بیش از منافع توده های افغانستان مطرح می باشد . همکاری آنها با رژیمهای ارتجاعی پیش از داوود ، و با خود داوود ، بیانگر همین مساله است . کرملین جهت سرنگونی رژیم داوود که به ح . د . خ . ۱۰ و کارگران ضربه می‌زد ، خواستار هیچ گونه بسیجی نبود . گسترش بسیجهای ضد امپریالیستی و مانورهای واشنگتن در منطقه توازن کلی را بر هم می‌زد . این مساله بوروکراسی را مجبور به اقدام جهت بازگردانیدن نفوذ خود در منطقه نمود .

بوروکراسی شوروی نیروهای خود را به افغانستان جهت حمایت از بسیج توده ای ، سازمانهای مستقل توده‌ای و تضمین جریان انقلابی نفرستاد . از آوریل ۱۹۷۸ ، آنها بر راه حل‌های " میانه " پافشاری می‌کردند و برای همکاری با " بخش ملی " تاکید می‌نمودند . در ژوئن ۱۹۷۹ پیشنهاد کنند نمودن اجرای اصلاحات ارضی را مطرح کردند .

با این وجود ، سیاستهای ح . د . خ . ۱۰ کرملین را به نحوی اجتناب ناپذیر بسط دخالست مستقیم سوق داد . نیروهای کرملین برای حمایت از رژیمی دخالت کردند که در زمانی که می‌بایست با ائتلاف نیروهای مرتجعی که از امپریالیسم کمک می‌گرفت مقابله نماید ، توسط اختلافات داخلی تضعیف شده بود ، تا آن رژیم بتواند اصلاحات خود را از بالا تحمیل نماید . تنها شیوه‌ای که رهبری شوروی جهت مقابله با مسائل اجتماعی و سیاسی می‌شناسد ، استفاده از روشهای نظامی ، گسترش کنترل پلیسی و نابود کردن جناحهای ضعیفتر می باشد . این جهت‌گیری که موافق عمل سازمان یافته توده ها نبود ، هیچ راه حلی برای بحرانهای رژیم ارائه نداد . این جهت‌گیری ائتلاف را به — برای سیاستهای امین باز نمود . سیاستهایی که مسکو نسبت به آن تنها می‌توانست انتقادهای تاکتیکی داشته باشد .

مسکو که با خطر سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان و امکان پیروزی نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیسم مواجه شده بود ، تصمیم به درگیری بیشتر گرفت . او آماده نبود که استقرار رژیمی متکی بر امپریالیسم را در کنار مرزهای خود بویژه در کشوری که سنتاً در تحت نفوذ آن قرار داشت همراه با نتایج ناشی از چنین اتفاقی ببذیرد . بخصوص در زمانی که تشنجات در منطقه رشد می‌نمودند . مسکو چشم انداز شرایط پیچیده جنگ داخلی طولانی و گسترش یابنده را در نظر داشت . او از برقراری " جمهوری اسلامی " دیگری و تاثیر آن بر آن بخش از جمعیت شوروی که از نظر فرهنگی و قومی با مردم افغانستان و ایران تشابه داشتند هراس داشت .

پس از تدارک تصفیه امین و جایگزینی او توسط بیزرک کارمل ، از آغاز ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ اتحاد شوروی حضور نظامی خود را از نظر کیفی گسترش داد .

نیروهایی که از زمینداران بزرگ روسای قبایل ، قاچاقچیان ، سلسله مراتب مذهبی و سرمایه‌داران تجاری و صنعتی تشکیل شده بودند . وابستگی های روابط سنتی قبیللهای ، عشیره‌ای و شبه فئودالی بین دهقانان و صاحبان قدرت این امکان را برای آنها ایجاد نمود که برای خود پایگاهی بدست آورند . از اسلام بعنوان سیما ایدئولوژیک جهت وحدت افشار مختلف استفاده شد . پراکندگی گروه‌های محافظه‌کاری که علیه رژیم می‌جنگید در حقیقت انعکاسی است از تشکل آنها بدور روسای قبایل در مناطق پراکنده .

در میان گروه‌های ارتجاعی که در میان پشتوها پایگاهی بدست آورد مانند روسای قبایلی یافت می‌شوند که به تجارت سود آور هروئین و دیگر مواد مخدر و میان مرز پاکستان و افغانستان آلوده می‌باشند (و کوششهای رژیم جهت کنترل تجارت خارجی برای آنها زنگ خطر را به صدا در آورده است) . همچنین زمین‌داران بزرگی یافت می‌شوند که بارآورترین زمین‌ها و بهترین چراگاهها را تصاحب کرده اند . همینطور افراد خاندان سلطنتی و بخشی از مدیران و ارتشیان سابق . دیگر گروهها ، مانند آنهايي که در میان نورستانیها و هزاره‌ها فعالیت دارند ، مقاومت علیه برنامه‌های اصلاحی را با مخالفت قومی و فرهنگی علیه رژیمی که بنظر می‌رسد پشتوها در آن سلطه دارند ، ترکیب نموده‌اند .

طبقات دارا ضد انقلاب را با مخالفت علیه اقداماتی که منافع آنها را در خطر می‌انداخت متشکل نموده‌اند . بزودی آنها پشتیبانی پاکستان ، عربستان سعودی و مصر که دولت — هایشان از جانب امپریالیسم عمل می‌نمودند ، بدست آوردند . جناحی از سلسله مراتب شیعه در ایران حمایت خود را از " مقاومت اسلامی " اعلام نمود .

از آوریل ۱۹۷۸ ، افغانستان از جانب امپریالیسم آمریکا تهدید می‌شد . مسلماً برای واشنگتن تحکیم نفوذ شوروی در افغانستان مطرح بود . اما مهمتر از آن امپریالیسم آمریکا از تاثیر اجتماعی — سیاسی پیشرای انقلاب افغانستان در منطقه واهمه داشت . این شامل تجدید حیات جنبش بلوچ که چارچوبهای دولت پاکستان را در خطر می‌انداخت و در ایران تاثیر داشت ، می‌باشد .

سرنگونی شاه در ایران در ژانویه ۱۹۷۹ توسط قیام توده‌ای ، آمریکا را بیشتر متوجه خطر نمود . در فوریه ۱۹۷۹ واشنگتن کلیه کمک‌هایش را به افغانستان قطع نمود . پس از آن امپریالیسم آمریکا (با کمک امپریالیستهای اروپایی) برای تحکیم مواضع خود در منطقه به حرکت درآمد . این شامل پاکستان هم می‌شد . کمک‌های مستقیم و غیر مستقیم آن به نیروهای محافظه کار در افغانستان بخشی از این عملیات مرزی بود . از جهت دیگر این کمک‌ها ماهیت طبقاتی جنگ داخلی افغانستان را تشدید نمود .

— برای بوروکراسی شوروی بیش از هر چیز حفظ قدرت و منافع خود مطرح می‌باشد . بنابراین آنها برای دفاع نظامی از مرزهای خود و همچنین ثبات منطقه در چارچوب

از اعتباری نسبی برخوردارند. در این رژیم ببرک کارمل و اسلام وطن جور، افسری که وزرای دفاع و داخلی حکومت ترکی را بزدان انداخت، در کنار یکدیگر قرار دارند.

آیا این تغییرات عجولانه به رهبری امکان خواهد داد که آنقدر پشتیبانی توده‌های بدست آورد که هم ارتش را برای مبارزه با ارتجاع تغییر سازمان دهد و هم اصلاحاتی مترقی را آغاز کند؟ رژیم در تضادی بنیادی دست و پا میزند. از یک طرف چنین وانمود میکند که میخواهد با بخش‌هایی از جناح مخالف وارد بحث شود. و حاضر است در زمینه اجتماعی تسهیلاتی برای آنها فراهم کند و اقدامات سرکوب‌گرانه خود را کاهش دهد. از طرف دیگر خودش را به پشتیبانی ارتش شوروی متکی کرده است. آن پشتیبانی مطمئناً برقراری مجدد کنترل بر نواحی وسیعی را برای حکومت آسان تر خواهد ساخت. ولی در عین حال میتواند وحدت بیشتری در میان نیروهای ارتجاعی بوجود آورد. مخصوصاً که این نیروها در پی بهره برداری از سنن قدیمی مبارزه مردم افغانستان برای استقلال هستند.

 **تهاجم امپریالیسم اخیرا بر روی دو جبهه متمرکز شده است.** یکی تبلیغات گسترده علیه حضور نیروهای شوروی در کوبا، که با استفاده از آن واشنگتن نیروهای خود را در دریای کارائیب مستقر نمود است. این زنک خنجر مستقیم علیه انقلاب نیکاراگوئه می باشد. دیگر تبلیغات علیه انقلاب گسترش یافته ایران از زمان "گروگان کوی" در سفارت آمریکا این با فشارهای اقتصادی و تهدیدات نظامی همراه بود.

تغییر افکار عمومی آمریکا و ایجاد آنچنان فضایی که بتواند عکس العمل نظامی برای حفظ مواضع فعلی را آسانتر نماید اولین هدف امپریالیسم می باشد. با اینکار قصد آنها را دارد که جلوی پیشرفت‌های انقلاب را سد نموده و حتی امتیازاتی در مقابل آنچه که بوروکراسی شوروی بدست آورده، کسب نماید.

علاوه بر آن دولتهای امپریالیستی سعی می نمایند تا با استفاده از تبلیغات گسترده علیه "خطر نظامی شوروی و قصد (نسبت داده شده) کرملین برای رسیدن به آبهای گرم"، کارگران را نسبت به ضرورت تسلیح بیشتر قانع نمایند.

هدفی که از مدتی قبل بدنبال آن بودند. در زمانی که آنها به تهاجم وسیعی علیه سطح زندگی دست زده اند، گسترش تسلیحات و در نتیجه افزایش بودجه نظامی، به کمک انحصارات امپریالیستی خواهد آمد.

دولت کارتر مشتاقانه حضور نظامی خود را در صحنه بین المللی از اروپا تا خاور دور تجدید سازمان می دهد.

دولت کارتر که با جریانهای ایران و اکنون افغانستان روبرو شده است، بر تقویت نیروی دریایی خود در اقیانوس هند، کسب پایگاههای جدید هوایی و دریایی در منطقه و تحکیم دولتهای دست نشانده (که مهمترین آنها عبارتند از اسرائیل، مصر، مراکش، عربستان سعودی، عمان، پاکستان و ترکیه) تاکید خاصی می ورزد. او قصد دارد تا

۲- تصمیم بوروکراسی شوروی در مورد دخالت در افغانستان (که تنها بخشی از سیاستهای گسترده ترش بود) به همان شیوه‌ای که نسبت به سایر مسائل تصمیم گرفته می شود اتخاذ شد. یعنی بدون آنکه احساسات ملی یا دمکراتیک طبقات ستم کشیده و مردم و یا این مساله که آیا طبقه کارگرد سطح جهانی آنها درک خواهد نمود یا نه در نظر گرفته شود.

در مورد افغانستان این کاست محافظه کار به تصادم با ائتلاف ارتجاعی اجتماعی تحت حمایت امپریالیسم سوق داده شد اما نتوانست با انجام اینکار به توده های زحمتکش در سطح جهان این مساله را توضیح دهد که آنها برای پیشبرد مبارزه علیه زمینداران بزرگ، سرمایه داران و امپریالیستها به سازمان های مستقل خود نیاز دارند.

افزون بر این سیاست بوروکراسی شوروی، که پایمال کردن حقوق اقلیت های ملی - و بطور کلی حقوق دمکراتیک - است، بدین معناست که مسکونی تواند نمونه ای باشد که توده های ستمدیده گرد آن گرد آیند. و بیاری هم نفوذ "خان ها" و ملا ها بر دهقانان فقیر را از میان ببرند.

بوروکراسی بار دیگر ناچار شد برای توجیه اعمال خود به دروغهای بیشمارانه متوسل شود. حال میباید ادعا کند که امین - که قبلا مورد پشتیبانی بوروکراسی بود، چه زمانیکه نقش مهمی در حکومت تروهکی داشت چه موقعیکه خودش حکومت میکرد - آلت دست سیا بوده است. باید تظاهر کند که بنا به دعوت حکومتی که شخص اول آنها فوراً برکنار کرد و بجای او کسی را گذاشت که دوستان عزیز قدیمی اش تبعید کرده بودند، وارد افغانستان شده است.

دخالت بوروکراسی شوروی مستقل از هدفهای مشخص آن بهر حال، آنها در مقامی قرار می دهد که میبایست علیه يك ائتلاف ارتجاعی اجتماعی مبارزه نماید. ائتلافی ارتجاعی که کوچکترین علاقه‌ای به جنبش رهایی بخش ملی نداشته و تنها برای بازگرداندن امتیازات خود و به عقب راندن دست آورد های توده ها مبارزه می نماید.

علیرغم مخالفت سیاسی ما به جهت گیری کلی بوروکراسی نمی بایست از در این حقیقت مشخص و مهم که امروزه بوروکراسی به شیوه های خود ش - با ضد انقلاب می جنگد غافل بمانیم. او در افغانستان به ارتجاع و امپریالیسم ضربه نظامی وارد می آورد.

با توجه به موقعیت افغانستان در کنار مرزهای شوروی و مداخله شوروی در جنگ داخلی، مبارزه طبقاتی که در آن کشور جریان دارد بلافاصله ابعاد بین المللی به خود می گیرد و در برخورد های جاری میان دو کشور منعکس می شود.

امپریالیسم به بهانه دفاع از "حاکمیت ملی" به دفاع از زمینداران بزرگ و طبقات صاحب امتیاز برخاسته است.

امپریالیسم جهت در هم شکستن خیزش جنبش رهایی بخش کارگران و دهقانان و همچنین برای تغییر مواضع استراتژیک بضرر اتحاد شوروی عمل می کند.

رهبری جدید، که توسط شوروی منصوب شده، از عناصر هر دو جناح پرچم و خلق تشکیل می شود. در میان توده ها

کارگران می بایست تحکیم کردند ، گامهای رادیکال اجتماعی و دموکراتیک برداشته شود و توده های افغان برای دفاع از آنها سازمان یافته و مسلح شوند .

ج - جریان انقلاب مداوم در افغانستان توسط سازماندهی بسیج و عقل مستقل توده ای به پیش می رود . تانکهای بوروکراسی نمی تواند جایگزین آن شود . برای کسب پیروزی دراز مدت علیه ارتجاع و ایجاد زمینه خروج ارتش شوروی جنبش توده ها کاملاً ضروری است .

در حال حاضر هیچ نشانه ای از آنکه مداخله "ارتش سرخ" آنچنان بسیج کارگری را بر علیه زمینداران بزرگ و سرمایه داران تشویق کرده باشد ، وجود ندارد . شوروی و ج - د - خ - ۱ بر حسب مسائل مربوط به امور داخلی افغانستان یا شرایط جهانی ممکن است دست به سازش بزنند . تنها عمل و سازمانهای مستقل توده های زحمتکش می تواند مانع اجرای اینگونه مانورها بشود . چنین سازشهایی اجرا یا تحکیم اقدامات مترقی را در بر می گیرد . همچنین منجر به نفی چشم انداز گسترش این اقدامات جهت دستیابی به حکومت کارگران و دهقانان خواهد شد .

در این محتوی اگر میان کارگران و دهقانانی که جهت دفاع از منافع طبقاتی خود بسیج شده اند و ارتش سرخ برخوردی صورت بگیرد ، ما طرف کارگران و دهقانان را خواهیم گرفت . به ارتش شوروی نیز توضیح خواهیم داد که آنها هم می بایست از مبارزه کارگران و دهقانان حمایت نمایند .

در دراز مدت امکان دیگری نیز وجود دارد که از پیش نمی توان آنرا نفی نمود : در شرایطی که نیروهای شبهه فئودالی و سرمایه داری بشدت تضعیف شده اند اگر حضور نیروهای شوروی نیز ادامه یابد ، این واقعیت که بوروکراسی شوروی در دولت کارگری که پس از انقلاب اکتبر مستقر شده است ریشه دارد ، ممکن است منجر به تغییر ساختاری روابط مالکیت در افغانستان شود .

حتی اگر چنین اتفاقی صورت بگیرد ، مواضع ضد امپریالیستی ما که بر دفاع از روابط جدید مالکیت متمرکز خواهد شد ، شامل هیچگونه حمایتی از جهت گیری سیاسی کرملین در افغانستان نیست . ما با الحاق اراضی جدید توسط کرملین ، که برای آن هیچگونه رسالت تاریخی قائل نیستیم ، مخالفت خواهیم نمود .

ما برای حق دولت کارگری افغانستان که آزادانه نوع روابط خود را با دیگر دولتهای کارگری در منطقه انتخاب نماید مبارزه خواهیم کرد .

د - در مبارزه میان ائتلاف ارتجاعی و امپریالیسم از یکسو و دولت ج - د - خ - ۱ و ارتش شوروی از سوی دیگر ، بیان خواست حاکمیت ملی افغانستان به عنوان حق تعیین سرنوشت مردم افغانستان چیزی جز نقابی دموکراتیک جهت پیشبرد اهداف ارتجاع و امپریالیسم نخواهد بود . خروج نیروهای شوروی ، آزادی تصمیم گیری ملیتهای افغان را در تعیین سرنوشتشان ، بهیچ وجه تضمین نخواهد کرد . این کار صرفاً راه را جهت استقرار رژیم ارتجاعی و وابسته به امپریا -

از تشکیل ائتلاف دولتهای محافظه کار در کنفرانس اسلامی که به واسطه مداخله شوروی در افغانستان تسریع شده بود ، حداکثر استفاده را ببرد . کارتر حتی قصد آنرا دارد که دو باره در ایران جای پای بیابد .

این تهاجم هنوز در مراحل ابتدائی خود می باشد و معلوم نیست که موفق شود . گسترش مبارزه طبقاتی می تواند موقعیت سادات ، ضیاء الحق و دیگران را به خطر اندازد . واشنگتن همچنین کوششهای خود را جهت هماهنگی نمونه رهبری سیاسی امپریالیسم و کسب مجدد نقش رهبری خود تشدید نمود . رهبری که بر اثر نزول نسبی اقتصاد آمریکا و شکستهای آن در هندوچین و ایران تضعیف شده بود .

دولتهای امپریالیستی هم چنین با ایجاد مزاحمت علیه اتحاد شوروی ، از قطع صدور غله و عدم فروش تکنولوژی جدید تا برداشتن گامهایی جهت تحریم المپیک مسکو به انتقام علیه وی دست زده اند . کلیه این اقدامات ، علیرغم موانعی که اختلاف منافع میان قدرتهای امپریالیستی بر سر آنها می گذارد ، اصولاً یک هدف را دنبال می نمایند . هدف آنها - وادار نمودن بوروکراسی شوروی در تغییر روش خود در افغانستان و قبول مصالحه ای جدید برای حفظ ثبات منطقه می باشد .

بالاخره امپریالیسم آمریکا با استفاده از محکومیت گسترش طلبی شوروی توسط پکن ، از بوروکراسی چین که از استبداد در پاکستان حمایت می نماید ، امتیازات جدیدی کسب نموده است .

۱-۹ - مارکسیستهای انقلابی از خواستهای ضد امپریالیستی کارگران و دهقانان افغانستان و اقدامات مثرقی که بنفع آنها توسط ج - د - خ - ۱ انجام یافته حمایت می نمایند . در جنگ داخلی که در افغانستان جریان دارد ، علیرغم انتقادهای آنها از سیاستهای رهبری ج - د - خ - ۱ و کرملین - آنها در جبهه توده های زحمتکش قرار دارند و برای پیروزی آنها بر نیروهای ارتجاعی و حامیان امپریالیستان مبارزه می کنند .

ب - انقلابیون از منافع مبارزه جهانی طبقاتی و سازمانهای مستقل کارگران و دهقانان حرکت می نمایند . نقطه شروع آنها با جهت گیری کلی بوروکراسی کرملین متفاوت است . آنها هیچگونه مسئولیتی جهت مداخله نظامی کرملین قبول نمی نمایند . آنها کمترین حمایت سیاسی از این مداخله ، که از سیاستهای کلی قشر بوروکراتیک ناشی شده ، نمی کنند . با وجود آنکه این مداخله به نیروهای ارتجاعی ضربه وارد می آورد ولی بهیچ وجه قصد افزایش امکانات عمل مستقل توده های را ندارد .

مارکسیستهای انقلابی هر گونه مواضع بی طرفانه نسبت به این جنگ را رد می نمایند . تا آنجا که ارتش شوروی مشخصاً در برابر دشمنان کارگران و دهقانان ایستاده است ، آنها پیروزی آنرا ترجیح می دهند . برای کسب پیروزی دستاوردهای

شوروی و ح - د - خ - ۱ دفاع می کنند و آنرا برتر از منافع کارگران و دهقانان افغانستان و پروتاریای جهانی قرار می دهند محکوم می نمایم . مواضع آنها منطقی از سیاستهای بوروکراتیک آنها در تقسیم صفوف کارگران و همکاری آنها با بورژوازی کشور خودشان ناشی می شود .

۵ - وظایف عمده مارکسیستهای انقلابی عبارتند از :

== مخالفت با تحریمهای امپریالیستی مانند معلق نمودن صدور غله به اتحاد شوروی یا قطع کمکهای غذایی به افغانستان توسط بازار مشترک اروپا . قطع کمک غذایی به افغانستان علاوه واقعی رهبران بورژوازی را نسبت به سرنوشت مردم افغانستان روشن می نماید .

== محکوم نمودن کوششهای فراوانی که جهت اخاذی دیپلماتیک می شود .

== فراخوان بسیج علیه کوششهای نظامی واشنگتن ، دولتهای اروپائی و دولتهای ژاپن و استرالیا .

== اعلام خواست خروج تمام نیروهای امپریالیستی در منطقه و تخلیه پایگاههای آنها .

== محکوم نمودن تبلیغات مزورانه ای که جهت پنهان نمودن اهداف سیاسی و نظامی واشنگتن و حامیانش در خاورمیانه آسیای مرکزی ، آسیای جنوب شرقی ، آفریقای جنوبی و آمریکای مرکزی انجام می شود . تبلیغات که خطر يك جنگ جدید را در بر دارد .

== افشاء کمکهایی که امپریالیسم به ضد انقلابیون افغانستان و رژیم استبدادی پاکستان می نماید .

== مخالفت با تحریم المپیک مسکو که از طرف کارتر ، تاجر و دیگران خواسته شده است .

لیسم کمواضع واشنگتن را در منطقه تحکیم می نماید باز خواهد کرد . رژیمی ارتجاعی که کارگران و دهقانان را سرکوب خواهد نمود .

راه واقعی تعیین سرنوشت تنها از مسیر سرنگونی زمینداران بزرگ و سرمایه داران و شکست امپریالیسم می گذرد .

به این جهت ما فکر می کنیم آن احزاب اروپائی کمونیست مانند حزب کمونیست ایتالیا و اسپانیا که با خواست خروج نیروها شوروی با دولتهای بورژوائی و سوسیال دموکرات هم صدا شده اند تنها به تبلیغات جهانی بورژوازی کمک می نمایند . با انجام این عمل آنها نشان داده اند که حفظ روابط دوستانه با سرمایه داری کشور خودشان برای آنها از منافع توده های افغان و تمام توده های استثمار شده و تحت ستم منطقه بیشتر اهمیت دارد .

۵ - انتخاب جبهه مبارزه با امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی به مفهوم صلح یا " اتحاد مقدس " با بوروکراسی شوروی (که جهت گیری ضد انقلابی آن سوسیالیسم را بی اعتبار ساخته ، مانعی اساسی در راه رشد جریان انقلاب جهانی قرار داده و بنابراین دفاع از پایه های مادی دولت کارگری شوراهای را تضعیف نموده) نیست .

مبارزه ما علیه کوششها و تهدیدات امپریالیسم همراه است با فراخوان جنبش کارگری جهت بسیج علیه اختناق در شوروی و اروپای شرقی . ما از کارگران می خواهیم که در دفاع از آزادیهای مدنی ، حقوق ملیتها و حق سازماندهی کارگران مستقل از دستگاه دولتی در سطح صنفی و سیاسی مبارزه کنند . ما به مبارزه خود برای انقلاب سیاسی و سرنگونی بوروکراسی ادامه خواهیم داد . ما آن احزاب کمونیستی را که مانند حزب کمونیست فرانسه و پرتغال ، از روشهای بوروکراسی



”تروتسکیزم :

سقط دیالکتیک لنینی“

روش کتاب

در چند سال اخیر نوشته های زیادی در نقد و رد تروتسکیسم از طرف گرایشهای مختلف مدعی مارکسیسم در ایران، منتشر شده است. کتاب حزب توده - ”لنین علیه تروتسکیسم“، کتاب عدای از هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق - ”تروتسکیسم تری ضد انقلابی علیه لنینیسم“، یا کتاب حمید مؤمنی - ”قدمهای سنجیده در راه انقلاب“، کتاب ”تروتسکیسم، ضد انقلاب در پوشش“ از انتشارات روزبه، و بسیاری کتب و مقالات دیگر. کتاب ”تروتسکیسم سقط دیالکتیک لنینی“ فعلا آخرین نوشته شده است.

کثرت این کتابها خود بیانی از اهمیت مساله است. به راستی چرا گرایش های گوناگون احساس کرده اند که می باید به جوابگویی به بحثهایی بنشینند که گمان می رفت بوروکراسی استالینی با محاکمات و اعدام های مسکو، با آتش گلوله و انهدام نسل از رهبران بلشویک (منجمله شخص تروتسکی) در گستره جهانی، و با سالیان دراز تحریف حقایق، جعل اسناد و دروغ پراکنی خاموششان کرده بود؟ در این مورد نویسنده کتاب مورد نظر ما در ابتدای کتاب می نویسد:

مسئولیت این امر تا اندازه زیادی متوجه حزب کمونیست شوروی و حاکمیت استالینی آن می باشد که بجای طرد و انزوی این گرایش از نظر سیاسی مبادرت به طرد شخصیت تروتسکی و از بین بردن فیزیکی وی نمود. یعنی بجای ”تروتسکیسم“ به ”تروتسکی“ پرداخت و با این طرز برخورد باعث شد که ”تروتسکی“ از بین برود اما ”تروتسکیسم“ باقی بماند.

کاری به ”عق“ تحلیل نویسنده نداشته باشیم. اولاً، اگر بورکراسی استالینی می توانست تروتسکی را از نظر سیاسی منزوی کند که احتیاجی به چوب و چماق و افترا و روغن داشت. مگر بورکراسی استالینی، که بیانگر ضد انقلاب سیاسی در کشورها بوده، جز منطق چماق منطق دیگری هم داشت؟ ثانیاً، کمونیست نمی تواند ماتریالیسم می تواند پایداری یک گرایش سیاسی را بخاطر اشتباه یک فرد در مبارزه با آن بدانند. واضح است که باید در زمینه عینی مبارزه طبقاتی دلیل این پایداری را جستجو کرد.

دلیل گسترش روزافزون اهمیت تروتسکیسم را باید در اوگیری مجدد مبارزه طبقاتی یافت. همراه با دوره جدید برخاست انقلاب جهانی از اواخر دهه شصت به بعد بین الملل چهارم موفق به شکستن انزوی چندین ساله خود ورشد زیادی همراه با گسترش مبارزه طبقاتی شده است. ده ها هزار از نسل جوان و مبارزین در سراسر جهان برای یافتن راه پیشبرد مبارزاتشان بسوی این سلمان روی آورده اند.

زیرا تنها سازمانی است که برنامه اش در گستره جهانی پاسخگوی مسائل و مشکلات مبارزه طبقاتی است. بهمین دلیل بسیاری از گرایشهای مخالف بین الملل چهارم بناچار به یاد جنگ با ”انحراف تروتسکیستی“ افتاده اند. اما اغلب آنها، منجمله نویسنده محترم کتاب اخیر، برای جنگ خود به همان زرادخانه پوسیده استالینیسم متوسل شده اند.

اکثر ”نقد هائی“ که بر علیه تروتسکیسم نوشته شده ربطی به تروتسکیسم ندارد. یعنی تروتسکیسم، همچون کرایشی در جنبش کارگری، که در مبارزه بر علیه انحطاط دولت شوروی و بین الملل سوم و برای پاسخگویی به فاجعه هائی که انحطاط رهبری جهانی جنبش کارگری برای کارگران جهان به همراه داشت و دارد، بوجود آمد. در هیچ کجای این کتابها به واقعیت این مبارزه و دستاورد های آن اشاره ای نرفته است و به پاسخ هایی که امروزه جنبش تروتسکی به مسائل مبارزه طبقاتی و انقلاب می دهد توجهی نشده است. در اکثر این ”نقد ها“ همچون بحث های بورکراسی استالینی بر علیه تروتسکی، اگر تهمت و افتراها، از قبیل ”جاسوس سیا“ را کنار بگذاریم، آنچه باقی می ماند عبارت است از بیان غالباً تحریف شده اختلافات بین لنین و تروتسکی (از دوران نوجوانی تروتسکی تا مرگ لنین، یعنی تازمانی که مبارزاتی که ”تروتسکیسم“ را پی ریزی کردند تازه داشت آغاز می شد)، و البته سوء استفاده از این اختلافات برای مقابل هم گذاشتن لنین و تروتسکی و تکیه بر عظمت لنین برای کوباندن تروتسکی.

به اختلافات بین لنین و تروتسکی بعد ها خواهیم پرداخت، ولی نخست باید این نکته ایتایی را روشن کنیم که در احزاب انقلابی اختلافات، و بحث و جدل های بسیار تند و گاه بغایت خشن چیزی عادی میان همزمان است و فقط کسانی که در بحث سیاسی درمی مانند، این اختلافات را مستمسکی برای طرد یک گرایش و شانه خالی کردن از بحث با آن قرار می دهند. دقیقاً بهمین دلیل بعد از همه آن اختلافات لنین، بدنبال پیوستن تروتسکی به حزب بلشویک، در جلسه کمیته پروگرام حزب گفت:

”در مورد سازش (با منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها) من حتی نمی توانم صحبت در این باره را جدی تلقی کنم. مدتها پیش تروتسکی گفت که وحدت محال است. تروتسکی این را فهمید و از آن زمان بعد بلشویکی بهتر از او وجود نداشته است.“ (اسناد این جلسه، همانند بسیاری از اسناد دیگر دچار سانسور استالینی شدند. کلیشه اصلی روسی آن، همراه با ترجمه انگلیسی آن در کتاب مکتب تحریف استالین نوشته لئون تروتسکی، صفحات ۱۰۱ الی ۱۲۳

آمده است، البتة قضاوت لنين در باره تروتسكى در وصيتنامه-
اش بر كسى پوشيده نيست .

بهر حال ، نويسنده كتاب ادعا مى كند كه روش بالا را درست نمى داند . بعقيده او نبايد " بجاي تروتسكىسم " به تروتسكى پرداخت ، زيرا " اين طرز برخورد باعث شده تروتسكى از بين برود و " تروتسكىسم " زنده بماند . " يعنى هدف نويسنده از نقد نابود كردن قطعى تروتسكىسم است . (ايشان كاري را كه تمام دستگاه پليسى و دروغ پردازى استالين و سرمايه دارى جهانى از آن عاجز ماندند ، يك تنه برعهده گرفته است) .

ولى آيا نويسنده به اين ادعاى خود وفادار است؟
نگاهى سطحى به كتاب نشان مى دهد كه چنين نيست . اين كتاب هم ، چون كتابهاى از قبيل " لنين عليه تروتسكىسم " ، تكارى است از بيان اختلافات بين لنين و تروتسكى از دوران كودكى تروتسكى ببعد ، علاوه تعدادى برگفت هاى پراكنده از كارهاى تروتسكى بعد از مرگ لنين ، كه واضحا فقط بمنظور لوث كردن بحث انتخاب شده اند ، نه بمنظور روشن كردن آن . شابهت نام اين كتاب با ديگر كتب ايسن چنانى تصادفى نيست . دقيقا بعلت اينكه نويسنده غير غم ادعاى خود روش سنتى استالينيست ها را در پيش گرفته (با كمى تغيير) هنگام جمع بندى مى بينيم كه او نيز عاقبت مسئله را به ارزيابى شخصيت ها مى كشد . مى گويد :

" چنانچه اندیشه و عمل تروتسكى در كنار كسانى چون بوخارين ، زينوف و استالين مورد مطالعه قرار گيرد به ارزش و اعتبار واقعى لنين بماند ثوريسين بزرگ جنبش كارگرى جهان و رهبر اكترى خواهيم بود "

به " ذكاوت " مستتر در اين جمله پردازى ، كس از " اندیشه و عمل " تروتسكى ، بوخارين و استالين به بزرگى لنين مى رسد ، كاري نداريم . هدف اين است كه نشان دهيم چطور دست آخر بحث حول گرايش هاى موجود در جنبش كارگرى به مقايسه شخصيت ها كاهش داده مى شود . آيا رفيق نويسنده ، كه بخود اجازه داده است در باره " تروتسكىسم " كتاب بنويسد ، هنوز نمى داند كه بحث پيرامون مساله " ارزش و اعتبار واقعى لنين بماند ثوريسين بزرگ " " نيست ؟ مساله اينست كه بر سر ميراث ثوريك و برنامه اى انقلاب اكترى رهبران كبير آن چه آمد ؟ جمع بندى درسهاى انقلاب اكترى و مداخله در جنبش كارگرى جهانى در پرتو اين درسها ، كه با بنيان گذارى بين الملل كمونيست (بين الملل سوم) آغاز شده بود ، بجا رسيد ؟ چگونه ميراث انقلاب با انحطاط دولت شوروى لگدمال شد و در دست بوركراسى حاكم بردولت شوروى تبديل به دستاوى بيزى براى وجه معامله قرار دادن جنبش جهانى كارگرى . سازش با امپرياليسم و خنجرزدن به انقلاب شد ؟ کدام گرايش در جنبش جهانى كارگرى سعى در حفظ آن ميراث و استحكام هرچه بيشتريش در پرتو تجربيات جنبش كارگرى بعد از انقلاب اكترى كرده است ؟ تحليل علمى تروتسكىسم تحليل اين جريان است . اما نويسنده " نقد جديد " بر تروتسكىسم ، همانند پيشينيانش گويا اصلا متوجه

اين جريان نيست . درسهاى انقلاب اكترى براى او مطرح نيستند . توگويى از آغاز جمع بندى اين درسها در پرتو جنبش جهانى كارگرى در چهار كنگره اول بين الملل كمونيست خبر ندارد . اينكه بعد از مرگ لنين چه برسر اين كار مهم و برسر بين الملل كمونيست و برنامه آن آمد ، اصلا براى او مهم نيست . براى نويسنده " محترم سازمان وحدت كمونيستى مطرح نيست كه بعد از مرگ لنين دولت شورواها بجا رفت ، چرا رفت ، استالينيسم چگونه بردولت شورواها مسلط شد ، فاشيسم چگونه براى اروپا مسلط شد ، چرا طبقه كارگر نتوانست در مقابل فاجعه فاشيسم مقاومت كند ، چرا طبقه كارگر نتوانست در مقابل كوره هاى آدم سوزى ، اردوگاه هاى كار اجبارى و اعدام ميليونها نفر انسان مقاومت كند و عكس العمل جنبش كارگرى باين بزرگترين فاجعه هاى تاريخ بشر ، كه به فاجعه آميزترين و جنايت بار ترين جنگ تاريخ بشر منجر شد ، جدا بود . خلاصه تمام آن وقايع و فاجعه هاى كه جنبش تروتسكىستى جنگ چويانه از بطنشان بيرون آمد تا لااقل درسهاى آن شكست هاى دهشتناك را در پرتو درسهاى انقلاب اكترى ، براى بشريت زنده نگاه دارد ، هيچ كدام مطرح نيستند . آنچه مطرح است اينست كه لنين چه گفته بود و تروتسكى چه كرد بود ! ايسن نويسنده " محترم ، كه آنقدر از " تمكين بقدرت " مى نالد كه يك فصل تمام كتابش را به آن اختصاص داده است . اين چنين كرايشهاى درون جنبش كارگرى را به عقايد شخصيت هاى تاريخى كاهش مى دهد و عاقبت به اين نتيجه واهى مى رسد كه آنها طرفدار تروتسكى اند و ما طرفدار لنين . پس زنده باد ما ! " مى گويد :

" و تقابل نظريات او تروتسكى را هر جا كه لازم آيد با نظريات لنين كه بنظر ما صحيحترين درك ماركسيستى از مسائل مبارزه طبقاتى و انقلابى در عصر انحصارى شدن سرمايه دارى و سلطه يلامنازع امپرياليسم است انجام مى دهيم . ولى لنين كجا بود كه انحطاط دولت شورواها را ببيند و نقش اين دولت منحل شده را در مبارزه طبقاتى پرولتاريائى جهان ارزيابى كند ؟ لنين كجا بود كه درسهاى شكست طبقه كارگر در مقابل فاشيسم را بيان كند ؟ لنين كجا بود كه جمع بندى هاى پايان نيافته درسهاى انقلاب اكترى را ادامه دهد ؟ جز تروتسكى ، كه بقول خود نويسنده همراه با لنين رهبر اصلى انقلاب اكترى ، سازمانده قيام اكترى و سازمانده ارتش سرخ در جنگ داخلى بود ، چه كسى كمربانجام اين كارست ؟ لنين كجا بود كه وظائف انقلابيون را در شرايطى كه جنبش كارگرى در سطح جهانى (بجز چند استثنا) بزرگ سلطه احزاب منحل شده ، بوروكراتيك و ضد انقلابى رفته بود معين كند ؟ لنين كجا بود كه وظائف انقلاب نوين كارگران در شوروى را معين كند ؟ چه كسى در انجام اين وظائف مهم كوشش كرد ؟ از نويسنده مى خواهيم اسم ببرد .

و دقيقا آنجا كه لنين نيست قافيه رفيق نويسنده هم تنگ مى آيد . ده ها هزار صفحه نوشته هاى تروتسكى (نوشته هايسى كه در قدرت پيش بينى ، توانايى ارائه برنامه ، ژرفاى تحليل بى نظيرند) * در مورد شكست انقلابهاى اسپانيا ، آلمان (كه

با پیروزی فاشیسم توأم بود) ، چین و برنامه انقلاب جهانی را در چند سطر پاسخ می‌دهد :

" بحث ما اینست که سیاست های کمینترن هر چند غلط اما نمی‌توانست تاثیر تعیین کننده بر سرنوشت جنبش های انقلابی که دارای استحکام داخلی بوده و رهبری قوی انقلابی داشته بگذارد "

یا للعجب! اگر سیاست های رهبری ، که همان کمینترن باشد ، غلط بود ، پس چگونه جنبش می‌توانست رهبری قوی انقلابی داشته باشد . در هر صورت این چند سطر تمام مطلبی است که نویسنده در مورد وقایع جهان بعد از سال ۱۹۲۹ و مشخصا بزرگترین فاجعه های تاریخ بشر درجته دارد . و با آن بیچنگ تروتسکی و تروتسکیسم رفته است ! این سبک مغزی است یا ساده لوحی ؟ یا عوامفریبی ؟

افزون بر این ، نویسنده ، در مورد بحثهای تروتسکی پیرامون جنگ افروزی فاشیسم نیز چند کلمه ای برای گفتن دارد :

" لکن واقعیات تاریخ پیش بینی های انترناسیونال چهار را رد کردند . اولاً پایان جنگ به بحران های اقتصادی شکننده در شرق و غرب آنطور که در برنامه انترناسیونال چهار پیش بینی شده بود نیانجامید . بلکه برعکس از طریق رفرمهای گسترده ... رونق اقتصادی نوینی در پیش گرفت بسیاری از احزاب کمونیست که به غلط از طرف تروتسکی احزاب استالینیست " و آلت دست کمینترن ارزیابی شدند موفق به کسب پیروزی در کشورهای خود شده ... نمونه انقلاب چین ... و انقلاب ویتنام ... از نمونه های بارزی هستند که نادرستی ارزیابی های تروتسکی را در شرایط جهانی نشان می‌دهند . در مورد شوروی نیز نه تنها پیش بینی های تروتسکی مبنی بر شکست آن در جنگ نادرستی خود را نشان داد ، بلکه با کمک نظامی شوروی اروپای شرقی نیز از زیر یوغ فاشیسم نجات پیدا کرد ... "

پس بزم نویسنده تروتسکی نمی‌توانست رونق اقتصادی بعد از جنگ را پیش بینی کرده باشد ، نمی‌توانست بقدرت رسیدن احزاب استالینیست را در چین و ویتنام پیش بینی کرده باشد ، نمی‌توانست پیروزی شوروی در جنگ را پیش بینی کرده باشد ، و رفرمهایی که شوروی در اروپای شرقی انجام داد را هم همینطور همه جا عکس آنرا پیش بینی کرده است .

به واقعیات نگاه کنیم . در باره آینده اقتصادی اروپا تروتسکی چه گفت . او گفت که بحرانی که اروپا درگیر آن شده آنرا بورژوا ، بحرانهای انقلابی عمیق خواهد کشاند (همانطور که در بازگفتهایی که نویسنده آورده نیز مستقراست) ، طبقه کارگر در آستانه پیروزی قرار خواهد گرفت و شانس در دست گرفتن قدرت را بدست خواهد آورد ، ولی اگر طبقه کارگر نتواند از این اوضاع استفاده کند و قدرت را در دست بگیرد (و بزرگترین مانع در راه این کار ، رهبران خیانتکار جنبش کارگری هستند) آنوقت سرمایه داری خواهد توانست بر پایه کشتار میلیون ها نفر و بزرگترین سلطه کشیدن جنبش کارگری وارد مرحله نوینی از گسترش اقتصادی شود (دقیقاً آنچه در واقعیت

اتفاق افتاد) ، مثلاً نگاه کنید به گزارش تروتسکی به سومین کنگره بین الملل کمونیست در باره بحران اقتصادی جهانی و وظایف جدید ما . ثانيا در مورد بقدرت رسیدن احزاب استالینیست . چرا راه دور می‌رویم ؟ به برنامه انتقالی برنامه بنیادی بین الملل چهارم نگاه کنیم .

" آیا ایجاد چنین حکومتی " (حکومت کارگری) " بوسیله سازمان های سنتی " (رفرمیست ها و استالینیست ها) " عملی است ؟ " همانطور که گفته شد ، تجربه گذشته نشان می‌دهد که دستکم احتمال چنین عملی بسیار کم است . لکن نمی‌توان امکان نظری را یکسره از پیش رد کرد . که تحت شرایط کاملاً استثنایی (از نوع جنگ ، شکست ... فشار انقلابی توده ها ، ...) ، احزاب خرد بورژوا ، منجمله استالینیست ها در راه بریدن از بورژوازی از آنچه خود می‌خواهند پارا فراتر بگذارند .

پس تروتسکی معتقد بود که این احزاب ، مخصوصاً در دوران جنگ ، ممکن است حکومت کارگری تشکیل دهند .

یا اینکه گویا رفیق نویسنده گمان می‌کند که تروتسکی پیش بینی کرده بود که شوروی در جنگ شکست می‌خورد . و یا اینکه نمی‌توانست رفرمهای اقتصادی و سیاسی که رژیم استالینی در اروپای شرقی انجام داد را پیش بینی کند . نمی‌دانیم رفیق نویسنده بر چه اساسی چنین حرفهایی را می‌زند . آنچه می‌دانیم اینست که تروتسکی در بحث پیرامون نظر خود راجع به دولت شوروی (که بنظر او اگرچه دولتی منحط شده ولی هنوز دولتی کارگری است) با کسانی که مانند رفیق نویسنده گمان می‌کردند نظام حاکم در شوروی نظام سرمایه داری است ، دو نکته علمی را مطرح می‌کرد . یکی اینکه اگر کشورهای اروپای شرقی تحت تسلط شوروی در آیند استالین نظام سرمایه داری را در آنجا برخواهد انداخت . چون نظام کارگری (اگرچه منحط شده) حاکم در شوروی

نمی‌تواند با سرمایه داری همزیستی کند ، ثانيا با آنکه شوروی از لحاظ نیروی اقتصادی و نظامی از امر بالیسم جهانی خیلی ضعیف تر است ، قوی تر از آنچه وارد جنگ شده از جنگ خارج خواهد شد ، زیرا روند جنبش کارگری در سطح جهانی بر ضد فاشیسم است . و شوروی نیز رژیمی کارگری و در تحلیل نهایی مبارزاتش بر علیه فاشیسم است (و این بحث هارا زمانی می‌کرد که استالین و هیتلر قرارداد عدم تجاوز امضاء کرده بودند !)

پس می‌بینیم تروتسکی هرگز چنان پیش بینی هایی نکرده بود * . این همه دروغ در یک پاراگراف ! ؟

* مثلاً به بازگفتی که خود نویسنده از تروتسکی در مورد جنگ آورده توجه کنید :

" ... سرنوشت شوروی در طولانی مدت نه در نقشه های ستاد فرماندهی بلکه در نقشه مبارزه طبقاتی تعیین خواهد شد . فقط پرولتاریای اروپا ، که قاطعانه مخالف بورژوازی و در اردوی آنها ، یعنی دوست داران صلح قرار گرفته قادر است شوروی را از نابودی یا از خنجر از پشت زدن این متحدین " ◊

با این مقدمه امیدواریم روشن شده باشد که چرا رفیق نویسنده علیرغم خواست خود بعوض تروتسکیسم به تروتسکی پرداخته است. زیرا اگر میخواست به آنچه خود گفته وفادار باشد باید اول تروتسکیسم را، همچون گرایشی در مبارزه طبقاتی، می شناخت (که بنظر می رسد نمی شناسد)، ثانیاً در آن صورت بجای آنکه لنین را در مقابل تروتسکی بگذارد، باید "لنینیسم" را در مقابل "تروتسکیسم" می گذاشت. آن وقت باید نشان می داد کدام گرایش در جنبش کارگری جهانی کنونی معرف "لنینیسم" است و با طرح این سؤال مجبور بود اذعان کند که ایشان پرچمدار شعار "لنینیسم مرد، زننده بادلنینیسم" هستند!!

انقلاب مداوم و سوسیالیزم در یک کشور

تئوری انقلاب مداوم یکی از اساسی ترین دستاوردهای تئوریک انقلاب روسیه، و مارکسیسم انقلابی است. که روند انقلاب را در کشورهای عقب مانده (و بطور کلی در کشورهای که تکالیف دمکراتیک انجام نشده، و بورژوازی هم قادر به انجام آن نیست) تعیین می کند. و این تئوری مخصوصاً برای انقلابیون ایران ارزشمند است. که در اینجا با روشنی در مورد صف بندی های طبقاتی و تکالیف انقلاب تاکنون به اشتباهاتی عمده از طرف نیروهای انقلابی و چپ منجر گردیده است. پایه و اساس نظری انقلاب مداوم، احتضار و پوسیدگی

(متحدین شوروی در جنگ یعنی متفقین در جنگند...) و نظر تروتسکی درباره "نقشه مبارزه طبقاتی" واضح است. برخاست انقلاب در سراسر جهان از دید او امری مسلم بود. در باره پیش بینی های تروتسکی درباره وقایع بعد از جنگ به مصاحبه با مندل، در همین شماره نگاه کنید. و البته همانطور که تهمت هایی از قبیل "عامل سیاه" تازگی ندارد و از زرادخانه جعل و افترای استالینی بهاریست گرفته شده، این بحث های رفیق نویسنده نیز تازگی ندارد. و تمام خرده بورژواهای رادیکال در غرب، که پاسخی در مقابل برنامه انقلابی بین الملل چهارم ندارند، ستیز خود با بین الملل چهارم را به این بهانه، که فلان پیش بینی تروتسکی درست از آب درنیامد توجیه می کنند! این است "بحث" آنها با "تروتسکیسم". ولی اگر رفیق نویسنده معتقد است بجای "تروتسکی" باید به "تروتسکیسم" پرداخت، کلیه قطعنامه های بین الملل چهارم در مورد جنگ جهانی موجودند. چرا رفیق آنها را مطرح نمی کند و به نقد نمی کشد. چرا در لابلای مقالات بی شماری که تروتسکی، اینجا و آنجا بمنظورهای متفاوت و در محتواهای متفاوتی نوشته، به شکار بازگفت پرداخته است. تازه اگر این کار را هم خود ش کرده بود باز خوب بود. ماهی هایی را که دیگران گرفته اند درست و پوست نکنده می خواهد بنوردد خواننده بدهد. برای اثبات این امر، به مصاحبه با ارزست مندل، در همین شماره رجوع کنید، که همین سئوالات را، اگرچه به نحوی معقول تر، و نه اینقدر زخمی و آماجور آب، مطرح کرده است.

قبول این اصل ویژگی هایی به انقلاب در کشورهای عقب مانده می دهد که روند آن انقلابها را تعیین می کند. در این کشورها هنوز آن تکالیف دمکراتیک، که بورژوازی در کشورهای پیشرفته بانجام رسانده (کسب آزادی های سیاسی و حقوقی دمکراتیک، تقسیم زمین بین دهقانان، آزادی طبقات، مساوی غیره) حل نشده اند. و مسایل عمده انقلاب در آغاز کار همین ها هستند. ولی مانع عمده سر راه حل این تکالیف وجود روابط سرمایه داری است (نه روابط فئودالی مانند اروپا)، و برای رسیدن به اهداف دمکراتیک فوق نهایتاً روابط سرمایه داری باید سرنگون شوند. مساله عمده استراتژی انقلاب در کشورهای عقب مانده دقیقاً همین جاست. از یک طرف مسائل دمکراتیک عمده هستند، از طرف دیگر برای حل مسائل دمکراتیک باید سرمایه داری را سرنگون کرد. ولی بجز طبقه کارگر اقشار و طبقات دیگری که برای مسائل دمکراتیک مبارزه می کنند (یعنی دهقانان، خرده بورژوازی...) آگاهانه ضد سرمایه داری نیستند. هر چند که با دولت سرمایه داری و مناسبات سرمایه داری را مورد سؤال قرار نمی دهند. و ساختن تنها دولتی که می تواند این مناسبات را سرنگون کند، یعنی دولت کارگری را هدف قرار نمی دهند. حل این مشکل انقلاب بدوش طبقه کارگر است. یعنی تنها طبقه ستدیده ای که مبارزه اش آگاهانه ضد سرمایه داری است، و روند عینی مبارزه اش نیز نه تنها بر علیه دولت سرمایه دار بلکه بر علیه مناسبات سرمایه داری است. و تنها طبقه ایست که رسالت ساختن دولتی را دارد که می تواند سرمایه داری را سرنگون کند (دولت کارگری، یا دیکتاتوری پرولتاریا). این وظیفه استراتژیک طبقه کارگر است که مبارزات ستدیدگان را به این مجرا بیان دارد. و مبارزات همه ستدیدگان را به گورد برنامه خود (نه برنامه ایشان)، که همان جایگزینی دولت

کردن کشاورزی و صنعتی کردن سریع شوروی مربوط می‌شود. تروتسکی درکنگه دوازدهم حزب، که بدون حضور لنین برگزار شد به حزب هشدار داد که اگر دولت شوروی سیاست صنعتی کردن سریع کشور، و تقویت طبقه کارگر در مقابل دهقانان را در پیش نگیرد، و با اتخاذ سیاست اشتراکی کردن دواطلبانه زمین‌های دهقانان کنترل دولت و طبقه کارگر را بر امر کشاورزی تقویت نکند، دهقانان مرفه برای ثروتمند تر شدن سیاست ضد کارگری و بر علیه دولت در پیش خواهند گرفت و اقتصاد شوروی را بخطر خواهند انداخت. به همین دلیل بر علیه سیاست رسمی حزب (سیاست استالین - بوخارین) که "کولاکها ثروتمند شوید" و "سوسیالیسم با سرعت لایشت" بود، سیاست صنعتی کردن سریع و آغاز اشتراکی کردن کشاورزی را مطرح می‌کرد. در مقابل این بحث، رهبری استالینیستی حزب، بجای بحث سیاسی، مطابق روش همیشگی‌اش به تهمت و افترا متوسل شد. و آن این بود که تروتسکی همواره به نقش دهقانان در انقلاب کم بها می‌داده، و حتی بدتر از آن، دهقانان را طبقه‌ای ضد انقلابی می‌دانسته است.

چندین سال بعد کولاکها آغاز به احتکار گندم برای کسب حقوق مالکیت بیشتر و بالا بردن قیمت گندم، کردند، و چنان اقتصاد شوروی را بخطر انداختند که رهبری استالینی حزب بوحشت افتاد. چرخش به چپ ناگهانی کرد، و سیاست

(۱) مثلاً حمید مومنی، استالینیست دپش، در اثر بی نظیرش، "قدمهای سنجیده در راه انقلاب"، که مو به مو تحریفات استالینیستی کهنه شده را تکرار می‌کند، در مورد تز انقلاب مداوم تروتسکی می‌نویسد:

"تروتسکی که جزاً دارودسته منشویکها بود... می‌گفت دهقانان مخالف پرولتاریا هستند. از طرف دیگر در روسیه پرولتاریا آنقدر نیرومند نیست که بتواند دهقانان را شکست دهد. بدین جهت انقلاب سوسیالیستی در روسیه بدون کمک پرولتاریای سایر کشورها ممکن نیست... او می‌خواست امکان پیروزی انقلاب ۱۹۰۵ و بطور کلی امکان انقلاب مستقل در روسیه را نفی کند" (!!) و برآستی که دروغ پردازی از این بی‌مهیا تر ندیده بودیم. در ضمن برای روشن نمودن سبک مغزی بی‌حد و حساب نویسنده که گمان می‌کند اگر کسی در سال ۱۹۰۵ گفته باشد که انقلاب سوسیالیستی در روسیه بدون حمایت پرولتاریای جهان ممکن نیست، چنین شخصی ضد انقلابی است، کافی است ذکر کنیم در سال ۱۹۰۵ دقیقاً موضع بلشویکها این بود که عبور از مرزهای بورژوا دمکراتیک انقلاب روسیه ناممکن است، مگر در صورتی که تاثیر انقلاب روسیه بر اروپا باعث بحرکت درآمدن جریان انقلاب و بقدرت رسیدن طبقه کارگر در غرب شود (مثلاً نگاه کنید به دوتاکنیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک، کلیات، جلد ۹، ص ۲۸ بزبان انگلیسی).

لازم به تکرار نیست تروتسکی در آن زمان از مخالفین سر سخت منشویکها بود، و انقلاب سوسیالیستی در روسیه را نه تنها ممکن، بلکه اجتناب ناپذیر می‌دانست.

سرمایه دار با دولت کارگری است بکشد. برای این کار طبقه کارگر نه تنها نباید با جناحی از بورژوازی سازش کند، بلکه باید مبارزه همه ستم‌دیدگان را به مجرای ضد سرمایه‌داری (ضد بورژوازی) بکشد. باید سیاست دفاع از منافع همه ستم‌دیدگان را در پیش گیرد. و پیگیرترین مدافع منافع آنان باشد. با نشان دادن اینکه خودش قاطع‌ترین مبارز در دفاع از منافع ستم‌دیدگان و برنامه‌اش قاطع‌ترین برنامه برای حل مسایل ستم‌دیدگان است. آنان را به پشتیبانی از مبارزات خود در جهت نهادن دولت کارگری بجای دولت سرمایه دار جلب کند. با مطرح کردن شعارهایی که حل قاطع مسایل آنان را در بر دارد (مثلاً حق تعیین سرنوشت برای ملیتها، ویا مجلس موسسان برای حاکمیت مردم ۱۰۰۰) به مبارزات آنان مضمونی انقلابی (و نهایتاً ضد سرمایه داری) بخشد. باین ترتیب مسئله استراتژیک انقلاب، از دیدگاه پیشگامان انقلابی، قبل از هر چیز بسیج کارگران بدور برنامه انقلابی طبقه کارگر، یعنی قاطع‌ترین راه حل مسایل کلید ستم‌دیدگان، و شرکت با این برنامه در مبارزات همه ستم‌دیدگان، پشتیبانی بی‌قید و شرط از مبارزات دمکراتیک همه ستم‌دیدگان و مبارزه برای تشکیل دولت کارگری برای سرنگونی قاطع سرمایه داری و کسب قطعی حقوق دمکراتیک است. یکی از اساسی‌ترین دست آورد های انقلاب اکبر همین برنامه است. که جمع بندی آن مانند بسیاری وظایف دیگر بدوش لئون تروتسکی افتاد، که آنرا تحت عنوان برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی (احتضار سرمایه داری و وظایف بین الملل چهارم) تدوین کرد.

اینسها خطوط کلی نظریه انقلاب مداوم بود. بنظر خیلی ساده و روشن می‌نماید. ولی بنظر رفیق نویسنده چنین نیست. بنظر او با آنکه نظریه انقلاب مداوم بدستی ضرورت سوسیالیستی بودن انقلاب را مطرح می‌کند، ولی نقایص عمده‌ای دارد. و مهمترین آنها اینست که تروتسکی به نقش دهقانان کم بها می‌داده است. و البته چند بازگفت نامربوط نیز برای اثبات این امر از کتاب تروتسکی آورده است. و ابراز چنین امری در مورد تروتسکی که در همه جا، دهقانان را ستون فقرات انقلاب روسیه و کشورهای عقب مانده ارزیابی می‌کرده، و بخش عمده‌ای از مبارزه‌اش در مورد انقلاب چین مبارزه برای تشکیل شوراهات دهقانی بوده، قدری عجیب است. عجیب تر اینکه هنگامی که تروتسکی، ۷۵ سال پیش، تئوری انقلاب مداوم را تدوین کرد، بحث‌های زیادی بر علیه آن، منجمله از جانب لنین صورت گرفت. ولی هیچکس این اشکال را در آن تئوری ندید، که تروتسکی به نقش دهقانان کم بها می‌دهد. حالا چطور شده که رفیق نویسنده متوجه این اشکال شده است.

واقعیت اینست که رفیق نویسنده خود متوجه چنین امری نشده است (زیرا در آثار تروتسکی نشانه‌ای از این مسئله دیده نمی‌شود)، بلکه ایشان، علیرغم ظاهر ضد استالینیست و دمکرات‌شان همان مزخرفات و تهمت‌های دارودسته استالین بر علیه تروتسکی را مو به مو تکرار می‌کند. جریان این اتهام به تروتسکی به همان مسایل اشتراکی

زانو درآورد. نتیجه این مبارزه خارج از این نمی‌تواند باشد که یا سرمایه داری جهانی انقلاب را خفه خواهد کرد و دولت کارگری مستقر شده تبدیل به دولتی بورکراتیک، منجمد، ضد کارگری، غیر انقلابی، ضد انقلابی، و سازشکار با امپریالیسم جهانی خواهد شد (بلائی که بر سر دولت های شوروی، چین و غیره آمده) یا آنکه انقلاب به پیش خواهد رفت، و کارگران جهان، تحت رهبری پرولتاریای قدرتمند با وارد آوردن ضربات پیاپی بر پیکر سرمایه داری و امپریالیسم جهانی تضاد را بنفع خود حل خواهند کرد و نهایتاً سرمایه داری جهانی و امپریالیسم نابود خواهد شد. و باین ترتیب راه برای رسیدن به سوسیالیسم واقعی باز خواهد گشت. همزیستی مسالمت آمیز بین دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و سرمایه داری جهانی ناممکن است. این است پایه مادی انترناسیونالیسم پرولتری، و شعار معروف بیانیه کمونیست: "کارگران جهان متحد شوید". و به همین دلیل بود که انقلاب جهانی از همان آغاز کار در برنامه کار دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه انقلابی قرار داشت. و لنین آنرا در اولین برنامه حزب بعد از انقلاب، که برای تصویب به مجلس موسسان ارائه شده، چنین درج کرده:

"وظیفه اساسی دولت جدید عبارتست از "استقرار سازماندهی سوسیالیستی جامعه و پیروزی سوسیالیسم در تمام کشورها".

باین دلیل تئوری انقلاب مداوم لازم می‌آورد که پرولتاریا در هر کشور بعد از رسیدن به قدرت و استقرار دیکتاتوری طبقاتی در کشور خویش از طریق کمک هرچه بیشتر مادی و معنوی به مبارزه طبقاتی زحمتکشان در سراسر جهان پیروزی انقلاب جهانی را در زمره مهمترین اهداف خود بشمار آورد. و بداند که هرچه مبارزه طبقاتی زحمتکشان جهان بیشتر بالا بگیرد خودش بیشتر مصون از گزند خواهد بود.

بدین مفهوم، تئوری انقلاب مداوم درست نقطه مقابل تز "سوسیالیسم در یک کشور" استالین بخوارین است. که مفهوم واقعی آن اینست: آینده انقلاب ما بستگی به پیروزی یا شکست انقلاب جهانی ندارد. ما خود در شوروی سوسیالیسم را خواهیم ساخت. این تئوری در واقع انعکاس ایدئولوژی یک تغییراتی بود که در زیربنای دولت شوروی صورت پذیرفته بود: خارج شدن دولت از کنترل طبقه کارگر و تحکیم و تثبیت قدرت بوروکراسی و کنترل آن بر دولت (یعنی از بین رفتن دموکراسی کارگری در روسیه شوروی). بوروکراسی حاکم که برای حفظ منافع خویش وارد معامله و سازش با سرمایه داری جهانی شده بود به انقلاب جهانی و منافع تاریخی طبقه کارگر پشت کرد. بدین مفهوم، مبارزه ایدئولوژیک ما بین "انقلاب مداوم" و "سوسیالیسم در یک کشور" بیان ایدئولوژیک مبارزه بین پیشگامان پرولتاریا و بوروکراسی به قدرت رسیده بود. اینکه چرا در این مبارزه بوروکراسی پیروز شد مسئله ایست که باید در مقاله ای دیگر بآن پرداخت. علل آن باختصار عبارتند از: کشته شدن بخش عمده ای از مبارزین و پیشگامان پرولتاریا در جنگ داخلی، فروکش جنبش کارگری بععلت شکست های پیاپی انقلاب جهانی در آلمان و ...، تضعیف روحیه مبارز مجبور

صنعتی کردن سریع و اشتراکی کردن با سرعتی گنج کننده آغاز شد. این سرعت گنج کننده البته ضربات زیادی بر پیکر اقتصاد شوروی وارد آورد. بسیاری پروژه های اقتصادی را ناچاراً میان راه رها کردند. بسیاری پروژه ها بد از کار درآمدند. مهر عدم ظرافت فنی از همان زمان بر صنایع شوروی خورد. و اشتراکی کردن سریع را هم با زور سرنیزه کشتار دهقانان و فرستادن عده کثیری به اردوگاه های کار اجباری جلو بردند. حالا اگر رفیق نویسنده، در بحث خود در مورد صنعتی کردن گمان می‌کند این برنامه همان برنامه پیشنهادی تروتسکی بوده، قضاوت با خوانندگان است. تروتسکی پنج سال قبل، وقتی حزب هنوز مستحکم بود، برنامه ای دراز مدت برای اینکار پیشنهاد می‌کرد. حزب پنج سال بعد تحت فشار احتکار و قحطی، همان برنامه را سعی کرد در نصف مدت زمان پیشنهادی انجام دهد. در هر صورت ریشه این شایعه، که تروتسکی به نقش دهقانان کم بها می‌دهد اینجاست. ولی تئوری انقلاب مداوم جنبه دیگری نیز دارد، و آن جنبه جهانی آن است. که مربوط می‌شود به استراتژی انقلابی بعد از پیروزی انقلاب، و به قدرت رسیدن پرولتاریا در یک کشور. بنا به نظریه انقلاب مداوم، با آنکه سرنگونی مناسبات سرمایه داری و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور انجام شدنی است، ولی رسیدن به سوسیالیسم (یعنی جامعه بی طبقه ای که کلیه تضادهای جامعه سرمایه داری را حل کرده باشد) در یک کشور انجام شدنی نیست. و برای پیروزی نهایی انقلاب و رسیدن به سوسیالیسم لازم است که انقلاب بسط پیدا کند و به کشورهای دیگر گسترش یابد. انقلاب سوسیالیستی در یک کشور آغاز می‌شود ولی در آنجا به پایان نخواهد رسید. مسئله انقلاب در برابر ضد انقلاب، بعد از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور هنوز مطرح است. ولی در بُعدی جهانی، مبارزه طبقه کارگر با سرمایه داری هنوز به پایان نرسیده و مبارزه سرمایه داری بر علیه طبقه کارگر نیز همینطور. سرمایه داری نظامی است جهانی. و در عصر امپریالیسم، یعنی در عصر غالب شدن مناسبات سرمایه داری در سطح جهانی، دیگر اقتصاد ملی، به مثابه واحدی خود کفا از میان می‌رود. اقتصاد هر کشوری بخشی از اقتصاد جهانی خواهد بود و با هزاران بند (تجارت خارجی، مواد اولیه، تکنولوژی، قطعات پیش ساخته شده و غیره و غیره) با کشورهای سرمایه داری دیگر جهان، و مخصوصاً مراکز اصلی صنعتی جهان سرمایه داری، ارتباط خواهد داشت. بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور این پیوند و وابستگی از میان نخواهد رفت، بلکه به جنگی طبقاتی و اصیل بین پرولتاریا، که قدرت را کسب کرده و سرمایه داری جهانی دامن خواهد زد. جنگ پرولتاریا با امپریالیسم فقط در آن زمان (بعد از تسخیر قدرت در سطح ملی) ابعاد واقعی خود را آشکار خواهد ساخت. سرمایه داری جهانی خواهد کوشید با استفاده از وابستگی های اقتصادی دولت کارگری را بزیمر سلطه خود بکشد. پرولتاریا در قدرت خواهد کوشید با کمک به جنبش انقلابی کارگران و ستم دیدگان در سطح جهانی و اعتلاء و ارتقاء مبارزه طبقاتی شان سرمایه داری را به

که همراه لنین سرسخت ترین مدافع کنترل دولت بر تجارت خارجی (در مقابل استالین، بوخارین و...) بود، چگونه ممکن است اهمیت آنرا درك نکرده باشد.

ولی اگر انسان واقعیات را بداند، از خواندن جملات رفیق نویسنده خنده اش خواهد گرفت. چون این جملات، کلمه به کلمه، جمله ایست که سیدنی وب، یکی از بورکراتها، سندیکاها، کارگری انگلستان، در انتقاد به مارکس ادا کرده بود. مبنی بر این که علت اینکه مارکس به امکان ساختن سوسیالیسم در يك کشور معتقد نبوده اینست که از اهمیت اهرم نیرومند انحصار تجارت خارجی آگاه نبوده است. اینکه رفیق نویسنده این جمله را دست اول از بورکرات فرصت طلب انگلیسی به عاریت گرفته یا دست دوم از جایی دیگر و یا از خود تروتسکی، که بآن جواب داده است. (این آخری از همه محتمل تر است چون از آن کتاب تروتسکی بازگفت های بیشماری در کتاب نویسنده هست !!) بر ما معلوم نیست در هر صورت در اینکه نظرات تروتسکی در این مورد، در عمل صحت خود را اثبات کردند شکی نیست. دولت کارگری در شوروی، همچون يك دولت کارگری، انقلابی اصیل فنا شد و دولتی بورکراتیک، مستبد، ضد انقلابی برجای آن نشست. ولی نویسنده ادعا می کند که این نظر تروتسکی درست نبوده. اگر او شخص صادقی بود می باید موضع خود را در باره این سؤال روشن می کرد. آیا دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا که در اکثریت بوجود آمد، باقی ماند یا از بین رفت و منحل شد. رفیق نویسنده، مطابق معمول خود، اینجا هم مثل هر جاکه قضیه قدری غامض می شود، گریبان خود را با سکوت رها می کند !! ولی آنان که منکرند بگو روبرو کنند. شاید نویسنده می خواهد اینطور وانمود کند که معنای مخالفت تروتسکی با تر سوسیالیسم در يك کشور این بوده که شوروی در جنگ جهانی دوم شکست خواهد خورد. اما بحث تروتسکی هیچ ربطی باین مطلب نداشت. ولی در هر صورت نظرات نویسنده در این مورد هم شنیدنی است. از تروتسکی بازگفت می آورد:

"آیا می توانیم انتظار داشته باشیم که شوروی در جنگ بزرگ شکست نخواهد خورد؟ به این سؤال ما به صداقت اینطور جواب می گوئیم، اگر جنگ فقط در حد يك جنگ باقی بماند، شکست شوروی اجتناب ناپذیر خواهد بود. از لحاظ تکنیکی، اقتصادی، نظامی امپریالیسم بمراتب قوی تر می باشد. اگر از طریق انقلاب غرب فلج نشود امپریالیسم رژیم انقلاب اکتر را نابود خواهد ساخت. سرنوشت شوروی در طولانی مدت نه در نقشه های ستاد فرماندهی، بلکه در نقشه مبارزه طبقاتی تعیین خواهد شد."

ولی این سخنان نه علامت شکست که نوید پیروزی شوروی در جنگ است (همانطور که می دانیم برخاست انقلاب در اروپا و سراسر جهان در دوران جنگ از نظر تروتسکی امری مسلم بود) و چه کسی می تواند در صحت این تحلیل شك کند. چه کسی می تواند در مقابل آن، حیران نشود. در شرایطی که هیچکس، منجمه استالین، خواب پیروزی شوروی را هم نمی دیدند، تروتسکی نوید پیروزی را می دهد. و چه کسی

کارگران بعثت جنگ، قحطی، و پیروزی ارتجاع در اروپا و غیره.

رفیق نویسنده در این جنگ طرف کی را می گیرد؟ مطابق معمول وسط دو صندلی می نشیند و با هر دو مخالفت می کند. و برای توجیه این موضع، مطابق معمول بجای بحث در باره محتوای اصلی این مبارزه و مسائل مطروحه در آن بحثی نامربوط، مجرد و آکادمیک را پیش می کشد و آن اینکه مقصود از سوسیالیسم چیست؟ و با پیش کشیدن این سؤال به طوری معجزه آسا تئوری انقلاب جهانی را رد می کند! به نمونه ای از "استدلالات" او توجه کنید:

"اگر مقصود از سوسیالیسم همان جامعه کمونیستی یعنی جامعه بدون طبقه... باشد، پس بد رستی این جامعه فقط در مقیاس جهانی قابل حصول بوده... پس در این صورت تر سوسیالیسم در يك کشور... تزی غیر علمی و غیر مارکسیستی بوده و... البته بنظر ما آنطور که شواهد نشان می دهد منظور تروتسکی از سوسیالیسم جامعه بدون طبقه نبوده... درك مجموعه جنبش کمونیستی در جهان و نیز سنت خود حزب بلشویک... چیز دیگری را بنا نشان می دهد و آن این که برداشت از سوسیالیسم نه بمانه جامعه بی طبقه... بلکه به مثابه حامدای که مستقیماً از درون جامعه سرمایه داری حاصل می شود، - یعنی اولین شکل جامعه نوین (لنین) بود."

سفاهت مندرج در این عبارت پردازی بی حد و حصر است، در واقع می گوید تروتسکی، به مثابه عضو يك دولت کارگری، در جامعه ای که سرمایه داری را سرنگون کرده، معتقد بوده است که پیدایش "اولین شکل جامعه نوین" (که تروتسکی خود یکی از بنیان گذاران آن بوده) در شوروی ناممکن است !! این تناقض آشکار ناشی از موضع بینابینی رفیق است، که برسم سنتی خرده بورژوازی، می خواهد وسط دو صندلی بنشیند.

ولی چند سطر بعد لغزش فریادی رخ می دهد، و نویسنده تعریف من در آوردی خود را از سوسیالیسم فراموش می کند:

"تصور استقرار جامعه بی طبقه در يك کشور يك اتوبی و خیالی خام بیش نیست اما کوشش در راه ساختمان سوسیالیسم و حرکت بسوی جامعه بی طبقه در يك کشور تلاشی راستین بوده، و با تئوری علمی... در انطباق کامل قرار دارد (۱) (تاکید از ماست و بر منکرش اذاعت) و البته نویسنده برای نشان دادن اینکه نظریه تروتسکی در عمل غلط از آب درآمده يك سلسله بحث هایی که بشوخی بیشتر شباهت دارد نیز آورده است، باز هم به يك نمونه اکتفا می کنیم:

"کنترل دولت بر تجارت خارجی یکی از عوامل مهم تنظیم کننده روابط اقتصادی شوروی با جهان سرمایه داری و بعبارت دیگر یکی از عوامل بازدارنده فشار بازار جهانی بر بازار داخلی شوروی بود - مسئله ای که اساساً مورد توجه تروتسکی واقع نشد. اگر انسان واقعیات را بداند تعجب خواهد کرد که تروتسکی

خواهد کرد ارزیابی کرده بود . ولی از ارزیابی ماهیت طبقاتی انقلاب از دیدگاه لنین چیزی ننوشته است . واقعیت اینست که لنین ماهیت انقلاب را بورژوازی ارزیابی می کرد ، یعنی معتقد بود انقلاب ، از تکالیف بورژوازی فراتر نمی توانست برود . به همین دلیل هم می گفت حکومت انقلابی در روسیه ، دیکتاتوری دمکراتیک ، نه دیکتاتوری کارگری خواهد بود :

"مارکسیست ها کاملاً به ماهیت بورژوازی انقلاب روسیه ایمان دارند . این یعنی چه ؟ یعنی اینکه اصلاحات دمکراتیکی که در نظام سیاسی ما ، و اصلاحات اقتصادی اجتماعی که برای روسیه لازم شده اند ، بخودی خود با سرمایه داری تضادی ندارند . بلکه برای اولین بار راه را برای گسترش واقعی سرمایه داری ... باز می کنند . برای اولین بار امکان اینکه بورژوازی همچون یک طبقه واقعاً حکومت کند را فراهم می آورند ."

"ما نمی توانیم از مرزهای بورژوا دمکراتیک انقلاب روسیه خارج شویم ..."

"انقلاب ما سرمایه داری را نه تضعیف که تقویت خواهد کرد ..."

(نگاه کنید به دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک

کلیات لنین جلد ۹)

پس اختلاف بطور کلی در این بوده که به پیش بینی تروتسکی انقلاب روسیه سرمایه داری را از میان می برد ولی به پیش بینی لنین شرایط گسترش سرمایه داری را برای اولین بار در روسیه فراهم می سازد . و آنچه مسلم است از این دیدگاه پیش بینی تروتسکی به واقعیت نزدیک تر بود . اما بحث لنین دیا لکتیکی در خود دارد ، که به بحث تروتسکی می رسد . زیرا لنین معتقد بود که رهبری انقلاب بدست پرولتاریاست . ولی اگر چنین است ، پرولتاریا که در رهبری انقلاب قرار گرفته و به قدرت می رسد ، دلیلی ندارد خود را در چارچوب دمکراتیک محدود کند ، و در مناسبات سرمایه داری و مالکیت خصوصی تصرف نکند . به همین دلیل ، بعد از سرنگونی تزاریسم ، در فوریه ۱۹۱۷ ، لنین در تظاهرات آوریل عملاً تر انقلاب سوسیالیستی را مطرح می کند . و به بلشویکهای قدیمی ، از قبیل استالین ، که بر اساس چشم انداز انقلاب دمکراتیک می خواستند با منشویکها وحدت کنند می تازد . بنا براین دیا لکتیک درونی نظر لنین باعث می شود که بموقع بلشویکها به تر انقلاب سوسیالیستی ، که همان نظر تروتسکی بود برسند . به همین دلیل می بینیم که نظر تروتسکی در این مورد نه تنها سقط دیا لکتیک لنینی نیست ، بلکه دقیقاً منطبق بر آن است . و این امر در همه موارد صادق است^۱ . و به همین دلیل نیز تروتسکی

(۱) مثلاً در مورد تر "سوسیالیسم در یک کشور ، مطالعه نظرات لنین و تروتسکی ، حتی از روی همان بازگفت های نویسنده (اگر یکی دو بازگفت آخر لنین که از مقالاتی مربوط به موضوع هایی کاملاً متفاوت برداشته شده اند را در نظر بگیریم) نشان می دهد که نظرات هر دو عملاً یکی بوده است .

می تواند در این شك داشته باشد که اگر جنبش گسترد مقاومت ضد فاشیستی تمام جهان و اروپا را در برنگرفته بود و فاشیسم را از نفس نیانداخته بود ، شوروی در جنگ پیروزی می شد . آنانکه پیروزی شوروی (و همه دستاوردهای انقلابی بعد از جنگ را) نه دستاورد مبارزات طبقاتی و جانفشانی های کارگران و زحمتکشان جهان ، بلکه نتیجه مهارت نظامی استالین و بورکراسی شوروی می دانند ، همان تلخ اندیشی روشنفکرانه و بی اعتمادی به کارگران و ستمدیدگان را به نمایش می گذارند (اگر از جهل مسلم از حقایق تاریخی صحبتی نکنیم) ، که ویژگی نمایی استالینسم است .

نکته ای درباره دیالکتیک لنینی

رفیق نویسنده اسم کتاب خود را "تروتسکیسم سقط دیا لکتیک لنینی" گذاشته است . مقصود او از دیالکتیک لنینی چیست ؟ در مورد این سوال ، جز تعریف و تمجید از شخص لنین ، و چند نقل قول پراکنده و خارج از محتوا ، در کتاب چیزی بچشم نمی خورد . ولی اگر مقصود او از دیالکتیک ، معنای واقعی این کلمه ، یعنی نگریستن به پدیده ها در حال شدن و تکامل باشد ، باید گفت چنین کوششی بهیچوجه در کتاب دیده نمی شود . برای محکوم کردن تروتسکی نظرات لنین نیز اغلب ناصداقانه و بدون در نظر گرفتن منطق درونی کامل شان مطرح شده اند . در اینجا یک نمونه بارز این روش را در مورد ماهیت انقلاب روسیه و تر انقلاب مداوم می آوریم . نویسنده بدرستی تفاوت بین بینش منشویکها و بلشویکها را در باره ماهیت انقلاب روسیه ، که در پرتو تجربیات انقلاب ۱۹۰۵ تدوین کردند نشان می دهد : "نظر بلشویکها ... برای این پایه بود که بععلت ضعف تاریخی بورژوازی و به پایان رسیدن رسالت انقلابی آن رهبری و هدایت انقلاب بورژوا - دمکراتیک ناگزیر برعهده پرولتاریا قرار می گیرد . پرولتاریا می بایستی که از طریق اتحاد با دهقانان به طرد قاطعانه تزاریسم وریشه کن ساختن همه نهاد های فئودالی در جامعه پرداخته و شرایط آزادیها ، دمکراتیک را در کلیه شئون جامعه مستقر سازد . حال آنکه منشویکها به رهبری بورژوازی معتقد بودند . بسیار عالی . ولی وقتی به تروتسکی می رسد دو باره همان تحریفات آغاز می شوند :

"تروتسکی از تر بلشویکها ... دفاع می نمود لیکن در ارتباط با نیروهای اجتماعی انقلاب تکیه را فقط بر کارگران گذاشته نقش سایر نیروهای اجتماعی متحد کارگران ، بویژه دهقانان را بفراموشی سپرده بود " و بنظر نویسنده جوهر اختلاف لنین و تروتسکی در همین بود . در بالا دیدیم که اینکه تروتسکی به نقش دهقانان اهمیت نمی داد افترا بی پیش نیست . پس این سوال پیش می آید که اگر لنین و تروتسکی هر دو معتقد به رهبری طبقه کارگر در انقلاب بودند ، اختلاف آنها در چه بود . اختلاف در ارزیابی ماهیت طبقاتی انقلاب بود . نویسنده کتاب می نویسد که تروتسکی بدرستی ماهیت انقلاب روسیه را نهایتاً سوسیالیستی ، یعنی انقلابی که پرولتاریا را بدرت خواهد رساند و سرمایه داری را سرنگون

سازمان‌هایی را که زحمتکشان، برای دفاع از منافع خود گرد آنها جمع شده‌اند به این وحدت فرا خواند. در این وحدت و عمل باید بر ضرورت استقلال سیاسی پرولتاریا از بورژوازی تاکید گذاشت، یعنی بر ضرورت تشکیل صف مستقل پرولتاریا. باید باتمام قوا شکاف‌هایی را که در جنبش کارگری، در راستای ملیت و قومیت وجود آمده (در اثر سیاست سرمایه‌داری جهانی) پر کرد و فعالانه در جهت وحدت مبارزه زحمتکشان جهان بر علیه سرمایه‌داری جهانی کوشید، یعنی در جهت انترناسیونالیسم پرولتری و ساختن بین الملل کارگری. و غیره و غیره. "تروتسکیسم" تنها گرایشی است که تمام این جوانب را پیگیرانه در برنامه خود می‌گنجاند، و پیگیرانه در جستجوی ابعاد تازه آن و غنی کردن برنامه مبارزه طبقه کارگر از این طریق است.

و در خاتمه چند کلام راجع به دمکراسی کارگری و مفهوم ما از دیکتاتوری پرولتاریا. اگر از منافع خود طبقه کارگر نه طرح‌های پیش ساخته حرکت کنیم، دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی حکومت طبقه کارگر و ستم‌دیدگان بر جامعه، یعنی حکومتی که مستقیماً تحت کنترل دمکراتیک کارگران و زحمتکشان بر جامعه، همه مسئولین حکومتی (مفنه، قضائیه و اجراییه در شوراهای کارگری) را کارگران خود انتخاب می‌کنند و خود می‌توانند عزل و نصب کنند. همه کارگران می‌توانند بطور آزادانه منافع طبقاتی خود را پیش بگذارند و آزادانه برای آن، در چارچوب دولت کارگری، مبارزه کنند. آزادی‌های سیاسی، منجمله آزادی مطبوعات، اجتماعات، تشکیلات احزاب و غیره باید برای همه کارگران و زحمتکشان رعایت شود. دیکتاتوری واقعی پرولتاریا، آنطور که کمون پاریس نویسد می‌داد، و آنطور که بعد از اکتبر در روسیه برقرار شد، هیچ شباهتی با نظام منجمد، تک حزبی، بورکراتیک، دیکتاتوری خارج از کنترل طبقه کارگر، و تحت کنترل بورکراسی محافظه کار ممتاز، یعنی مدل استالینیستی ندارد. تنها تضمینی که دولت کارگری مدافع واقعی منافع واقعی کارگران باشد اینست که تحت کنترل مستقیم و دمکراتیک خود کارگران (سازمان‌های کارگری) باشد. آن مدل استالینی، تصویر دولت کارگری منسوخ شده و منسوخ شده‌ای است که باید با انقلابی نوین سرنگون شود و دمکراسی شورایی در آن احیا شود.

وبالاخره منافع طبقه کارگر جهانی ایجاب می‌کند، که با آنکه با سیاست‌های ضد انقلابی بورکراسی‌های دول کارگری منسوخ شده قاطعانه مبارزه می‌کند، از این دولت‌ها در مقابل امپریالیسم دفاع کند، و در برخورد‌های این دولت‌ها با امپریالیسم از آنها جانبداری کند. زیرا این دولت‌ها، علیرغم اینکه منسوخ شده‌اند، هنوز ماهیت طبقاتی شان کارگری است.

اینها هستند آن مسایل اساسی که باید به بحث بگذاریم و در شماره آینده آنها را خواهیم شکافت.

وقتی به بلشویکها پیوست فوراً به عضویت کمیته مرکزی و کمیته سیاسی حزب بلشویک رهبر ارتش سرخ، کمیسر امور خارجه (یعنی حساس‌ترین پست دولتی در حکومت شوراهای) انتخاب شد، و همراه بالنین پایه گذار اصلی بین الملل کمونیست و نویسنده مهمترین قطعنامه‌های آن بود.

تروتسکیسم چیست؟

مقدمه:

بحث بد را از آنجا که ولی هنوز از "تروتسکیسم" هیچ‌چون گرایشی در جنبش انقلابی طبقه کارگر که وجود دارد می‌رزد، و برای بردن سنن اصیل مارکسیسم و بلشویسم در جنبش کارگری تلاش می‌کند حرفی بمیان نیامده است. و این بعلاوه اشکال اساسی کتاب مورد بررسی ماست، که برخلاف قول خودش، به جای "تروتسکیسم" به تروتسکی پرداخته است و برای پرداختن به مسایل اساسی "تروتسکیسم" لازم بود ابتدا مهمترین مسایلی را که نویسنده مطرح کرده از سر راه برمی‌داشتیم. بحث مسایل اساسی تروتسکیسم را به دنباله این مقاله در شماره آتی ماکول می‌کنیم. و در اینجا به ذکر فهرست وار آن بسنده می‌کنیم:

وظیفه اساسی هر مارکسیست انقلابی، حرکت از منافع واقعی طبقه کارگر و نه از طرح‌های ذهنی پیش ساخته از انقلاب و مرحله آنست. منافع تاریخی طبقه کارگر در عصر حاضر نه سازش با بورژوازی، یا جناحی از آن، بلکه حرکت در مسیر سیاست مستقل طبقه کارگر (که متمایز و مخالف سیاست‌های همه جناح‌های بورژوازی است) و تسخیر قدرت است. تروتسکیسم به این اصل اساسی انقلاب مداوم معتقد است و پیگیرانه آنرا دنبال می‌کند. حل مسایل و بحران‌های کنونی بشریت تنها یک راه دارد آنهم تسخیر قدرت توسط پرولتاریا، یعنی استقرار دیکتاتوری پرولتاریاست. تروتسکیسم نه تنها

پیگیرترین گرایشی است که باین اصل لزوم انقلاب سوسیالیستی پایبند است، بلکه تنها گرایشی است که برنامه تسخیر قدرت توسط پرولتاریا را، که ارمغان انقلاب اکتبر به کارگران جهان است، دست نخورده و اصیل حفظ کرده و تکامل داده است: برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی، برنامه بنیادی بین الملل چهارم، چنین برنامه‌ای است.

آغاز از منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا، و نه طرح‌های پیش ساخته از مرحله انقلاب، ایجاب می‌کند که تمام جوانب منافع جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی در برنامه گنجانده شوند. مثلاً سیاست جبهه واحد، نباید اجازه داد وحدت، عمل طبقه کارگر و ستم‌دیدگان در مقابل حملات سرمایه، بعلاوه شکاف در راستای خطوط ایدئولوژیک از بین برود. باید در هر مورد از حمله طبقه حاکم به حقوق زحمتکشان بر لزوم وحدت حول مسایل غلبی مبارزه در آن مقطع مشخص تاکید گذاشت و همه



تروتسکی و دوران بعد از جنگ

سؤال:

به مساله دیگری توجه کنیم . در آستانه جنگ جهانی دوم تروتسکی ، علاوه بر ارائه تحلیل از ماهیت تصادمی که در شرف وقوع بود ، چند پیش بینی نیز در باره سیر وقایع پایان جنگ عنوان کرد . تقریباً تمام این پیش بینی ها غلط از آب درآمد . در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نه دمکراسی شورائی ، از طریق انقلاب سیاسی پیروزمند برقرار شد ، نه سرمایه داری از طریق ضد انقلاب پیروزمند مستقر گشت (دو بدیلی که تروتسکی پیش بینی کرده بود) . برعکس استالینسم ، نه تنها از جنگ جان سالم بدر برد ، بلکه از برخی لحاظ قوی تر شده و گسترده تر شد . در همان زمان ، باز بر خلاف پیش بینی های تروتسکی دنیای سرمایه داری مرحله نوینی از گسترش سریع اقتصادی بخود دید ، و انقلاب کارگری در هیچیک از کشورهای پیشرفته غرب به پیروزی نرسید . آیا یک چنین اشتباهات دامنه داری در پیش بینی بیانگر نقض تحلیل — تئوریک نیست ؟ آیا میتوان بدون مورد سؤال قراردادن کل تحلیل مارکسیستی واقعیت اجتماعی امروزی ، آنها را توضیح داد ؟

جواب:

بطور کلی اظهار نظرهای سیاسی کلاسیک مارکسیسم را می توان بدو دسته تقسیم کرد . اول آنهايي که می توان نام پیش بینی های کوتاه مدت بر آنها نهاد . دوم تلاش های نظری برای پرده برداشتن از روندهای اساسی انکشاف ، یا بعبارت دیگر کوشش جهت درک ماهیت درونی دوران تاریخی و تضاد های عمده ای که آنها را معین می کنند . در دسته اول میتوان اشتباهات بیشماری توسط مارکس ، انگلس ، لنین و تروتسکی و هر کس دیگر یافت . مثلاً بخاطر بیاوریم که در اواخر سال ۱۹۱۶ لنین نطقی در گرد هم آئی کارگران سوئسی ایراد کرد که در آن ترازنامه تاریک و بدبینانه ای از اوضاع ، بعد از شکست انقلاب ۱۹۰۵ کشید . در واقع ، درست دوماه قبل از انفجار فوریه ۱۹۱۷ او استدلال می کرد که با آنکه ۱۹۰۵ روندی را بجریان انداخته که بالاخره به انقلابی نوین منجر خواهد شد ولی با احتمال زیاد نسل او انقلاب را نخواهند دید . لیست اینگونه اشتباهات را می توان ، تا دلتان بخواهد ، دراز کرد . منشاء اصلی آنها اینست که در کوتاه مدت جریان وقایع نه فقط توسط روندهای تاریخی عظیم ، بلکه با مجموعه ای کثیر از عواملی فرعی معین میگردد که نه تنها نمی توان آنها را بحد کافی ، در تحلیل

جامعی از اوضاع گنجانده ، بلکه غالباً حتی نمی توان از قبل آنها را دانست . چون اطلاعات کامل در دست نیستند . تروتسکی نیز ، همچون مارکس پیش از رخداد ، اغلب گوشزد می کرد که کارکرد تحلیل تئوریک غیب گوئی ماتریالیستی نیست . هر چند که چنین چیزی اساساً ضد و نقیض گوئی است . کارکرد تحلیل تئوریک معین کردن مسیر روند های تاریخی است . با وجود این پس چرا می بینیم که ، نه فقط تروتسکی بلکه بقیه مارکسیست ها ، اغلب به کار پیش بینی های کوتاه مدت می پردازند ؟ ریشه این علاقه ظاهراً سیرائی ناپذیر برای پیشگوئی چیست که علیرغم همه عوامل باز دارنده ادامه دارد ؟ این قبل از هر چیز نتیجه منطقی سیاست انقلابی است . اگر انقلابیون می خواهند دنیا را تغییر دهند — و بالاخره کار اصلی آنها هم همین است — پس می باید در محدوده یک سلسله احتمالات کوتاه مدت و متوسط المدت عمل کنند تا بتوانند خط مشی واقعی خود را تعیین کنند . تئوری انقلابی روندهای دورنی اساسی و تاریخی را تعیین می کند . ولی عمل انقلابی در چارچوب واقعیت حاضر صورت می پذیرد . برای حل این مشکل از دیدگاه منطقی ، لازم است مابین بیان قوانین علمی انکشاف شیوه های تولیدی با صورتبندی های اجتماعی مشخص بکمک مارکسیسم انقلابی و مطرح کردن نظراتی که تنها می توان نام انگاره های عملی در باره تحولات کوتاه مدت وقایع ، و نه قوانین علمی ، بر آنها نهاد ، تمایز قائل شد . بدون یک چنین انگاره های عملی در باره تکامل کوتاه مدت ، عمل کردن غیر ممکن است . همین و بس . ولی در عین حال تصحیح دائمی این انگاره ها در فرایند واقعیت لازم است ، تا اینها را باندازه کافی متکی بر واقعیات و مناسب برای عملی درست بسازد . بدین معنا این پیش بینی های کوتاه مدت ، هر چند که در بسیاری از موارد غلط از آب در می آیند ، لازمه عمل انقلابی هستند — بشرطی که بر اساس تجربه مداوم تصحیح شوند . و با آنکه نمی توان انکار کرد که خطرناکند ولی بدون آنها فقط تئوری گسترده تاریخی وجود خواهد داشت نه عمل انقلابی .

این حاشیه روی برای این لازم است که معنای این ادعای ظاهراً متناقض را بفهمیم که ، درک تروتسکی از خطوط اصلی انکشاف قرن ما ، نه تنها درست بود ، بلکه آنچنان روشن و دقیق بود که پیش بینی های کوتاه مدت ناقص او اغلب بعینت همین روشنی فوق العاده او در باره روندهای دراز مدت تاریخ بودند . از زمانیکه فروکش انقلاب جهانی ،

از فعالیت سیاسی، در سراسر جهان، بلکه در تهدید محیط زیست، چپاول کورکورانه منابع طبیعی، سایه افکندن خطر جنگ سوم بر جهان و گسترش بیسابقه سلاح های هسته ای تکنولوژی اسلحه سازی و غیره.

سوم آنکه از يك طرف، بناچار خیزش های مداومی از مبارزات انقلابی خواهیم داشت و از طرف دیگر پرولتاریا با دشمنی روبروست که کاملاً قادر به دفاع از خود است و — بر نظامی حکومت میکند که خود بخود و بعلت تضادهای درونی خویش متلاشی نخواهد شد، حتی اگر این تضادها حدت و شدت زیادی پیدا کنند، پس مساله مرکزی استراتژی انقلابی چیست؟ جواب تروتسکی اینست: مساله رهبری سیاسی — پرولتاریا و انقلاب، مسائل تاکتیکی و استراتژیکی مربوط آگاهی طبقاتی زحمتکشان، مسائل میرم تاریخی دوران ما خواهند گشت. و در حقیقت تروتسکی معتقد بود که بحران بشریت خود، نهایتاً به بحران رهبری انقلابی طبقه کارگر کاهش میابد. و این نه فقط به معنای سازمانی آن بلکه به مفهوم گسترده تر سیاسی کلمه. در محتوای بحران تاریخی جامعه ای که در حال انحطاط است ولی خود بخود در مقابل برخاست مبارزات انقلابی توده های، برخاستی که مستقیم الخط یا نا محدود نیست، از بین نمیرود، پیروزی یا شکست این مبارزات برای کل نوع بشر حیاتی است، و خود بستگی به ساختن یک رهبری بسنده انقلابی دارد. اگر این مبارزات به پیروزی نرسد ضجه های مرکب جامعه بورژوا بد رازا خواهد کشید. و اگر چنین شود، نتایج پاسخ ما به سؤال دوم واقعیت خود را روز بروز بیشتر نشان خواهد داد.

این سؤال سومی متممی هم دارد که تروتسکی از آن بخوبی آگاه بود. در بیانیه کنگره فوری بین الملل چهارم، که در ماه مه ۱۹۴۰ برگزار شد (و میتوان آنرا از بعضی لحاظ وصیتنامه سیاسی تروتسکی بحساب آورد)، تروتسکی چنین نوشت. در جواب باین سؤال که آیا فرصت های انقلابی که با جنگ جهانی دوم گشوده میشوند، بدست تشکیلات بورکراتیک سنتی هدر خواهند رفت یا نه، باید گفت که این سؤال خوب بیان نشده است.

و ادامه داد: برخاست انقلابی يك واقعه کوتاه مدت نیست، بلکه روندی است که سالها، و حتی ده ها سال ادامه خواهد داشت. فراز و نشیب ها، جنگها، انقلابها، آتش پس ها و باز هم جنگها خواهد بود. و چنین دورانی — و اینجا تروتسکی از ده ها صحبت میکند و نه فقط چندین سال بعد از جنگ — برای ساختن سازمانهای انقلابی مناسب خواهد بود. این پیش بینی هم، در مقیاس تاریخی درست از آب درآمد.

پس اینطور جمع بندی میکنم که در مورد سه مساله، که جهت درک دورانی که در آن زندگی میکنیم و تعیین کننده بودند: تروتسکی بهیچوجه در اشتباه نبود. برعکس، او نشان داد که روش تحلیل مارکسیستی صرفنظر از بد بینی ها یا خوشبینی های کوتاه مدت، قادر به درک روندهای کلی انکشاف تاریخی میباشد. پس عیب و اشکالی در تحلیل نظری نبود. و جریان تاریخ از جنگ جهانی دوم بیعده بهیچوجه دلالت بر این نمی کند که تحلیل مارکسیسم انقلابی از واقعیت

در اواخر دهه بیست و دهه سی مسلم گشت. زمانیکه — فاشیسم و استالینسم ابعاد ی سخت حیوانی، و روز بروز درنده تر، پیدا کردند مارکسیست های انقلابی نیز بین با سه سرش روبرو بودند. که برای تعیین تکامل دراز مدت دوران ما اساسی هستند.

اول آنکه آیا انقلاب جهانی شکستی مهلك و بسا دوام خورده بود و آیا دنیا میرفت تا در دورانی طولانی از سیعیت غوطه ور شود؟ يك چنین سئوالی ممکنست امروزه توس از اشباح بنظر بیاید، ولی در دهه سی سئوالی بود که بسیاری از خود میپرسیدند میتوان لیست شگفت انگیزی از بازگفتها از بسیاری مارکسیست ها، از اصلاح طلبانی همچون رودولف هیلفردینگ آخرین نظریه پرداز بزرگ سوسیال دمکراسی، تا بسیاری تروتسکیست های سابق، که معتقد شده بودند هیتلر — جنگ جهانی دوم را خواهد برد و اروپا برای يك قرن یا بیشتر زیر سلطه فاشیسم بسر خواهد برد، جمع آوری کرد. ولی تروتسکی جواب این سئوالها را طور دیگری میداد. و استدلال میکرد که شکستهای انقلاب جهانی، گرچه — ننگین، ولی از لحاظ زمانی محدودند. میگفت بناچار در پایان جنگ موج نویی از مبارزه انقلابی طبقه کارگر، و خلق هگستمدیده، بلند خواهد شد. پیش بینی می کرد که نه هیتلر، موسولینی، نه دیکتاتوری ژاپن، و نه رژیم چیان کای چك، و نه استالین، و نه امپراطوری های مستعمراتی امپریالیست ها هیچکدام در مقابل جنگ و وقایع بعد از آن دوام نخواهند آورد. با استثنای استالین پیش بینی های او همه درست بودند. برخاست جدید انقلاب جهانی بعد از جنگ جهانی دوم واقعیتی است انکار ناپذیر.

و اما مساله دوم: آیا دوران فوق العاده ارتجاع و انحطاط نه تنها جنبش کارگری بلکه تمام دستاوردهای تمدن بشر (که مظهر آنها جنایات دهشتناک آشوتیز و هیروشیما است) صرفاً حادثهای اتفاقی در تاریخ است؟ در این مورد نیز پاسخ تروتسکی روشن بود، و تاریخ آنرا تأیید کرد. نه این اتفاقی نبود. پوسیدگی جامعه بورژوایی و از هم گسیختن شیرازه شیوه تولید سرمایه داری که غنا، دستاوردهای تکنولوژیک و پیشرفت های مادی بیسابقه ای برای دو قرن بشریت را به پیش راند با ارتجاعی مشخص میشود که همراه با زمان وخیم تر و وخیم تر میگردد. هر چه حیوان زخم خورده نیرومند تر باشد، بهمان میزان ضجه های مرگش دیوانه وار تراست، و نتیجش برای نوع بشر فاجعه آمیز تر. بجای پذیرفتن خوش بینی فرخنده اصلاح طلبان تکامل گرا، که گمان میکردند همه چیز خود بخود درست خواهد شد بر قیمت فوق العاده ای که بشریت برای باقی ماندن نظام سرمایه داری میبایست بپردازد تاکید میگذاشت. اینجا هم حق با او بود. امروز، علیرغم بیست سال گسترش نیروهای مولده، و افزایش دائمی تولید مادی، بخش بزرگتر و بزرگتری از پیشگامان کارگران و روشنفکران از این خطر آگاهند. خطری که اشکال مختلف بخود میگیرد — نه فقط رژیم های فاشیستی یا دیکتاتوری های نظامی حیوان صفت، نه فقط گسترش هراس انگیز استفاده از شکنجه، همچون نوعی عادی و رسمی

میداد که دوران بعد از جنگ جهانی دوم خیلی مشابه با دوران بعد از جنگ جهانی اول خواهد بود.

بعد از جنگ جهانی دوم خیزش انقلابی در سطح جهانی بوقوع پیوست. که از بعضی لحاظ، مثلا انگلیس را جزو کشورهایی بحساب آوریم که در آن کارگران در سالهای ۴۵-۱۹۴۴ نشان دادند خواهان دگرگون کردن سوسیالیستی کشور هستند، از موج مبارزات سالهای ۱۹۲۳-۱۹۱۸ هم گسترده تر بود. اما این نیروها از نظر سیاسی خیلی گیج و ناروشن تر بودند. و بنا بر این تشکیلات سنتی آسان تر نمیتوانستند آنها را آلت دست خود سازند. نتیجه در هم رفتن این دو عامل این بود که خیزش انقلابی خیلی سریعتر متوقف شد و دامنه سیاسی خیزش های قبلی را پیدا نکرد. عبارت دیگر تروتسکی به عامی که من اسمش را گسستن تدویم سوسیالیسم انقلابی میگذاریم کم بها میداد. در اینجا تفاوت بزرگ اوضاع سالهای ۴۵-۱۹۴۴ و سالهای ۱۹-۱۹۱۸ خیلی آشکار بود. در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ انقلابیون به زبانی صحبت میکردند که سادگی برای توده کارگران مشکل قابل فهم بود. در سال ۱۹۱۲ صوفیا توقفی بود در روند روبه بالای عموماً آگاهی طبقاتی. توده کارگران اروپائی در سال ۱۹۱۴ به توده بودند که انقلاب سوسیالیستی بزودی بوقوع خواهد پیوست. آنها بر همان روال رهبرانی چون لوکزامبورگ، کارل لیبکن، و لنین یا تروتسکی و سایر انقلابیون و تالیستون در آن زمان بودند. دو سنن مشترک داشتند: انقلاب سوسیالیست و جنگ جهانی. حتی بعد از سال ۱۹۱۴، و نیز دورانی از اواخر سال ۱۹۱۶، پیوند خود را با توده ها از دست ندادند. و نیز برحق بعد از سال ۱۹۱۶، جناح سانترست، به سال دموکراسی، که مخالف ادامه جنگ امپریالیستی بود، از اوضاع خارج طلبان و طر کر احزاب اقتصاد، حتی مشاغل سرمداران کاتوتسکی در کنفرانس برموالد شریب کردند و توانست قطعنامه تروتسکی، وئی مخالف قطعنامه لنین را رای دهند (این تدویم در مورد حساب آلمان از همه جا روشن تر است. بجز در دو سال اول جنگ اسپارتاکیست ها بطور کلی در موقعیت خوبی بودند. تصمیم آنها مبنی بر پیوستن به جنگ مستقل سوسیال دمکرات که در سال ۱۹۱۷ پایه گذاری شد، نتیجه تصادفی بود. نیت اشتباه تاکتیکی. بلکه نتیجه این واقعیت بود که اسپارتاکیست ها با بسیاری از مارزین و حتی تعداد زیادی از رهبران حزب مستقل سوسیال دمکرات که از انقلاب روسیه پشتیبانی میکردند، زبان مشترکی داشتند. مدت کوتاهی بعد احزاب سوسیالیست در تعدادی کشورها که در آنها سنن انقلابی آنقدرها هم قوی و ریشه دار نبود تقاضای عضویت در بین الملل کونیست را کردند. مثلا احزاب سوسیالیست ایتالیا و چکسلواکی و فراموش نکنید که اکثریت حزب سوسیالیست فرانسه در کنفرانس ۱۹۲۱ در برلین بین الملل کونیست رای موافق داد.

بنابراین موقعیت انقلابیون در سالهای ۱۹۴۴ کاملاً با سالهای ۱۹۱۸ متفاوت بود. آنها در جنبش کارگری، که سنن انترناسیونالیستی آن مدتها قبل از هم گسسته بود، منفرد

اجتماعی معاصر نقص اساسی داشته است.

ولی این در واقع فقط بخشی از پاسخ به سؤال شماست و این حقیقت هنوز باقی است که بسیاری از پیش بینی های کوتاه مدت تروتسکی در واقع کاملاً اشتباه بودند. اشتباه او چه بود و ریشه خطا در کجا بود؟ در اینجا آن اشتباهاتی را که باو می بندند، و در واقع برکنار هم چیدن ناصداقانه بازگفتهای پراکنده متکی است، بکنار میگذاریم. مثل این ادعا که تروتسکی پیش بینی کرده بود، کشور اتحاد شوروی بناچار در جنگ شکست خواهد خورد. در حالیکه نوشته های او نشان میدهد که از چنین موضعی دفاع نمیکرد. در مرتبه ازل او کوبش (تاثیر) کوتاه مدت برخاست نوین انقلاب جهانی بر آگاهی پیشگامان پرولتاریا را بیش از آنچه بود فرض میکرد. در اینجا راهنمای او تشبیه تاریخی بود: انفراد عده قلیلی انترناسیونالیست در جنبش کارگری در سال ۱۹۱۴ راه را برای افزایش خارق العاده قدرت انترناسیونالیست ها در روزهای آخر جنگ جهانی اول، و مخصوصاً بعد از پیروزی انقلاب اکتبر باز کرده بود. در بیان این تشابه، تروتسکی شدیداً تاثیر بیست سال شکست پیاپی نه فقط انقلابهای کارگری، بلکه بطور کلی سازمانهای متشکل جنبش کارگری، را که رفته رفته روی هم انبار شده بود، دست کم گرفت. و این خود حیرت انگیز است چون او هنگام بررسی اوضاع کشورهای مشخص مثل آلمان و روسیه چنین اشتباهی نکرد. او هیچگاه چنین موضعی نگرفت که نازیم مدت کوتاهی دوام خواهد آورد، و سپس برخاست سریع و جدید جنبش کارگری آلمان را، به سطحی ماوراء جنبش های ۱۹۲۳-۱۹۱۸، بدنبال خواهد داشت. برعکس او بر تاثیرهای دراز مدت پیروزی هیتلر، همچون عاملی که روحیه کارگران را خرد میکند و آگاهی آنها را پائین میآورد، تاکید میگذاشت. او مطمئن بود که بالاخره برخاست نوینی در جنبش پیش خواهد آمد، ولی در شرایطی بمراتب مشکل تر از آنچه قبل از برخاست فاشیسم حاکم بود.

تحلیل او از روسیه از اینهم تیزتر بود. او به تاثیرات فاجعه آمیز وقایع اواخر دهه ۳۰ و پراکنده شدن توده های روسی، بر سطح متوسط آگاهی کارگران روس و مشکلات فوق العاده در بازسازی نیروهای طبقه بعد از سرخوردگی تاریخی حاصل از پیروزی بورکراسی استالینیستی اشاره میکرد. در هر دو مورد تروتسکی قاطعانه استدلال میکرد که ترور و سرکوب های بعد از آن، و از بین رفتن کادرها، اگر چه اوضاع را خیلی وخیم کرده اند، ولی علت اصلی اشکالات ظهور نیرومند جنبش انقلابی نبودند. بنظر او موانع اصلی عبارت بودند از فقدان چشم انداز، سرخوردگی سیاسی، و فقدان اعتماد بنفس طبقات اجتماعی، که شکست های تاریخی ای به عظمت فاشیسم یا استالینیسم را متحمل شده بودند.

مشکل اینجا است که تروتسکی ارزیابی های بسیار گوناگون و متفاوتی در سطح ملی و بین المللی مطرح کرده است. در تحلیل کشورهای مشخصی چون آلمان و روسیه تحلیل او بسیار روشنتر است. از طرف دیگر در پیش بینی های بین المللی خود بخطا رفت چون مبنای استدلال خود را این فرض قرار

روسیه پشتیبانی کرد و با تمام قوا اعتصابی را که بر علیه آن صورت گرفته بود تخریب کرد. در همان زمان حزب سوسیال دمکرات، که با تمام قوا بر علیه کمونیست ها پیکار میکرد، با تمام وجود از خط مشی امپریالیست های غربی دفاع میکرد. بجز سازمان دادن چند شورش که بیشتر ملی گرایانه بودند تا چپی، نتیجه هم آنها بر طبقه کارگری که بنفد از ضربات فلج کننده وقایع سالهای ۱۹۲۹-۳۰ و سالهای کشتارهای نازی ها، جنگ و تجزیه بخود میپیچد، قابل محاسبه نبود. تراز نامه کلی این تحلیل چیست؟ کاهش دادن آن به عبارت "امپریالیسم و استالینیسم انقلاب آلمان را خفیه کردند" ساده گرایی است. معنای چنین نظری اینست که تروتسکی و بین الملل چهارم به ظرفیت ضد انقلابی امپریالیسم و استالینیسم کم بها دادند. در صورتیکه اینطور نیست. واقعیت اینست که ما علیرغم اینها انتظار انقلاب در آلمان را داشتیم. آنچه این انگاره عملی را از محتوا خالی ساخت در هم آمیختن شرایطی است که توصیف کردم (و پیش بینی آنها در سال ۱۹۴۰ و حتی ۱۹۴۳ خیلی مشکل بود). شرایطی که امکان خیزش را در تابستان ۱۹۴۲ از بین برد (جالب، اگر چه پیهوده خواهد بود، اگر تنها کنیم که اگر سران ارتش آلمان روز ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۴ خود را از سر هیتلر خلاص کرده بودند، و جنگ به سرعت خاتمه یافته بود، چه میشد؟ در هر صورت پیش نیامدن انقلاب در آلمان، و یا حتی برخاست انقلابی محدودتری مانند آنچه در فرانسه، ایتالیا یا یونان بوقوع پیوست، تاثیر عمیقی بر جریان وقایع هم در اروپا و هم در سراسر جهان گذاشت.

عامل دومی که تروتسکی و تروتسکیست ها پیش بینی نکرده بودند این بود که احزاب کمونیست، بعلاوه نقشی که اتحاد شوروی در شکست فاشیسم بازی کرد و حتی بعلاوه دگرگونیهای اجتماعی در اروپای شرقی، جاذبه زیادی برای طبقه کارگر اروپا داشتند. در سالها ۴۹-۱۹۴۸ بسادگی نمیشد به مبارزین کمونیست توضیح داد که استالین کوشش کرد نظام بورژوازی را در خارج از محدوده شوروی حفظ کند، کارگران متشکل و جوانان به اشتباه پیروزی انقلاب یوگسلاوی و چین را به ارتش سرخ نسبت میدادند. سپس، در دوران اوج جنگ سرد، از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۲، اغلب افشار رادیکالیزه شده کارگران و جوانان خود بخود به احزاب کمونیست و استالینیست جلب میشدند. نه بخاطر سیاستهای سازش طبقاتی این احزاب بلکه بعلاوه تقسیم سیاسی جهان "به دو اردوگاه" که جنگ سرد ایجاد کرده بود.

در این مورد لازم است توجه کنیم که بین الملل چهارم اولین نیرویی در جنبش کارگری بود که — از زمان سومین کنگره جهانی اش در سال ۱۹۵۱ — فهمید که تحکیم و گسترش استالینیسم امری ظاهری است. و این حتی در مورد نواحی جغرافیائی که زیر کنترل ارتش شوروی آمده بودند هم صادق است. واقعیت مخلوط بر تناقضی از گسترش حکومت بوروکراسی شوروی به ماوراء مرزهای آن، ش. س. نمونه هایی از انقلابهای سوسیالیستی واقعی بود که بالاخره به ریشه های استالینیسم تیشه میزدند و بحران تاریخی وجهانی

با وجود اینکه با تقابل رادیکالیزاسیون کارگران از یک طرف و سیاست و استالینیست ها از طرف دیگر روبرو بودیم، باین ارزیابی بودند: سیاست سازش طبقاتی احزاب کمونیست و سوسیالیست دیگر یک انحراف چهار ساله نبود، بلکه نقطه اوج یک روند تکاملی لا اقل بیست ساله بود (اگر سال ۱۹۲۷، سال اخراج اپوزیسیون چپ از حزب کمونیست شوروی را آغاز ریشه کنی انترناسیونالیسم بحساب آوریم. اگر چه تاریخ آنرا باید چند سال بعقب برد). در این شرایط انقلابیون امکانات ناچیزی برای افزایش نیروهای شان داشتند. حتی نادرست از قابلیت انقلابیون جهت نفوذ در خیزش انقلابی بعد از جنگ باید دو عامل اضافی را نیز که نقش مهمی در تحلیل های هم شخص تروتسکی و هم بین الملل چهارم داشت علاوه کرد — دو عاملی که مهند ولی اگر جدا از محتوای عمومی د. نظر گرفته شوند، به بحث دوری خواهد کشید.

اولین این دو عامل اتفاق نیفتادن انقلاب در آلمان در پایان جنگ جهانی بود. انقلاب آلمان جایگاه و بسته های در تمام پیش بینی های تروتسکی و بین الملل چهارم داشت. البته در آلمان با نزول آگاهی طبقاتی طبقه کارگر روبرو بودیم، ولی در عین حال نفوذ تشکیلات سنتی طبقه کارگر در میان طبقه بطور کیفی نقصان یافته بود. این موقعیت امکانات انفجارهای خود انگیزه توده های را فراهم کرده بود که به سرعت از کنترل احزاب سوسیالیست و کمونیست خارج میشدند. (من خود، همچون یک زندانی سیاسی، بآنجا تبعید شده بودم و مدتی در یکی از کارخانه های عظیم تولید سرخت در ولسینگ نزدیک کولونی کار میکردم). من هنوز معتقدم که این چشم انداز از آنچه بنظر میرسد واقع بینانه تر بود. لا اقل تا سال ۱۹۴۴ چنین بود. ولی در مرحله معینی از هم پاشی اجتماعی بر جوحاکم شد. توده تولید کنندگان در آنجا در واقع عبارت بودند از زندانیان جنگ، زندانیان سیاسی، اسرای اردوگاه های کار اجباری و کارگران خارجی تبعید شده. از هم پاشی زندگی جمعی تقریباً کامل بود، حتی همکاری ساده در محل کار از بین رفته بود. در چنین شرایطی چشم انداز خیزش انقلابی در آلمان، بعلاوه مجموعه ای از علل عینی، شروع به محو شدن کرد: "بسیج همگانی" و کشتارهای تشدید شده نازی ها، مشخصاً بعد از ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۴، بمباران گسترده شهرها توسط نیروی هوایی انگلیس، تاثیر وحشتناک ارباب، همراه با اشغال و تجزیه آلمان، نابود شدن وسائل ارتباطی.

به همه اینها باید نتایج شکست را برای مردم اضافه کرد: قحطی، بدبختی، پراکنده شدن جمعیت شهری، نتایج سیاسی استالینیسم و فرمیسیم نیز بهمان اندازه خانمان برانداز بودند. حزب کمونیست آلمان هنوز کادرهای کارگری بیشتری از آنچه میشد فکرش را کرد داشت. ولی با آنکه حزب در آغاز آنقدرها هم قوی نبود ولی ناچار بود سیاست های استالین را بپذیرد، و این به معنای پشتیبانی از ارتجاعی ترین سیاستهای قابل تصور بود. مثلاً حزب کمونیست آلمان از اوراق کردن کارخانه های رور و انتقال آنها به

نقد به نظرات "راه کارگر"

درباره ماهیت طبقاتی دولت

حسین الهی
۵۸/۱۲/۱۷

• جناح ما هرگز ادعای خطا ناپذیری نکرده است. ما، همانند اسقف‌های اعظم استالینیسیم حقایق پیش ساخته را شکل وحی الهی دریافت نمی‌کنیم. ما مطالعه می‌کنیم بحث می‌کنیم، نتیجه گیری‌هایمان را در پرتو تجربه می‌آزماییم، آشکارا اشتباهات پذیرفته شده را تصحیح می‌کنیم و به پیش می‌رویم. هوشیاری علمی و دقت و سخت گیری شخصی از بهترین سنن مارکسیسم لنینیسم اند. ما امید داریم از این جهت به آموزگاران صادق بنانیم.

(تروتسکی : دولت کارگری و مساله ترومیدور و بناپارتیسم)

نقل قول فوق جهت انتقاد از خودیها تصحیح موضع یا تحلیل نادرستی آورده نشده است. بلکه منظور یادآوری شیوه برخورد مارکسیستی به مبارزینی است که معتقدند برای انقلابیون دو راه، دو شیوه برخورد بیشتر وجود ندارد: شیوه چماق و مشت و توده چرب زبانی. و به نقل قولی از استالین استناد می‌کنند که: "لنین اغلب می‌گفت که بسیاری شلوار است مساله‌ای را با چماق و مشت به انقلابیون تحمیل کرد، ولی گاهی بسیار آسان می‌توان با چرب زبانی آنان را جذب کرد، رفقا این حقیقت لنینی را نباید هرگز فراموش کرد." نمی‌دانیم لنین در کجا و چه وقت چنین اندوزی به استالین داده است. اما می‌دانیم که فقط و فقط استالین آنرا شنیده است. استالین در تخیلات خویش، محتملاً "لنین را به هیئت آنچه که خود می‌خواسته، تصویر می‌کرد" است. بهر رو، به حقیقت دیگری نیز آگاهیم که استالین بدیل چماق و مشت را برگزید و در این بهگزینی نیز برآستی همتا نداشت. از سوی دیگر می‌توانیم حدس سزیم که قاعدتاً هنگامیکه چرب زبانی کاری از پیش نبرد، به ناچار چماق و مشت به کار خواهند آمد، و این دو دو روی یک سکه‌اند و آنهم سکه استالینیسیم که خود نمایانگر عقب ماندگی دیوان سالاری (بورکراسی) است. اما این شیوه برخورد بین انقلابیون، به روشنی، ننگه شیوه مارکسیستی - لنینیستی بلکه ماکیاولیستی است. و ماکیاولیسم ناب! استالین چنان پای بند اصل چرب زبانی و مشت و چماق بود که ابتدا اکثریت کمیته مرکزی حزب بلشویک را با چرب زبانی و سپس با مشت و چماق، و آنهم مشت و چماق ناب، از تهمت و افتراهای بیشرمانه

نا تبعید به سیبری و سپردن به جوخه‌های اقدام نابود کرد و جنبش کارگری را به ورطه هلاکت کشاند. و اکنون جای تعجب و تاسف است که تئوری کاسپارانه فوق، و اینهم باز تحت عنوان لنین، پس از فجایع تاریخی، از قلم کسانی که خود را گویا در معرض چنین برخوردی می‌بینند، تکرار می‌شود.

در نتیجه جهت برخورد سالم و مسموم نکردن فضای مبارزه ایدئولوژیک بایسته است که حقیقت استالینستی فوق فراموش شود. ردیف کردن یک سلسله اتهامات و مسموم کردن فضای مبارزه ایدئولوژیک با روحیه غیر کدونیستی و تعالیات گروه - مدارانه می‌تواند بزرگترین ضربه را به مبارزه ایدئولوژیک سالم و کمونیستی وارد آورد. "و... و..." بررسی و نقد مواضع و تحلیل‌های سازمان‌های سیاسی گوناگون چه در صفت انقلاب، و چه در خارج آن می‌تواند بسیار آموزنده باشد و بیک مبارزه ایدئولوژیک سالم و انقلابی در میان مبارزان دامن بزند.

"راه کارگر" به کدام شیوه پای بند است بشیوه ماکیاولیستی، کاسپارانه، استالینستی چرب زبانی و مشت و چماق، یا بشیوه برخورد سالم؟ امیدوارم که دومی باشد. هر چند که "راه کارگر" در ضمیمه شماره ۱۲ به هر دو شیوه ابراز علاقه کرده است. پرسیدنی است شیوه ماکیاولیستی - اپوزتونیستی در بحث سیاسی چیست؟ این شیوه "شاهانه" را حزب توده ایران و استالینیسیم در سطح جهانی بدون جنبش کارگری آوردند. و متأسفانه بخش اعظم چپ ایران از این نالودگی پالوده نشده است. جنبه‌های خشن و قرون وسطایی اش را می‌توان به روشنی در حزب توده دید و جنبه‌های سایه روشن و ضعیفتر آنرا در کسانی که علیرغم ادعای خود به "بحران هویت" دچار شده‌اند.

بنابراین در اینجا به انتقاد نظرات "راه کارگر" پرداخته خواهد شد. برخوردی یکسره جدا از چرب زبانی و مشت و چماق. انتقاد به جنبه‌ای از دیدگاه و خط (؟) "راه کارگر" پیرامون ماهیت دولت و انقلاب ایران. مساله چیست؟ مساله درباره شناخت ماهیت طبقاتی دولت است: "ماهیت طبقاتی دولت کنونی چیست؟ جهت تبیین و شناخت ماهیت طبقاتی دولت بطور کلی باید دید که از منافع طبقاتی - تاریخی کدام طبقه علیه

طبقه دیگر اجتماعی دفاع می‌کند. به عبارت دیگر مثلاً در دولتی مفروض آیا قوانین انکشاف وجه تولید سرمایه‌داری متحقق میشوند و رژیم مزبور در چنین جهتی گام برمی‌دارد، یا توسط رژیم نادیده گرفته میشوند؟ اگر قوانین انکشاف وجه تولید سرمایه‌داری متحقق میشوند رژیم سرمایه‌داری است و در نتیجه آنچه ضروری است مالکیت خصوصی و امکان انباشت سرمایه و تحقق ارزش اضافه است.

کارنامه دولت "جمهوری اسلامی" در یکسال اخیر، براساس حکایت از سرکوب کارگران و زشت‌کشان و دغا باز سرمایه می‌کند. از کشتار و درگاه خلق کرد در سبزه حمله به حقوق زنان، بار ساری از شش شاهنشاهی تحت نام اردشیر اسلامی، کشتار خفق‌های ترکمن عرب، کرد، و به علاوه ستم کارگران اعتصابی و بیکار، کشتار وادیکبران پس‌در انزلی، و غیره گرفته تا ستم مالکیت از مردم در تمام سطوح و سیاست‌های اقتصادی از قبیل استغاثه، الماس، نذر در بازار بدرگاه سرمایه داران، ملی کردن بانک‌های ورشکسته، تخم اندوخته اخیر جناب بنی صدر مبنی بر ملی کردن تجارت خارجی و تملیک بهره بانکی، طرح ایجاد سازندگی خلاق رد در خرد فروشان، بجرم گرانفروشی و... و... بیابانگرایی - تحقیق است که دولت جمهوری اسلامی از منافع سرمایه داران و زمینداران دفاع میکند.

اما بخش وسیعی از چپ ایران در جواب به سوال بنیادی فوق مطلقاً نه تنها نشان داد که از مارکسیسم - لنینیسم فقط اسم آنرا بلغور می‌کند، بلکه شکنجی آور اینکه، تحلیل طبقاتی را یکسره فراموش کرده و حتی قادر به شیوه درست طرح مساله هم نیست.

سوال بنیادی ماهیت طبقاتی دولت چیست؟ بدینگونه طرح شد: آیا دولت خلقی و ضد امپریالیست است یا ضد خلقی؟ ملی است یا ضد ملی؟ و غیره. در نتیجه سوال بدرستی طرح نشده و هنگامیکه سوال بدرستی مطرح نشود بنابر جوابها نیز بی اعتبارند. مانند سؤالاتی که در قرون وسطی برای کشیشان و اسکولاستیکها مطرح می‌شد، از جمله اینکه "بر سر هر سوزن چند نفرشته جای می‌گیرد؟"

و اما فراتر از این، شیوه برخورد و تحلیل نیز دست کمی از شیوه اسکولاستیکها ندارد. مثلاً در زمینه علم طب و تشریح و کالبد شکافی، استاد بر بالای کالبد می‌ایستاد و

ایدا این نیست که این شکست ها از ، مثلا سال ۱۹۲۳ سالی که سلسله شکستها آغاز شد ، مسلم بودند ، در واقع ، علیرغم شکست پرولتاریا در سال ۱۹۲۳ در آلمان ، هنوز پیروزی های زیادی ممکن بودند ، همانطور که انقلاب های چین ، یوگسلاوی ، و قایع اسپانیا و فرانسه در سالهای ۳۰ نشان دادند ، حتی جلوی پیروزی هیتلر را هم میشد گرفت ، ولی از انتهای سالهای بیست دیگر فقط با شکست سال ۱۹۲۳ ، نابودی انقلاب چین در سالهای ۲۷-۱۹۲۶ ، انزوای مداوم ج . ش . س . ققدان چشم اندازهای بین المللی برای کمونیست ها ، بعثت پیروزی نازی ها ، شکست بسیج های کارگری در فرانسه در اواسط سالهای ۳۰ و شکست انقلاب اسپانیا در جنگ خونین داخلی ، روبرو نبودیم ، بلکه برآیند مجموعه آثار این عوامل بود که بر دنیا سایه انداخته بود ، ارزیابی نادرست از اهمیت این پدیده اساسی ترین عامل در پیش بینی های خطای تروتسکی بود ، و این در عین حال عاملی بود که احزاب سوسیال دمکرات و کمونیست را قادر ساخت نقش کلیدی خود را در بازسازی و تحکیم نظم عالم بورژوازی در غرب بازی کنند .

آنها بر میانگین ختند ، بحرانی که به از بین رفتن تدریجی کنترل بوروکراسی کرمین بر بخش های عمده ای از نواحی تحت تسلط آن منجر میشد ، ولی این دو عامل پیشامدی ققدان انقلاب آلاب آلمان و تحکیم ظاهری استالینسم در جنبش کارگری جهانی - بعثت محتوای عمومی نزول آگاهی طبقاتی توانست چنین آثار فاجعه آمیزی بر رزوند انقلاب ، مخصوصا در کشورهای غربی بگذارد ، اگر مثلا بسیج های توده ای از تحت کنترل احزاب کمونیست ایتالیا و فرانسه خارج شده بودند ، آنطور که بعد از سال ۱۹۱۸ از کنترل احزاب سوسیال دمکرات ، آلمان خارج شدند ، تاثیر متلاشی کننده ای بر استالینسم میگذاشت ، ولی این اتفاق نیفتاد ، زیرا بعد از تاثیر مجموعه ۲۰ سال شکست ، خود انگیزگی و ظرفیت خود سازماندهی طبقه کارگر از آنچه ما در سال ۱۹۴۰ و حتی ۱۹۴۴ پیش بینی کرده بودیم کمتر بود .

علت اصلی محدودیت های برخاست انقلابی سالهای ۴۸-۱۹۴۴ در اروپا را باید در برآیند مجموعه این عوامل جستجو کرد ، و اینرا هم میخواهیم روشن کنم که منظور من

نقد به نظرات

زد ، شهید ستان شهری را اگر پرولتاریا بدنبال خود نکشد نمیتواند موفق بشوند (لازم به تذکر است که شهید ستان شهری بیش از چهل درصد جمعیت شهری را تشکیل میدهند) و مهمترین دهنان فقیری زمین که جزو متحدین پرولتاریا و یار وی در انقلاب سوسیالیستی هستند .

پرولتاریا باید برنامه مستقل خویش را که از ضروریات مبارزه و تحلیل مارکسیستی از جامعه و مبارزه طبقاتی و قانونمندیهای آن بدست آمده پیش بگذارد و خرده بورژوازی شهر و ده را بدور خود متشکل نماید ، این خرده بورژوازی راه حل مستقلی برای حل جامعه ندارد ، پرولتاریا با خرده بورژوازی به تساوی درد و ملت شرکت نخواهند کرد و خود را به " گنجی و کودنی

تاریخی " خرده بورژوازی تنزل نخواهد داد ، بلکه در مبارزه طبقاتی ، سیاسی ، هژمونی کسب کرده و خرده بورژوازی را به پیروی از برنامه خود متقاعد خواهد کرد ، پرولتاریا برنامه های گنج و ایده آلیستی و تخیلی خرده بورژوازی را قبول نخواهد کرد بلکه در برابر آن برنامه مستقل و سوسیالیستی خود را پیش میگذارد ، و بکند دهنان دیکتاتوری پرولتاریا رانه برخورد بورژوازی ، بلکه بر بورژوازی اعمال میکند ، سازمانهای سیاسی کارگری نباید تحت عنوان " برنامه حداقل " ، مرحله انقلاب و غیره پرولتاریا را بدنبال توهمات مذهبی و غیر مذهبی سازمانهای خرده بورژوازی (از قبیل سازمان مجاهدین خلق) بیاندازند ، چشم انداز این سیاست دنباله روی و شکست است ، آیا " راه کارگر " و دیگر سازمانهای مدعی سوسیالیسم خواهان انتقال گنجی خرده - بورژوازی به پرولتاریا هستند ؟

از انقلاب موفقیت آمیز "دمکراتیک تود" تشکیل میشود. بسیار خوب گویا تمام مسائل دیگر به میمنت و مبارکی پیش میرود. اما پرسیدنی است که دیگر تمایز بین طبقه کارگر و خرده بورژوازی چیست؟ و چرا دیکتاتوری خرده بورژوازی دیکتاتوری پرولتاریا نیست؟ و چرا انقلاب سوسیالیستی نیست؟

اما موضع به اینجا ختم نمیشود. ما با مساله جدی تر و عمیقتری مواجهیم. اساسا پرسیدنی است که چرا پرولتاریا می باید با قشر و یا طبقه ای دیگر وارد يك "بلوک سیاسی" بشود. "راه کارگر" جواب خواهد داد: زیرا مرحله "انقلاب دمکراتیک توده ای" است. چرا چنین است؟ لابد زیرا پرولتاریا باید با خرده بورژوازی وارد "بلوک سیاسی" بشود. ضمیمه "راه کارگر" شماره ۹ که اختصاص به روشن کردن مفهوم "بلوک سیاسی" دارد به وقایع قرن نوزدهم می پردازد و به مثالهای امپراطوری آلمان تحت رهبری بیسمارک، دولت ژاپن، انگلیس (رابطه توی ها و ویک ها) در جریان انکشاف مناسب تولید بورژوازی پرداخته و بلوکهای سیاسی که بورژوازی خواسته یا دیگر اقشار و طبقات جامعه برای تقابله با پرولتاریا علیه وی تشکیل میداد، روشن میکند. و حال که مفهوم "بلوک سیاسی علیه پرولتاریا" روشن شد، به بلوک سیاسی که پرولتاریا و خرده بورژوازی میتوانند تشکیل بدهد می پردازد. "بلوک سیاسی" در دولتهای قرن نوزدهم، شاید "راه کارگر" را به این نتیجه میرساند که پرولتاریا نیز ناچار است در مبارزه سیاسی خویش "بلوک سیاسی" بسازد. "راه کارگر" کیفیت کاملاً متمایز انقلاب پرولتری را با انقلابات بورژوایی و کیفیت متفاوت مبارزه پرولتاریا را با مبارزه بورژوازی برای بدست گرفتن قدرت نمی بیند. جهت اثبات این ساختمان منطقی و تئوری مزبور، که "راه کارگر" بنا نموده است، بناچار مفاهیم نوینی از طبقه کارگر و خرده بورژوازی میسازد. در بالا دیدیم که از پرولتاریا شتر مرغ ساخته شد و اکنون ببینیم این خرده بورژوازی چه پدیده ای است که پرولتاریا ناچار است خود را برایش به هیات شتر مرغ در بیاورد.

"راه کارگر" در ضمیمه شماره ۱۰ می نویسد: "..... بلوک سیاسی" در يك وضعیت تاریخی بیان کننده قرابتها و همسویی های طبقاتی معین جامعه است. همسویی از منافع عینی طبقات تشکیل دهنده "بلوک سیاسی" ناشی میگردد و يك امر تصادفی نیست. بنابراین بلوک سیاسی بر منافع واقعی طبقات استوار است و نه بر توهّمات آنها. مثلاً دهقانان از لحاظ تاریخی با پرولتاریا همسو هستند و "..... پرولتاریا و دهقانان میتوانند بلوک سیاسی پایداری تشکیل بدهند، چرا که میتوانند در کنار هم زندگی کنند و رشد

يکي بمعنی تضعیف و نابودی دیگری نیست." (تاکید از نویسنده)

تصور نکنید که این جملات را يك سوسیا لیست تخیلی نگاشته است. ابداً این تحلیل برجسته (؟) مارکسیستی - لنینیستی از قلم کسانی تراوش میکند که مدعی حل بحران ایدئولوژیک چپ هستند. به رفقای "راه کارگر" رفیقانه توصیه می کنیم که بیانیه کمونیست "را يك بار دیگر (شاید برای هزارو یکمین بار) با دقت بخوانند و بعد بگویند که آیا رشد پرولتاریا بمعنای تضعیف دهقانان (خرده بورژوازی) نیست؟ آیا منافع عینی خرده بورژوازی و پرولتاریا یکسان است؟ خیر و هزار بار خیر، پرولتاریا خواستار نابودی مالکیت خصوصی است و خرده بورژوازی خواستار سیستم بهره کشی - بهره دهی است. پرولتاریا خواستار تغییر بنیادی روابط تولید کالایی تعمیم یافته است. در حالیکه خرده بورژوازی خواستار آن نیست. حال چطور منافع ایندو میتواند یکسان باشد. مگر اینکه رهبری سازشکاری بتواند پرولتاریا را تحمیل کسره و تحت نام منافع تاریخی به سازش نه تنها با خرده بورژوازی که با بورژوازی و بکشاند رفقا مگر شما نبودید که در جزه "فاشیسم" نوشتید که "فاشیسم" (..... بمثابه جنبش توده ای خرده بورژوازی) غالباً بر آغاز نمودهای تند شد سرمایه داری دارد.

لیکن این ضدیت با سرمایه بزرگ از لحاظ تاریخی سترون است. چرا که میخواهد سرمایه بزرگ را بصورت يك شر اخلاقی بکوبد در حالیکه مالکیت خصوصی را حفظ کند. (تاکید از نویسنده) حالا چطور شد که خرده بورژوازی با پرولتاریا از لحاظ تاریخی دارای منافع یکسانی شد؟

اما بیایید فرض کنیم هنگامیکه "راه کارگر" از منافع یکسان تاریخی و واقعی پرولتاریا و خرده بورژوازی صحبت میکند منظورش اینست که چرن "انقلاب دمکراتیک توده ای" است در نتیجه نفع پرولتاریا (؟) اینست که فعلاً با خرده بورژوازی "بلوک سیاسی" تشکیل بدهد. اما از این دیدگاه نیز مساله منتفی است. زیرا "راه کارگر" چنین منظوری ندارد و مکرراً اعلام میکند که بلوک سیاسی پرولتاریا و خرده بورژوازی پایدار است و ایندو تضاد آنتاگونیستی با یکدیگر ندارند در حالیکه پرولتاریا و بورژوازی دارای تضاد آنتاگونیستی هستند و نمیتواند "بلوک سیاسی پایدار" بسازند (لابد موقت و ناپایدار مجاز است، ؟)

اما بگذارید از هفت خوان اشتباهات تئوریک و اغتشاشات فکری تفکر "راه کارگر" بگذریم و ببینیم بالاخره در خوان هفتم پس از پیروزی "انقلاب دمکراتیک توده ای" و استقرار دولت پایدار "دمکراتیک توده ای" چه اتفاقی می افتد. بزم "راه کارگر" این "دولت نوین" پایدار خواهد بود. اما پرسیدنی است که

ماهیت طبقاتی این دولت چیست؟ و اگر این دولت، دولت کارگری یا دیکتاتوری پرولتاریا نیست (که بر اساس تئوری رفقا نیز نمیتواند باشد) طبقه کارگر چگونه و چه وقت دیکتاتوری خود را برقرار میکند؟ "راه کارگر" نه تنها سخنی از دیکتاتوری پرولتاریا نمی گوید بلکه ماهیت طبقاتی "دولت نوین" را نیز توضیح نمیدهد. هنگامیکه می گوید "دولت نوین" دولتی پایدار است و تضادهای آنتاگونیستی وجود ندارند، میتوان نتیجه گرفت که "دولت نوین" که حاصل انقلاب سوسیالیستی نیست میتواند بطور مسالمت آمیز، شاید آنهم اگر ضروری باشد، بدل به دولت کارگری شود و ضرورتی هم بالطبع به انقلاب سوسیالیستی نیست. آیا نمیتوان نتیجه گرفت که "راه کارگر" به منجلاب رفرمیسم در غلطیده است؟ آیا نمیتوان نتیجه گرفت که "راه کارگر" تئوریهایی رفرمیستی قدیم را تحت پوشش جدید تئوری مبتذل تری احیا کرده است؟ آیا تئوری مزبور تفاوت کیفی با تئوری حزب توده دارد؟ تفاوت تحلیل حزب توده با "راه کارگر" فقط اینست که حزب توده خمینی را نماینده خرده بورژوازی میشناسد، اما "راه کارگر" وی را نماینده خرده بورژوازی ندانسته بلکه از هنگام به قدرت رسیدنش نماینده بورژوازی انحصاری و غیره میدانند. در غیر اینصورت "راه کارگر" چنان میکند که حزب توده میکند. اختلاف بر سر يك ارزیابی است و بس.

راه کارگر در جزه "فاشیسم" که توسط دانشجویان هوادارشان در نیمه ماه چاپ شد می نویسد: "..... مبارزان چپ و کمونیست در کاریکاتورهای از تحلیل طبقاتی فرو میغلتنند غالباً همدیگر را متهم به انحراف در فهم ماهیت دولت کنونی، سازش با نیروهای ارتجاعی میکنند. لیکن دعوا بر سر نحوه کنار آمدن با بلوک حاکم است. نه بر سر نفس کنار آمدن" (تاکید از نویسنده).

"راه کارگر" با نفس کنار آمدن مخالف است. بسیار خوب اما چنانکه خود گفتید و نشان داده شد با نفس کنار آمدن با خرده بورژوازی موافقت و دقیقاً این سیاستی است که حزب توده، سازمان فدائیان سعی میکنند دنبال کنند. آنها نیز با نفس کنار آمدن با خرده بورژوازی موافقت و اما دست بر قضا ز مساله "نماینده گی سیاسی" را نفهمیده اند و با بورژوازی مشغول "کنار آمدن" هستند.

اما "معضل" خرده بورژوازی (بزعیم فدائیان) گریبان "راه کارگر" را ول نخواهد کرد. "راه کارگر" معتقد است که چشم انداز واقعی آینده، یا محتمل ترین چشم انداز فاشیسم است و خرده بورژوازی فاشیسم را بر خواهد گزید. پرسیدنی است که حال که بزم "راه کارگر" این خرده بورژوازی (بنابینه دلالی که خود قبول دارند و ما نداریم) بخاطر دلالی عینی و ذهنی چنان پایدار

است که قادر به پیروزی در این نبرد طبقاتی است و میتواند بچنگد . طبقه کارگر همومونی را بدست میگیرد و ماموریت خود را با کمک توده های دهقانی و خرده بورژوازی به انجام می رساند . همانطور که بورژوازی در زمان خویش با کمک خرده بورژوازی ماموریت خود را به انجام رسانید . پرولتاریا باید خرده بورژوازی را رهبری کند ، ورا به درون جنبش بکشاند و او را به موفقیت برنامه های خود علاقمند کند . اما هرگز نمیتواند باوی "بلوک سیاسی" تشکیل بدهد . در انقلاب ایران پرولتاریا رهبر است و نه در حرف که در عمل . و رهبر باقی میماند . این دیکتاتوری پرولتاریا متکی بر دهقانان و خرده بورژوازی است . برتری برنامه کارگری بر برنامه بورژوازی (خرده بورژوازی) .

"راه کارگر" به روابط طبقاتی ، دینامیسم مبارزه طبقاتی و منطق مبارزه سیاسی نمی پردازد و در محاسبات خود این عوامل را تعیین کننده را در نظر نمی گیرد . لاسال در سال ۱۸۵۹ به مارکس نوشت :

"در انقلاب غریزه توده ها بطور کلی بمراتب مطمئن تر از هوش خوب روشنفکران است دقیقاً فقدان تعلیم و تربیت توده ها است که آنها را از نتایج رفتار هوشمندانه محافظت میکند در تحلیل نهایی ، انقلاب تنها با کمک توده ها و اشتیاق از خود گذشتگی آنها میتواند انجام شود . ولی توده ها ، تنها بدلیل "جهل" شان ، تنها بدلیل فقدان تعلیم و تربیت ، مطلقاً ناتوان از درک امکان گرای هستند و چون مغز تعلیم نیافته صرفاً نهایت ها را تشخیص میدهد ، فقط آری و نه را میشناسد . به این دلیل آنها به نهایت ها ، کرانها توجه ندارند که بی واسطه و کل است . بالاخره این بدین معنی است که دغدغداران با هوش و پشت فکر انقلاب در عوض اینکه دشمنان حیل گز را در برابر خود و دوستانشان را در پشت خود داشته باشند ، برعکس ، تنها دشمنان را در برابر خود دارند و ابد کسی را در پشت خود ندارند . از اینرو آنچه در ظاهر نقل سلیم تر بنظر می آید در عمل حماقت ناب از آب در می آید ."

دغدغداران با هوش و روشنفکر انقلاب ما بدینگونه دست به تدوین "خط" جدیدی در جنبش و تدوین تئوری انقلاب میزنند . و فی البداهه و بطورزی خلق الساعه تئوری می سازند . حقیقت اینست که تا مادامی که اکثریت چپ ایران و منجمله "راه کارگر" به برخورد انتقادی و ریشه ای از انگاره ها و ایده های از پیش قبول شده خویش نبردازند در این بحران اید و لوزیک دست و پا می زنند و تحلیل شتر مرغی ارائه خواهند کرد . اکنون از بررسی طراز نوین "راه کارگر" بگذریم و ببینیم درباره دولت و دینامیسم

دلیل بجای شروع از واقعیت و تناسب نیروهای طبقاتی و تحلیل مشخص از اوضاع مشخص از مفاهیم تجریدی شروع میکنند . روش متدولوژیک جالبی است و گاهی شاید جنبه های از حقیقت را بنمایاند . اما مارکسیستی نیست . پراگماتیسم است .

"راه کارگر" خود معتقد است که : "مفهوم بلوک سیاسی" و "همومونی" کمک میکند که این ماهیت طبقات را بطور انتزاعی و در خلا بررسی نکنیم . با کمک این مفاهیم میتوانیم روابط طبقاتی و مبارزات طبقاتی در یک جامعه را بعنوان یک مجموعه و در یک وضعیت سیاسی و افق تاریخی مشخص ارزیابی کنیم ."

"راه کارگر" چه میگوید ؟ میگوید که از مفهوم "بلوک سیاسی" میتوان "روابط طبقاتی و مبارزات طبقاتی در یک جامعه را بعنوان یک مجموعه و در یک وضعیت سیاسی و افق تاریخی مشخص ارزیابی کرد . اما کسانی که به الفبای مارکسیزم آشنا باشند میدانند که روابط طبقاتی و مبارزات طبقاتی در یک جامعه و در یک وضعیت تاریخی مشخص دقیقاً از تحلیل عینی و مشخص از شرایط مشخص ناشی میشود . به عبارت دیگر نقطه حرکت ماتریالیستها نه مفهوم انتزاعی "بلوک سیاسی" بلکه واقعیت مشخص است .

بهر رو "راه کارگر" صرفاً تحلیل مارکسیستی را به ابتذال میکشاند . مقایسه های تاریخی را بجای تحلیل مشخص جا میزند .

مفهوم "بلوک سیاسی" اولین بار بطور مبهم توسط کمینترن استالینیستی تدوین شد و در انقلاب دوم چین بطور پیگیر به مرحله اجرا درآمد که باعث شکست انقلاب دوم ۲۷ - ۱۹۲۵ و متلاشی شدن سازمانهای کارگری چین در شهرهای شانگهای و غیره ، و کشتار کمونیستهای چین گردید . سیاست مزبور مبنی بر ضرورت تشکیل بلوک چهار طبقه (طبقه کارگر ، دهقانان ، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی) و عدم اتخاذ سیاست مستقل کارگری استوار بود . و پس از آن در کشورهای اروپایی بعنوان "جبهه خلقی" تجویز شد که به سرنوشتی مشابه انقلاب دوم چین دچار گردیدند . و اکنون "راه کارگر" سعی میکند با تئوریزه نمودن این سیاست سازش طبقاتی تحت مفهوم "بلوک سیاسی" تئوری مزبور را اعتبار ببخشد . منتها با یک تفاوت در معادله فوق . اینکه چون در ایران بورژوازی ملی وجود ندارد ، در نتیجه معادله جبری "بلوک سیاسی" = (طبقه کارگر ، دهقانان ، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) تبدیل به "بلوک سیاسی" = (طبقه کارگر ، دهقانان و خرده بورژوازی) میشود . لیکن منطق همان منطق سازش طبقاتی است و منطق "استالین کیبر رهبر پرولتاریای جهان ؟"

گفتنی است که پرولتاریا با هیچیک از اقشار و طبقات اجتماعی بلوک سیاسی نمی تواند ببندد . زیرا که تنها طبقه ای

شعاعی جنبش فاشیستی را تشکیل خواهد داد و باز بزم "راه کارگر" با پرولتاریا از نظریه به "زقابت" بر خواهد خواست (یعنی ازمانهای کارگری را داغان خواهد کرد و باز دلالی) . چرا پرولتاریا باید با چنین سری "بلوک سیاسی" تشکیل بدهد . پرسیدنی است که چه لزومی دارد که پرولتاریا با خرده بورژوازی که در نتیجه کودنی تاریخی خود ر جنبش فاشیستی بدترین نوع گول و فریب پذیر میشود . تنگ نظری و کودنی تاریخی عالی ترین شکل خود در فاشیسم متجلی میگردد "بلوک سیاسی" ببندد ؟ پر واضح است "راه کارگر" ابداً و مطلقاً قبول ندارد که میتوان با رهبری جنبش فاشیستی "بلوک سیاسی" ساخت . بسیار خوب . بنا براین "راه کارگر" باید دو راه را انتخاب کند : یا نکه معتقد باشد اساساً انقلاب برای پرولتاریا ردستور روز قرار ندارد ، و باید از انقلاب دست بشوید ، زیرا که خرده بورژوازی بجلاب فاشیسم در غلطیده و امکان ساختن بلوک سیاسی" با وی نیست . و یا اینکه قلاب برای پرولتاریا در دستور روز قرار دارد و این وظیفه تاریخی را بدون خرده بورژوازی ، به فاشیسم مبتلا شده انجام دهد . کدامیک "راه کارگر" قبول دارد ؟ بنظر میرسد که ه اول را ؟ و به این مورد بیشتر پرداخته خواهد شد .

"رفقا شما موظفید به سئوالات فوق صریحاً جواب بدهید . اختراع و تدوین "تئوریهای طراز نوین" بطور مصلحت آمیز نه تنها بحرانید و لوزیک را حل نمیکند بلکه آنرا حادثه ترینامید . و نشانگر برخورد غیر مسئولانه نسبت به انقلاب و پرولتاریای ایران است .

پرسیدنی است که چرا "راه کارگر" خود را به بنین چاه ویلی انداخته است و آسمان و زمین را بهم می باند و تناقضی گوید ؟ جواب ساده است بخاطر اینکه "تئوری استالینیستی بلوک" بندی و سازش طبقاتی حفظ شوند . پرا بنابه گفته استالین (صد البته رهبر سیار بسیار کبیر پرولتاریای جهان) پرولتاریا اید با دیگر اقشار و طبقات غیر پرولتری وارد بلوک سیاسی" بشود و هر که گفت نـــــــ تروتسکیست خائن " است . "راه کارگر بصورت جبری دریافته است که این دولت ، دولت صوبی نیست ، ضد امپریالیست نیست ، خلقی نیست ، چنین و چنان نیست . پس باید سرنگون بشود . اما اگر قبول کنیم که "خرده بورژوازی در قدرت" است بناچار نمی توانیم سرنگونش کنیم . زیرا "رفیق" استالین و پس از او "رفیق" مائو گفته اند که خرده بورژوازی خلقی است . خوب و مردمی است . "راه کارگر" برای آشتی دادن تجربه دگم خود به این نتیجه میرسد که این "دولت خرده بورژوازی" نیست و چیز دیگری است . و آنوقت سعی در توضیح و تبیین آن میکنند . دقیقاً بهمین

بازرجه طبقاتی چه میگویند . " راه کارگر " در تعیین ماهیت طبقاتی دولت آنرا بد رستی روزوای ، سرمایه داری ، از رویایی نموده و ارگان بورژوازی برای سرکوب طبقه کارگر و زحمتکشان میدانند . و چنانکه میدانیم سلطه اجتماعی يك طبقه ممکن است اشکال سیاسی نهایتا متفاوتی بخود بگیرد . این موضع توسط تمامی تاریخ بورژوازی از قرون وسطی تا عصر کنونی تأیید میشود . بنا بر تئیسیم ، فاشیسم ، دیکتاتوری نظامی ، بورژوا دیکراسی ، غیره ، انواع مختلف دیکتاتوری طبقاتی و یا سلطه اجتماعی بورژوازی هستند . پس باید روشن کنیم که شکل سیاسی سلطه اجتماعی بورژوازی در ایران چگونه است و چیست . بعبارت دیگر گرایش عمده تعیین کننده در واقعیت ایران کدام است و بکدام سوسی رود .

" راه کارگر " معتقد است که چشم انداز واقعی ، نه انقلاب پرولتاریایی (از نوع دیکتاتیک توده ای ، دیکتاتیک " خلقی " بانوین و غیره) و مسلما نه انقلاب سوسیالیستی ، بلکه فاشیسم ، یعنی تقویت ضد انقلاب است . در جزوه " فاشیسم " صفحه ۲ بخش فاشیسم چشم انداز واقعی " مینویسند : " کمونیستها در مجموع برنامه و تحلیل روشن و دقیق انقلابی از وضع کنونی ندارند . مقاله حاضر سعی میکند نقطه درچارچوب تحلیل موقعیت اجتماعی - سیاسی کنونی در حد توانایی پاسخی به مسائل جنبش و وظایف کمونیستها بدهد . " پاسخ چیست ؟ اینکه فاشیسم در راه است .

در بالا گفتیم مبارزه طبقاتی در محاسبات خود از آنچه که رخ خواهد نمود ، رادرنظرنگیریم . درنست تسلیم سرنوشت شده شیوه طرح مساله و جواب به آن و تحلیل قدری گویانه وفاتالیستی خواهد بود .

اینکه " راه کارگر " اینقدر خوشبین است که فاشیسم خواهد آمد و پرولتاریا و سازمانهای سیاسی اش از جمله " سازمان راه کارگر " کت بسته تسلیم فاشیسم خواهند شد مساله ای است که در اینجا فعلا بدان نمی پردازیم و در جواب این فاتالیسم زخم و خشن ، نقلی قولی از لنین رادرجواب به این سوال که آیا بحران سرمایه داری بعد از پایان جنگ باید ضرورتا به انقلاب کشیده شود ، در کنفرانس بین الملل کمونیستی ، می آوریم . لنین میگوید " به این سوال فقط بصورت تئوریک نمیتوان جواب داد . این نوع جواب دادن ، حرف مفت زدن و اسکولاستیک است . جواب این سوال راتنها مبارزه واقعی میتواند بدهد . وظیفه احزاب کمونیستی این است که این مبارزه راتحاد ممکن خوب تدارک ببینند . " (تاکید از نویسنده)

این درک فاتالیستی راماز بر خورد " راه کارگر " با خرده بورژوازی و نقش خرده بورژوازی در انقلاب و متعاقب آن در مساله فاشیسم مشاهده کردیم و دیدیم که اینکه چشم انداز واقعی فاشیسم است ، حرف مفت زدن و اسکولاستیک است ، به

گورسپردن انقلاب است . خواننده نباید دچار تعجب شود . حقیقتی تلخ است ولی بهر رو حقیقت دارد که " راه کارگر " انقلاب را به گور سپرده است و آنهاهم بخاطر خرده بورژوازی در ضمیمه " راه کارگر " شماره ۱۱ ظفر مندا نه اعلام میکنند : " انقلاب مرد ، زنده باد انقلاب ! " عبارت فوق یعنی نقل قولی از کتاب جنگ داخلی در فرانسه اثر مارکس ، بنامند يك شعار بزرگ يك صفحه را اشغال میکند . ممکن است گفته شود که رفقای " راه کارگر " قصد دارند ادای مارکس را در بیاورند و صرفا از زیبایی عبارت مزبور خوششان آمده و برای خالی نبودن عریضه آورد ه اند . اظهار چنین حکمی ، اگرچه نیمی از حقیقت رادرنبرد دارد ، واقعایی انصافی در حق " راه کارگر " است و به " راه کارگر " به مثابه يك گروه و روزنامه جدی که سخنان قابل تعمق است برخورد نمیکنند . برعکس " راه کارگر " راز تئوری نوین خود را آشکار میکند . راز تئوری مزبور دست شستن از انقلاب است . " انقلاب مرد " آنچه که نباید بشود شده است و آب رفته رابجوی نمیتوان بازگرداند . چنین میگویند . اما " راه کارگر " میگوید اگر " انقلاب مرد " ولی نفس انقلاب کردن هنوز نمرده است . پس " زنده باد انقلاب " در این زمینه چپ ایران به رفقا واقعا مد یون است . " راه کارگر " میگوید " دلخوریباشید ، مساله ای نیست اگر فاشیسم آمد و جنبش کارگری و سازمانهای سیاسی اش را بدون مقاومت متلاشی و خرد کرد . زنده باد انقلاب . روزی ، روزگاری انقلاب خواهد شد . و چپ حق دارد جواب بدهد : پایادست میرزاد !

راه کارگر و مسئله فاشیسم

چنانکه دیدیم ، " راه کارگر " معتقد است فاشیسم چشم انداز واقعی است حال ببینیم فاشیسم چیست و درك " راه کارگر " از فاشیسم چگونه است و چرا چشم انداز محتمل آینده را فاشیسم می بیند .

پیروزی فاشیسم راباید به مثابه محصول روابط اقتصادی ، سیاسی وایدئولوژیک بین طبقات سرمایه داری پسین در نظر گرفت . فاشیسم محصول سرمایه داری محتضراست . آخرین ودرضمن فاسدترین شکل قدرت حکومتی بورژوازی در مرحله ای است که جامعه بورژوازی بطور شدیدی توسط انقلاب کارگری تهدید شده و بورژوازی تمام نیروی خود رابخاطر دفع این یورش مصرف کرده است . " فاشیسم دیکتاتوری عریان سرمایه داری است . هنگامیکه کارکرد - های عادی اقتصاد با اختلال عمیق روبرو شود ، جامعه بورژوازی ، فاشیسم راجوان غذا ی هضم نشده مستفراغ میکند . تضاد های روابط تولید سرمایه داری گاهی بچنان درجه ای رشده میکنند که راه گریزی برای بورژوازی باقی نمی ماند مگر اینکه هستی سیاسی اش را فدای هستی

اجتماعی خود نموده و قدرتش را بدست عناصر لومین و دسته های جدا شده از طبقه خویش دسته های اوباش هیتلر ، موسولینی و فرانکو بدهد . عملکرد تاریخی تسخیر فاشیستی قدرت عبارت است از تغییر ناگهانی و خشن شرایط تولید و تحقق ارزش اضافه بنفع گروههای قدرتمند سرمایه انحصاری . در هنگامیکه شرایط واضع عینی تولید و تحقق ارزش اضافه دچار بحران شده است . یعنی يك بحران عمیق ساختاری که با بحرانهای ادواری سرمایه داری فرق دارد . فاشیسم هم تحقق و هم نفی گرایش سرمایه انحصاری در جهت توتالیتاری " سازمان دادن " کل زندگی اجتماعی خویش است . لیکن سرمایه داری انحصاری نمیتواند در شرایطی که طبقه کارگراز تشکیلات و قدرت (سازمانهای سیاسی و صنفی ، اتحادیه های کارگری و غیره) قابل ملاحظه ای برای بالابردن سطح زندگی خود و مبارزه علیه فشارهای از بحران برخوردار است ، يك سیستم متمرکز ایجاد نماید . در نتیجه ضروری است که مقاومت طبقه کارگراگاه و تشکیلاتش تاما نابود بشوند و این پیش فرض ضروری تمام اقداماتی است که جهت نجات هستی اجتماعی بورژوازی لازم است باید برای مدت زیادی طبقه کارگراگاه را (بنا میلیونها نفر) امتیزه و نا امید کند بطوریکه ابتدائی ترین فرم مبارزه نیز امکان تجلی نیابد . چنین هدفی توسط دیکتاتوری نظامی ، و غیره دست آمدنی نیست . بلکه فقط و تنها از طریق يك جنبش توده ای امکان پذیر است . چنین جنبش توده ای فقط برپایه خرده بورژوازی که شدیدا از تورم ، ورشکستی و فلاکت صدمه دیده میتواند بوجود بیاید .

افشار مختلف خرده بورژوازی در این شرایط از بحران شدید و ساختاری که نظام سرمایه بدان دچار شده ، شدیدا آسیب مینیند . در این هنگام دو طبقه اصل اجتماعی ، طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار بایکدیگر در حالت جدال دائمی بسر میبرند و جدالی سخت . طبقه کارگر بدلیل داشتن تشکیلات در مقابل هجوم سرمایه داری مقاومت میکند . اما خرده بورژوازی قادر به مقاومت نیست . از سوی دیگر خرده بورژوازی تصمیم تمام بدیختی ها و فلاکتی که دچار شده است راجنبش کارگری متشکل میداند و در نتیجه به آن کاملا خشمگین است . نفهمیدن این عنصر جنبش فاشیستی میتواند نتایج کاملا اشتباهی رادربرداشته باشد و مثلا پرونیسم با فاشیسم مشابه انگاشته شوند . تاهنگامیکه جنبش فاشیستی که جنبش کاملا خرده بورژوازی است ، جنبش کارگری راباخاك یکسان نکند ، نه از پامینشند و نه نقش تاریخی خود را به انجام رسانیده است . دیکتاتوری فاشیستی پس از سرکوب نمودن کارگران است که استوار میشود . در نتیجه پیروزی فاشیسم از لحاظ تاریخی نمایانگر ناتوانی جنبش کارگری در حل بحران ساختاری سرمایه داری پسین بنفع خویش و جهت هدفهای خود میباشد .

نمایانگر یک امر عمیق انقلابی
داری پسین است. طبقه کارگر
 در برابر تضییقات بورژوازی مقاومت میکند
 بدین جهت از نظر عینی طبقه کارگر میتواند بحران
 جامعه را برفع خود حل کند. اما اگر بدلیل ضعف
 و خیانت رهیبری نتواند به جنبش مهمی
 دست یابد. جنبش فاشیستی تشکیلات صنفی
 و سیاسی طبقه کارگر را نابود خواهد نمود. پس
 از خرد کردن تشکیلات طبقه کارگر، جنبش
 توده های بورکراتیزه شد و ارگانهای رهیبری در
 ماشین دولتی بورژوازی ادغام میشوند. این
 امر هنگامی میسر است که ایدئولوژی فاشیستی که
 مبنی بر عوام فریبی های زنوع ضد سرمایه داری
 و حیات از تهیدستان بود و جنبش فاشیستی به
 مثابه یک جنبش توده های آتراسرلوجه هدفهای
 خود قرار داده بود، از ایدئولوژی رسمی و
 دولتی فاشیسم پس از به قدرت رسیدن ناپدید
 گردد. این حقیقت نشان میدهد که ماهیت
 دیکتاتوری فاشیستی با ماهیت جنبش توده های
 فاشیستی یکسان نیست. دیکتاتوری فاشیستی
 با انگرمنافع تاریخی سرمایه انحصاری است و
 جنبش توده های فاشیستی نمایانگر منافع خرده
 بورژوازی است.

هنگامیکه این ادغام صورت می پذیرد
 ارگانهای جنبش فاشیستی، یا صف مستقل
 خرده بورژوازی "تغییر شکل میدهند". باند های
 ضربت فاشیستی تبدیل به جزیی از پلیس دولت
 بورژوایی میشوند. لومپر پرولتاریا که در دست
 های ضربت فاشیستی سازمان یافته اند،
 بورژواهای جدا شده از طبقه خود، بمبازان
 فاسد، قماربازان و غیره، بعلاوه اشراف جدا
 شده از طبقه خود، در دستگاه دولتی بورژوازی
 ادغام میشوند.
 ماتریالیسم تاریخی به بهترین وجهی کمک
 میکند تا این فراشد تاریخ فاشیسم را دریابیم. از
 هنگامیکه بمانند جنبش توده های شروع میشود و به
 نرزا ضحلال خود بعنوان دولت فاشیستی
 میرسد که در این موقع تبدیل به نوعی بنا پارتمیم
 میگردد.

در نتیجه با هیت طبقاتی دولت فاشیستی،
 بورژوایی است. نوع خاصی از سلطه بورژوایی
 است. همانگونه که مثلا بنا پارتمیم، بورژوا
 د مکرر، و غیره انواع مختلف سلطه سیاسی
 بورژوازی هستند. دولت فاشیستی رسالتش
 داغان کردن جنبش کارگری و حفظ مالکیت
 خصوصی، امکان سرمایه انباشت شده و تحقق
 ارزش اضافه است. دولت فاشیستی از جمله
 دولت های استثنایی است.
 اما بررسی کنیم که درک ثنوریک، "راه کارگر"
 از فاشیسم چیست. جنبش توده های خرده -
 بورژوازی فاشیستی، چنانکه در بالا اشاره شد
 از سازمانهای طبقه کارگر متنفر است و دقیقاً نشان
 دهنده آنیم که این تنفر و نه بخاطر مسائل اخلاقی
 بلکه بدلیل هستی اجتماعی خرده بورژوازی و
 رابطه خاص نیروهای متخاصم جامعه سرمایه

داری بحران زده است. "راه کارگر" را
 خرده بورژوازی و پرولتاریا، خصوصیت جنبش
 فاشیستی را به خلط اینگونه توصیف میکند: "علت
 مخالفت و دشمنی این عناصر پرولتاریا چیست؟
 خرده بورژوازی صف مبارزاتی مستقلی برای خود
 ایجاد میکند و بنا بر این آشکارا (؟!) صف
 مستقل پرولتاریا را رقیب خود در این مبارزه
 مینماید. از طریق بسیج عناصر در کلاس (بین طبقه)
 بقدرت تحرک و مانور زیادی دست می یابد و اگر
 در این شرایط پرولتاریا از قدرت تحرک و مانور
 زیادی برخوردار باشد (خواه بدلیل ضعف
 تشکیلاتی، خواه بدلیل ناکتیک های مناسب
 و فقدان رهیبری، تران) باز یگراول صحنه
 سیاسی میگردد و هر نوع عدم هماهنگی از طرف
 پرولتاریا را بنفله کارشکنی در امر خود تلقی میکند.
 بنا بر این پیش از آنکه برای تخریب این قدرت
 سیاسی، که در دست سرمایه داری است، اقدام
 اقدام کند، در واقع بنحوی از ارجاع برای محض
 کردن پایه های هر بنوی خود اقدام میکند و با
 کار رقیب را از میدان خارج میکند. "خرده
 فاشیسم (صفحه ۱۲) (تاکید از نویسنده)

اشتباه ثنوریک عظیمی است اگر دشمنی
 و خشم خرده بورژوازی را نسبت به پرولتاریا
 یکسره نادیده گرفته و فراتر از این دو
 رقیب یکدیگر بداند. فاشیسم - جنبش
 اشتباهی مفهومی به غیر از نفهمیدن مکانیسم
 اجتماعی فاشیسم بمثابه جنبش توده های
 ایدئولوژی آن ندارد. خرده بورژوازی
 پرولتاریا بر سر نابودی مناسبات سرمایه داری
 مبارزه نمیکند بلکه بر یکی پرولتاریا را از مسب
 بد بختی خود می انگارد.

جملات بالا صراحتاً این معنی را میدهند که
 چون پرولتاریا نمیتواند سرمایه داری را داغان کند
 خرده بورژوازی صف مستقل خود را تشکیل داده
 و خود میخواهد، به این کار اقدام کند و اگر از طرف
 سازمانهای کارگری عدم هماهنگی ببیند آنها را
 داغان نمیکند. این برداشت کاملاً اشتباه
 و غیر ماتریالیستی است. (اگر نگوییم که جعل
 تاریخ است). چنانکه همه میدانند جنبش
 فاشیستی و دیکتاتوری فاشیستی به سازمانهای
 اصلاح طلب و مسیحی، هیچکدام، اساس
 ندارد. فراتر از این هنگامیکه رهیبری استالینیستی
 حزب کمونیست آلمان تمام سعی خود را کرد که
 ایند ابا فاشیست ها به تفاهم برسد (بحث آزاد
 گذاشت در زمانم شرکت کرد و غیره) این
 تفاهم موجب نشد که کردن رهبران سوسیال
 د مکرر و استالینیست به زیر تیغ فاشیست ها
 نرسد.

و اما مساله بسیار مهم دیگر، اینکه جنبش
 فاشیستی در شرایطی بوجود میاید که تشکیلات
 و سازمانهای کارگری وجود دارند و کاملاً قدرتمند
 هستند و طبقه کارگر بعنوان طبقه برای خود در
 مبارزه اجتماعی درگیر است. هنگامیکه جنبش
 فاشیستی پیروز میشود که طبقه کارگر فرصت
 تاریخی انقلابی جهت استقرار دیکتاتوری

بورژوازی را در دست
 سازمانی "ویا" ضعف شایع پرولتاریا، آن
 طور که "راه کارگر" بطور فنانالستی و مکانیکی
 معتقد است. بلکه دقیقاً بخاطر قدرتمند بودن
 و خیانت رهیبری است و نه دلایل دیگر.
 سوما اینکه "راه کارگر" دیا لکتیک حرکت
 فاشیسم را نیز نفهمیده است. و در صفحه ۱۴
 همان جزوه مینویسد: "حکومت فاشیستی در
 نهایت حکومت سرمایه داری است و هر قدر
 بیشتر فاشیسم مستقر گردد این حقیقت آشکارتر
 خواهد شد. خرده بورژوازی بیشتر از
 قدرت رانده خواهد شد."

البته "راه کارگر" سعی نموده دیا لکتیکی
 نکند و این پذیرده را در حال شدن به بررسی
 کرد. اما این دیا لکتیک هر اکلیت است که
 در کنار رود خانه استفاده و چنان گفت که میدانیم
 و نه دیا لکتیک ماری. رفقانیوتوانند نشان
 دهند که چه وقت خرده بورژوازی در دیکتاتوری
 فاشیستی در قدرت بود و چه موقع بیشتر و بیشتر از
 قدرت رانده شد. بنابه خارج بر تاپ گردید. اما
 واقعیت چیست؟ حقیقت این است که خرده
 بورژوازی هنگامیکه در قدرت نبود و دیا لکتیک
 حرکت فاشیسم و تغییر شکل و ماهیت آنرا در بالا
 توضیح دادیم و در کرا احتیاج به تکرار آن نمی بینیم.
 اکنون می بینیم که آیا چشم انداز محتمل آینده
 فاشیسم است. و لا چنانچه در اولین گفت به این
 سوال عظیم، صرفاً ثنوریک جواب داد.
 اینا دقیقاً این است که در شرایط سیاسی
 اجتماعی و اقتصادی ایران، و تناسب
 سرزمین طبقه کارگر، و غیره، و نه بخاطر
 جنبش فاشیسم است. و متأسفانه اینگونه
 جنبش کارگری، و متأسفانه هم نیست که
 خرده بورژوازی را ترامسب بد بختی و فلاکت
 خود، و سازمانهای صنفی و سیاسی پرولتاریا
 که قادر است از سرمایه داری ایران امتیازات
 مالی بگیرد، و بورژوازیای ایران واجد
 چنین خصوصی نیست که بتوان از وی امتیازات
 صنفی گرفت. رادشمن اصلی خود بداند، و
 بخواهد آنرا درهم بکشد. بنا بر این خرده -
 بورژوازی نه بدلیل فاشیسم را بخواهد گزید
 و نه جنبش را فدای فاشیستی و دیکتاتوری فاشیستی
 روی خواهد نهاد. آنچه که مسلم است اینست که
 گروه های فاشیستی بیشتر زندق و نمو خواهد کرد
 بدیجای پرولتاریا خواهند افتاد. گروه های که
 از لومپر پرولتاریا و عناصر صری طبقه تشکیلات
 شده اند. و اینها را هم بورژوازی ایران سازمان
 خواهد داد. لیکن این خطری جدی برای
 پرولتاریا نیست. پرولتاریا با دفاع از خود (بهر
 صورت، مسلحانه یا غیر مسلحانه) میتواند از
 خود دفاع کند. آنچه که اکنون خطر جدی
 برای آید نداشتن برنامه عملی روشن برای
 مبارزه است. خرده بورژوازی اگر بدلیل
 الترانی و قاطع پرولتاری را نبیند، در تحلیل
 نهایی دست به هیچگونه مبارزاتی نخواهد
 بقیه در صفحه ۴۱